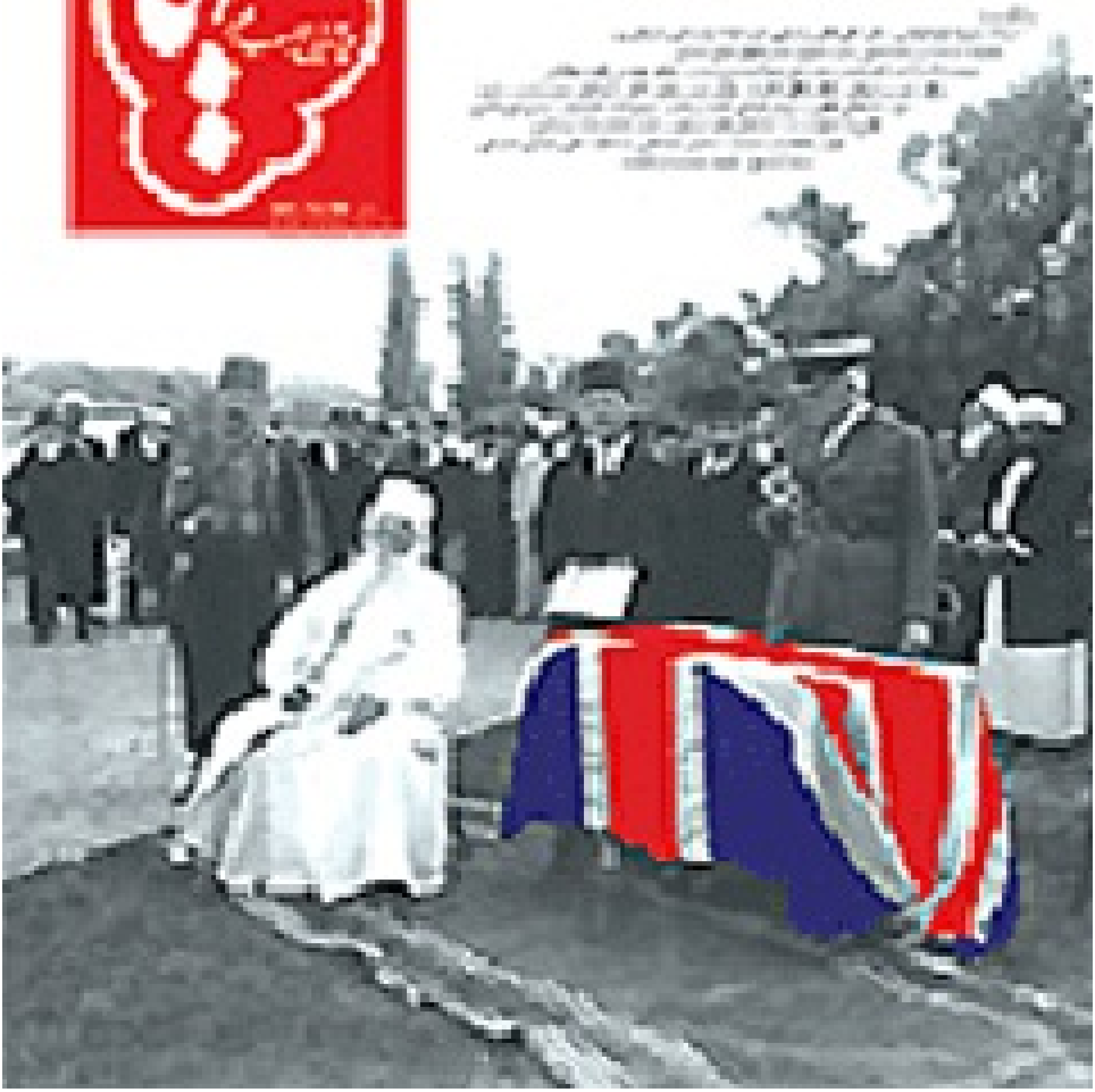


بهائیت
آن گونه که هست



بسم الله الرحمن الرحیم

بهائیت آنگونه که هست

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بهائیت آنگونه که هست

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:بهائیت آنگونه که هست/ با آثاری از محیط طباطبایی...[و دیگران] .

مشخصات نشر:تهران: موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۴۶۷ ص.:مصور، نمونه.

شابک:۴۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۱۸-۲-۳:

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:با آثاری از محیط طباطبایی، علی اکبر ولایتی، محمدعلی تسخیری، محمود بحرالعلوم میردامادی، علی ابوالحسنی(منذر)، موسی فقیه حقانی، موسی نجفی، مظفر نامدار، سعید زاهد زاهدانی...

یادداشت:چاپ دوم:۱۳۸۹(فیپا)

یادداشت:کتابنامه.

موضوع:بهائیگری -- تاریخ

شناسه افزوده:محیط طباطبائی، محمد، ۱۲۸۱-۱۳۷۱.

شناسه افزوده:موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم

رده بندی کنگره:BP۳۳۰/ب۹۳ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی:۱۳۰۴۵۰۳

نیمهِ شعبان، عید امید

نیمهِ شعبان، عید امید

سید محمود بحرالعلوم میردامادی

خجسته ماه شعبان، با مناسبتهای گوناگون، پیاپی و شادی بخشش (ولادت سرور آزادگان حضرت حسین بن علی، پرچمدار

رشـید کربلا حضـرت ابوالفضل العباس، و امام سـجاد علیهم السـلام و نیز میلاد پرچمـدار حاکمیت توحیـد حضـرت حجت بن الحسن العسکری عجل الله فرجه الشریف) فصل سرور شیعیان و شیفتگان خاندان پیامبر (ص) است. و در این میان، نیمهِ شعبان، به تعبیر زنـده یـاد اسـتاد محیـط طباطبایی: «عیـدِ امیـدِ» رادمردان و ظلم ستیزانی است که بی صبرانه، پایان شب یلـدای سـتم، و دمیدن صبح آزادی و عدالت جاوید را انتظار می برند.

کارشـناسان اسـتعمار، در بررسـی تاریخ سراسـر جوش و جهش شیعه، به این نتیجه رسیده اند که «بقا» بلکه «پویایی و پیشرفت» تشیع، ریشه در دو چیز دارد: عاشورای حسینی (ع) و انتظار فرج. عاشورا، همچون موتوری پرقدرت، در طول تاریخ دائماً خون جهاد و حماسه به کالبد شـیعه تزریق می کند، و امید به فرج نیز، این گروه را در زیر ضربات مهلك و مداوم دشمنان تیزچنگ و رنگارنـگ خویش، پیوسـته به پیروزی در آینـده دلگرم سـاخته از یأس و پـذیرش شـکست باز می دارد. و ماه شـعبان، ماهی است که سلسله جنبان قیام عاشورا و منجی موعود هر دو، در این ماه دیده

به گیتی گشوده اند.

اغراق نیست اگر بگوییم تاریخ جنبشـها و مبارزات شیعه را، در درازنای تاریخ، بیش از هر چیز، این دو مناسبت رقم زده است: «شـور عـاشورا» و «انتظـار فرج». فرامـوش نکنیم که، جنبش تنبـاکو بـا حکمی که مرجع تشـیع، در آن، تمکین در برابر کمپـانی سلطه جوی فرنگی را در حکم «محاربهِ با امام عصـرعج» شـمرد، به پیروزی رسید و انقلاب کبیر اسلامی نیز با منطق عاشورایی «پیروزی خون بر شمشـیر» و بـا راهپیمـایی های میلیونی تاسوعا و عاشورا، شاه را فراری ساخت... و بیراه نیست اگر می بینیم که شیعیـان، به رهنمود پیشوایـان معصوم خویش(ع)، بیشترین سـهش و احساس دینی خویش را در «دهم محرم» و «پانزده شـعبان» نشان می دهند؛ با سیاه پوشیها و سوکواریهای باشکوه عاشورا، و چراغانیها و شادیهای چشمگیر نیمهِ شعبان.

عین السـلطنهِ سالور، در خاطرات خویش، بخش مربوط به نیمهِ شعبان سال ۱۳۲۴ش می نویسد: «روزی است مبارک و میمون. دیشب شـهر [تهران] و شـمران چراغان مفصلی بود. ایران در این عید خیلی نمایش [می دهد] و تجلیل می کند. در تمام کشور جشن است و چراغـان. تیمچه هـا، کاروانسـراها، همهِ بـازار، خیابـان، چراغـان بی نظیری شـده بود. یعنی در تمام کشور مرسوم است، بیشتر به رغم بابیها. مخصوصاً دیشب در خانهِ سادات اخوی و بعضـی تیمچه ها، خیابانها، شـیرینی، شربت داده و از مردم دعوت شده بود. بسیار بسیار باشکوه جشن گرفته بودند».۱

در کلام عین السـلطنه، اشارتی به برگزاری جشن نیمهِ شعبان در خانهِ سادات اخوی رفت. نمی توان از مراسم نیمهِ شعبان سخن گفت و به جشنهای باشکوه این روز در تهران عصر قاجار و پهلوی در باغ سادات مزبور اشاره نکرد.

سادات تقوی (اخوی) از سادات مهم

و معتبر تهران اند که از دیرباز (از ابتدای دوران قاجار) در پایتخت سکونت داشته اند و در علت شهرت آنان به «اخوی» گفته شده است که چون آغا محمدخان قاجار، به بزرگان این طایفه، اخوی (برادر) می گفته، به این نام مشهور شده اند. افراد این طایفه، بین مردم از ارج و قربی خاص برخوردار بودند و چهره های نام آشنایی چون حاج سید ابراهیم اخوی (از نمایندگان اصناف در مجلس شورای صدر مشروطه) و حاج سید نصرالله تقوی (از وکلا و مقامات مهم قضایی ایران در عصر قاجار و پهلوی) از همین خاندان برخاسته اند.

حاج میر سید علی سادات اخوی، بزرگ این خاندان در زمان ناصرالدین شاه، تکیه ای را در خانهِ خود (واقع در تهران، خیابان ایران، کوچهِ سقاباشی) بنیاد نهاد که در طول سال به مناسبتهای مذهبی، مراسمی برگزار می کرد و از جمله، از ۱۲۹۹ق به بعد، هر ساله در شب و روز ۱۴ و ۱۵ شعبان، تحت عنوان «انجمن حجتیهِ سادات اخوی»۲ جشن بسیار باشکوهی را به مناسبت زاد روز خجستهِ حضرت ولی عصر (عج) برپا می کرد و طبقات مختلف مردم، از شخصیتهای دینی و سیاسی و اجتماعی (حتی شاه) گرفته تا تودهِ مردم، با شور و شوق در آن شرکت می جستند.

مرحوم سدیدالسلطنهِ کبابی، از دولتمردان فاضل و دانشور عصر قاجار، که خود کراراً مراسم باشکوه جشن مولود حضرت ولی عصر (عج) در منزل میرسید علی را درک کرده، می نویسد: روز سه شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۱۴ق بعد از ناهار... منزل سادات اخوی رفتیم. سادات اخوی چند برادر هستند، اکبر آنها سید علی است... هر سال به مناسبت مولود حضرت قائم (عج) شب و روز چهاردهم و پانزدهم

در خانهِ خود صـلای عام داده، هر کس از وضیع و شریف آنجا می رود. بعضی به غلیان و چای، بعضی به اضافهِ شیرینی اکتفا می کننـد. جماعتی به اصـرار، دو شاهی نقره عیـدانه می گیرنـد. شب هرکس حاضـر باشـد شام می دهند. تمام علما و رجال و تجـار تیمّنـاً آنجـا می رونـد. هر کس از اعـاظم به فراخور حال خود هـدیه[ای] جهت سادات می فرسـتد. سـنهِ ماضـیه در چنین موقعی شاه شهید [ناصرالدین شاه] آنجا رفته» بود.۳ همو، ۳۴ سال پس از آن تاریـخ نیز در بخش خاطرات مربوط به ۱۴ شعبان ۱۳۴۸ق (۲۵ دی ۱۳۰۸ش) می نویسد: «امروز از طرف بازار چون گذشـته، بیشتر دکانها را برای حضرت صاحب الزمان محمد بن حسن امـام دوازدهمین [عـج] زینت کرده بودنـد و این عیـد مخصوصـاً برای رقـابت با بهائیها گرفته می شود. سادات اخوی یک خانواده هسـتند از اعیان تهران، هر سال جشن عیـد صاحب الزمان [عـج] را مفصـلاً می گیرند. امسال جشن چهل و نهمین دفعهِ آنهاست».۴

علی اکبر کوثری، از مقامـات فرهنگی عصـر پهلوی، به یـاد دارد که نخستین بـار، رضاخـان را در زمان سـردار سـپهی وی، در جشن مزبور دیـده و هنگـام رفتن، صـاحب مجلس (سـید رضا اخوی) به رضاخان و او، چنـد سـکهِ نازک نقره ای که به سـکهِ شاهی مشهور بود و روی آن عبارت «یا صاحب الزمان» حک شده بود هدیه داده است.۵

جـالب است همین رضاخـان، که از سـر عوام فریبی در آغـاز کار به انجام شـعائر مـذهبی «تظاهر» می کرد، زمانی که پایه های قدرتش را مسـتحکم دید و به دسـتور «لندن» با اسلام و روحانیت و شعائر شیعی درافتاد، برگزاری جشن عمومی نیمهِ شعبان را ممنوع ساخت! عین السلطنهِ سالور، در

خاطرات خود، بخش مربوط به نیمهِ شعبان ۱۳۶۳ق (۱۴ مرداد ۱۳۲۳ش) می نویسد: «رضاشاه مانع از این جشن عمومی بود. پارسال و امسال در تمام شهرها خصوصاً تهران در همه جا حتی خانه ها دو شب چراغانی و جشن برپا بود...».۶

حاج میر سید علی، گذشته از برپایی مجلس و پذیرایی از مردم، شاعران توانمند را نیز از دور و نزدیک، دعوت می کرد که چکامه هایی بلند و پرشور در مدح حضرت ولی عصر (عج) بسرایند و سپس شعر آنان توسط خودشان یا دیگران در خلال جشن قرائت شود و احیاناً نسخهِ آن بین حضار تکثیر گردد. به عنوان نمونه ای از این قصاید، می توان به چکامه های غرّ ا و هنرمندانهِ آیت الله حاج میرزا ابوالفضل نوری تهرانی

فقیه و ادیب نام آشنای عصر قاجار، شاگرد برجستهِ میرزای شیرازی، و نیای همسر امام خمینی ره) اشاره کرد که به مناسبت زادروز امام ثانی عشر (عج) در جشن سادات اخوی سروده شده اند. همچون قصیدهِ ۱۶ بیتی او که بداهتاً در شهر مقدس سامرا سروده و برای قرائت در انجمن حجتیه، همراه نامه ای خطاب به حاج سید علی به تهران فرستاده است: بُشری لمیلاد غائب حاضرٍ...

او می آید...

او می آید... عصای موسی در مشت، نگین سلیمان در انگشت، زره داود بر تن، پیراهن یوسف در بر،

دم عیسی در کام، وقار ابراهیم در گام، ذوالفقار علی بر میان، و لوای محمد بر دوش...

تکرار ایوب است؛ مظهر صبر گران بر درد و رنج انسان. تکرار موسی است، با خروش رعد آسا بر فرعونیان. تکرار ابراهیم است؛ بت شکن بزرگ تاریخ. تکرار عیسی است، با دم حیات بخشش. او تکرار همهِ فضایل انبیا و اولیا است؛ بل، انبیا و اولیا، هر

یک جلوه ای از فضایل و مکارم اویند...

ماه و خورشید همچون سلیمان در فرمان اویند، و باد و طوفان در تسخیرش. <مؤ ید بالنّصر> و <منصور بالرُّ عب> است. فرشتگان، در رکابش شمشیر می زنند و گنجهای زمین در انتظار اوست. صادق

آل رسول(ع) در حقش گوید: انّ القادم منّا منصور بالرعب مؤ ید بالنصر، تطوی له الارض و تظهر له الکنوز و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله به دینه و لو کره المشرکون.۱

در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام، از آغاز تا کنون، صدها مهدی دروغین، یا بهتر بگوییم: دجال و رهزن دل و دین، آمده اند تا رهزن امت اسلام گردند و راه را بر او سد کنند... اما تاریخ، همه را یکان یکان در زیر چرخهای سنگین خود له کرده و خواهد کرد و سرانجام مهدی راستین، نهمین فرزند از تبار سالار عاشورا، یعنی حجت بن الحسن العسکری (عج)، از پس ابر غیبت، چونان آفتاب نیمروزی سر برخواهد زد و جهان را به انوار تابناکش روشن خواهد ساخت....

بحارالانوار، ۵۲/۱۹۱، حدیث ۲۴.

پی نوشت ها:

۱. روزنامهِ خاطرات عین السلطنه، ۱۰/۸۰۷۲. ۲. با انجمن حجتیهِ مهدویه، که در نیمهِ دوم عصر پهلوی برای مبارزه با بهائیت تاسیس شده بود، اشتباه نشود. ۳. سفرنامهِ سدیدالسلطنه...، تصحیح و تحشیهِ احمد اقتداری، بهمنش، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۵۶. برای گزارشی مشابه از جشن یادشده در همان سال ر.ک، روزنامهِ خاطرات عین السلطنه، ۲/۱۱۱۶. ۴. سفرنامهِ سدیدالسلطنه، ص ۴۰۸. ۵. تاریخ معاصر ایران، سال ۴، شمارهِ ۱۳۱۴، صص ۳۵۱۳۵۲. ۶. روزنامهِ خاطرات عین السلطنه، ۱۰/۸۰۰۱ .

انقلاب اسلامی ایران؛ وامدار الطاف الهی

ما منّت از ولی عصرعج می کشیم

علی ابوالحسنی (منذر)

انقلاب کبیر اسلامی ایران

از رویدادهای کم نظیر در تاریخ ایران است که توانست طومار رژیم تا بن دندان مسلح پهلوی را (با وجود پشتیبانی نظام سلطه جهانی از آن) درهم بپیچد و برای همیشه به بساط کهنه شاه و شاه بازی پایان دهد.

در طول این انقلاب سترگ، از نقطه شروع و گسترش خونبار آن در خرداد ۴۲ تا تاسیس نظام جمهوری اسلامی و درگیری مستمر و همه جانبه آن با قدرتهای استکباری، شواهد بسیاری وجود دارد که در مجموع به نحوی شفاف و اطمینان بخش، از لطف و امداد الهی به ملت بپاخاسته ایران و رهبر و نظام انقلابی آن حکایت می کند و نشان می دهد که آن تحرک عظیم و بی سابقه در تاریخ، در گوهر، موجی برخاسته از الطاف بیکران خداوند و اولیای معصوم وی بویژه حضرت حجت بن الحسن

العسکری عج به مردم ستمزده این دیار بوده است.

مقاله زیر، از زبان حضرت امام خمینی، عنایات آشکار خداوند و ولی معصوم او عج را در حفظ ساحت انقلاب و نظام مقدس اسلامی از گزند حملات دشمنان این انقلاب بازگو می کند.

عنایات غیبی به انقلاب اسلامی

امام خمینی، از زمان هجرت به پاریس (مهر

۵۷) تا سال ۵۹ کرارا بر این نکته تاکید نموده اند که انقلاب اسلامی ملت ایران، رویدادی اعجازانگیز و فراتر از محدوده تنگ امور مادی بوده۱ و دست غیبی الهی به وسیله امام عصر(ع) در ایجاد و گسترش آن دخالت دارد. ایشان پیروزی انقلاب اسلامی را «اعجاز بزرگ قرن» و «مائده بزرگ آسمانی» ۲، «نصرت اعجازآمیز اسلام بر کفر» ۳، و «تحفه خدا از عالم بالا» ۴ به مردم ایران خوانده و برای اثبات این امر، بر چند واقعیت ملموس و عینی زیر انگشت می گذارند:

۱ اتفاق و یکپارچگی عجیب مردم ایران در سراسر کشور، و بروز حس تعاون در آنها، جهت مبارزه با رژیم پهلوی و تمنای حکومت اسلامی، و خدمت بی شائبه به هموطنان در سالهای ۵۶ به بعد.

به گفته ایشان: پیش از آن تاریخ، هر گروه و دسته ای، ساز خود را می زد و راه خود را می رفت. دلها از هم دور و طبقات مختلف نسبت به هم بیگانه بلکه بدبین بودند. اما در سالهای ۵۶ و ۵۷ ناگهان دلها و زبانها یکی شد و طبقات مختلف کشور دانشگاهی و روحانی، باسواد و بی سواد، شهری و روستایی، صنعتگر و کشاورز و طبیب و مهندس، نظامی و غیرنظامی، زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان خردسال دفعتا روی یک شعار واحد: «مرگ بر شاه» و «نابود باد رژیم پهلوی» وحدت یافتند و یک دل و یک زبان، خواستار سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شدند. نیز حس همدلی و تعاون عجیبی بین مردم ایجاد شد که حتی جوانانی که سالها در اروپا و امریکا تحصیل کرده بودند، شوری شگفت یافتند که به ایران بازگشته

و در شهرها و روستاها به ملت خویش خدمت کنند.۵

۲ تحول روحی عجیب در مردم ایران از حالت «ترس و هراس»، بـه «شـجاعت» بلکه «تهـور» در برابر رژیم پهلـوی و سـاواک جهنمی او و نیز حامیان قدرتمنـد خارجی اش (امریکا، انگلیس، روسـیه و... حتی امثال صدام). انصـراف دلها از مسائل مادی و گرفتاری های شخصی۶ و توجه آنهـا به دین خـدا، و اتحاد طبقات ملت در تمنای نابودی رژیم فاسـد طاغوتی و اسـتقرار نظام الهی۷ و همچنین: پنبه شـدن رشـته هـا و نقشه هـایی که اسـتبداد پهلـوی و اربابـان وی در طول ۵۰ سـال برای فاسـد و منحرف ساختن جوان های پسـر و دختر کشـیده بودند۸ و بالاـخره بروز روحیه شـهادت طلبی در مردم (خـاصه جوانهـا)، از جمله امور خارق العاده و معجزه آسایی بود که در انقلاب رخ نمود و قابل توجیه به اسباب مادی و ظاهری نیست.

۳ ایجاد رعب و هراس در دل شاه و حامیان قدرتمنـد وی در شـرق و غرب جهان، و در نتیجه: انصـراف آنها از مقابله جد ی با نهضت اسـلامی و خودداری از اقدامات تند و خشن نسـبت به انقلابیون. به گفته ایشان: در صدر اسلام هم، از جمله اموری که به شـکست کفر و پیروزی مسـلمانان کمک داد رعبی بود که خداونـد در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسـلمانان تغییر داد: «سـنلقی فی قلوب الـذین کفروا الر عب». این رعب، در جریـان انقلاـب نیز تکرار شـد و دشـمنان رنگارنـگ قیام در داخل و خارج را دستپاچه نمود و از واکنش تند و بهنگام مانع گشت، و الا سطح ضایعات، بسیار بالاتر از آنچه بود می شد.۹

پیروزی ملت با دست کاملا خالی

و در جنگی شدیدا نابرابر با رژیم پهلوی (که از حمایت قدرتهای جهانخوار: امریکا، انگلستان، روسیه و... حتی رو سای کشورهای اسلامی نظیر صدام برخوردار بود)۱۰از عجایبی بود که در انقلاب رخ نشان داد و از سطح محاسبات معمول مادی و سیاسی فراتر بود.۱۱

امام راحل، نکات سه گانه فوق (= اتحاد عموم مردم بر ضد رژیم، تبدیل روحیه آنان از ترس به شجاعت، و رعب و دستپاچگی در دشمنان ملت) را نشانگر دخالت دست غیبی الهی در انقلاب شمرده و به صورت ترجیع بندی مکرر در سخنرانی های خویش بر آن تاکید می کند.۱۲ از نظر تیزبین ایشان، قرائن و شواهد دال بر وجود امدادهای غیبی در جریان انقلاب، منحصر به موارد فوق نبوده و پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافته است، که از آن جمله می توان به خنثی شدن مکر و توطئه دشمنان در ماجرای طبس۱۳ و کودتای نوژه۱۴ و فتح خرمشهر اشاره کرد.

در تبیین رویدادهای شگفت انقلاب، امام راحل اولا خود و هیچ کس دیگر از سران جنبش را موجد این تحول و پیروزی شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا می شمارد. ۱۵ ثانیا از آنچه گفته شد یک گام بلند، فراتر رفته و دست غیبی را کاملا مشخص می کند: این تحول و پیروزی، کار خدا بود که به وسیله امام عصرعج انجام گرفت: «این من نبودم که پیروزی را به دست آوردید به واسطه من، این خدای تبارک و تعالی، در سایه امام زمان سلام الله علیه... ما را پیروز کرد... چه شد که پس از مدت کمی این تحول پیدا شد؟ سابق، همه چیز ما را می بردند و ما نفس نمی کشیدیم. سابق،

جوانهای ما را در زندان ها زجر می دادند و اعدام می کردند و ما قدرت حرکت نداشتیم. سابق، چپاولگران همه چیز ما را چپاول می کردند و ما نفس نمی کشیدیم. چه شد که این ملت همچو متحول شد؟ جز عنایت خدا چه بود؟... این دست غیبی بود که این تحول را پیش آورد».۱۶ یک دست غیبی در کار است، خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان سلام الله علیه.۱۷

همچنین پس از رفتن از تهران به قم در اسفند ۱۳۵۷، در سخنانی که بر سر مزار شهدا در قبرستان بقیع قم (واقع در سر راه جمکران) ایراد کردند، ضمن اشاره به مبارزات مستمر تاریخ تشیع، فرمودند: قانون اساسی جدید باید بر مبنای مذهب تشیع اثنی عشری تدوین گردد (و این نکته را دو بار مورد تاکید قرار دادند). سپس با حالتی برافروخته و ملتهب افزودند که: «قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی ملت، این پیروزی را به ما ارزانی داشت. ما منت از خدای تبارک و تعالی می کشیم، ما منت از ولی عصر می کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند. نباید ابهامی در قضایا باشد. اگر چنانچه ابهامی در قضایا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به ملت است، خیانت به اسلام است».۱۸

عطف به همین نگاه و نگرش بود که، رهبر فقید انقلاب، ماهها پیش از بهمن ۵۷ اطمینانی عجیب به پیروزی جنبش و سرنگونی رژیم داشت و به این و آن می گفت: شاه رفتنی است، به فکر روزها و اقتضائات پس از پیروزی باشید!۱۹ و این در حالی است که هنوز هیبت و هیمنه رژیم شکسته نشده بود

و کسانی چون مهندس بازرگان، به مبارزه گام بگام با حکومت پهلوی و تسخیر کرسی های مجلس شورا می اندیشیدند.

پی نوشت ها

۱. به تعبیر امام در ۳۰/۳/۵۸ (مندرج در: کتاب صحیفه نور):در این انقلاب و تحول، آنچه رخ داد فوق فکر و توان ما بود ۲. اظهارات ایشان در ۲۲/۱۱/۵۹ ۳. اظهارات امام در ۲۲/۱۱/۵۸ ۴. اظهارات امام در ۵/۱۲/۵۷ ۵. ر.ک، صحیفه نور، ۵/۲۳۹ (اظهارات امام در ۳۰/۴/۵۸) و نیز همان: ۵/۳۷۰. برای داستان های جالب در این زمینه از زبان امام ر.ک، همان: ۵/۴۲ (اظهارات مورخ ۱۳/۴/۵۸)؛ ۵/۴۲ (۱۳/۴/۵۸)؛ ۳/۵۷۳ (۲۹/۱/۵۸)؛ ۲/۵۵ ۵۶)۲۸/۷/۵۷)؛ ۳/۳۵۲۳۵۱ (۷/۱۲/۵۷) و ۳۷۸۳۷۶ (۱۴/۱۲/۵۷) ۶. صحیفه نور، ۵/۴۳. اظهارات امام در ۱۳/۴/۵۸ ۷. صحیفه نور، ۴/۴۷۶۴۷۵ (اظهارات امام در ۳۰/۳/۵۸) ۸. صحیفه نور، ۶/۵۶۵ ۵۶۶ (۱۲/۱۰/۵۸)۹. همان: ۳/۲۸۸ (اظهارات امام در ۲۶/۱۱/۵۷) ۱۰. اظهارات امام در ۵/۱/۵۸ و... ۱۱. ر.ک، همان: ۶/۲۳ (اظهارات امام در ۱۱/۷/۵۸)؛ ۶/۳۲ (۱۲/۷/۵۸)؛ ۶/۴۴۹ (۲۹/۹/۵۸) ۱۲. ر.ک، اظهارات امام مندرج در صحیفه نور، مجلدات ۷/۱/۵۸) و نیز ر.ک، همان: ۴/۲۳ (۳۰/۱/۵۸)، ۴/۲۲۴ (۳۰/۲/۵۸) ۱۶. صحیفه نور، ۴/۲۳ ۱۷. اظهارات امام در ۳۰/۱/۵۸. نیز ر.ک، اظهارات ایشان در ۲۹/۱/۵۸ که: «» (صحیفه نور، ۳/۵۷۳) ۱۸. همان: ۳/۴۱۷ ۴۱۸ ۱۹. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۷۶، صص ۴۳۱۴۳۰، و نیز اظهارات مهندس بازرگان مورخ ۲۲ بهمن ۶۰ در جمع اعضای نهضت آزادی مندرج در: شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان، بهمن ۱۳۶۰، از انتشارات نهضت آزادی ایران، صص، ۲۷ ۲۸.

بهائیت و روس تزاری

بهائیت و روس تزاری

بهائیت و روس تزاری

مهرداد صفا

اولین دولت فزونخواه و استعمارگر، که سران بابیت و بهائیت با آن در پیوند بوده اند، امپراتوری روس تزاری است؛ امپراتوری متجاوز و درازدستی که در نیمه اول قرن نوزدهم، با زور و نیرنگ ۱۷ شهر از

آبـادترین شـهرهای کشورمـان را اشـغال و از پیکر آن جـدا کرد و پس از آن نیز تـا زمـان فروپاشـی (۱۹۱۷م) همواره سـد راه آزادی و پیشرفت ایران اسلامی بود...

علاوه بر منابع غیربهائی، در آثار خود بابیان و بهائیان نیز شواهـد و دلایل تاریخی زیادی وجود دارد که حاکی از پیونـد سـران این دو فرقه خصوصاً بهائیان و بالاخص شخص حسینعلی بها با امپریالیسم تزاری است.

شواهـد تـاریخی زیر، نشـان از «توجه خـاص» روسـیه تزاری به موضوع بـاب و حرکت او و وجود پیونـد میان بابیان و بهائیان با روسها دارد:

۱. زمانی که علی محمد باب (همراه دستیارش محمد علی زنوزی): در تبریز اعدام و جسدش در خندق افکنده شد، صبح روز بعـد، کنسول روس در تبریز به کنـار خنـدق آمـد و توسـط نقـاش کنسول خـانه، به تصویربرداری از جسـد باب و یار مقتولش پرداخت.۱

عبدالحمید اشـراق خاوری، نویسـنده و مبلغ مشـهور بهائی، در تلخیص تاریخ نبیل، ضـمن اشاره به مطلب فوق، سخنی دارد که حاکی از ارتباط و دوستی اعضای کنسولخانه روسیه در تبریز با برخی از بابیان است: «صبح روز بعد از شهادت، قونسول روس در تبریز بـا نقاشـی مـاهر به کنـار خنـدق رفته و نقشه آن دو جسـد مطهر را که در کنار خنـدق افتاده بود برداشت. حاجی علی عسـگر برای مـن حکـایت کرد و گفـت که یکی از اعضـای قونسولخـانه روس که بـا من رابطه و نسـبت داشت آن نقشه را در همان روزی که کشیده شده بود به من نشان داد. آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود...».۲

محمد علی فیضی، دیگر مورخ مشهور بهائی، نیز در تاریخ خود به نقل از حاج

علی عسگر، به نکته فوق تصریح دارد.۳ به تصویربرداری کنسولگری روسیه از جسد باب، حتی در نوشته رهبران بهائیت نظیر عباس افندی و شوقی نیز تصریح شده است.۴

۲. ملاـ محمد علی زنجانی (رئیس بابیان زنجان) که در آن شهر مدتها با قشون اعزامی از سوی امیرکبیر جنگید، در خلال جنگ به یارانش اطمینان داده بود که «دولت روس به یاری آنان خواهد آمد».۵ فریدون آدمیت، پس از نقل این مطلب از زبان «ابوت»، مأمور انگلیسی که از آن شهر می گذشته، سخن جالبی دارد: «ملا محمد علی زنجانی یعنی جناب «حجت» که دعوی فتح کره زمین را داشت، و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را به گردن نهند، و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، چطور شد که به اصحابش وعده داد که امپراتور روس که در زمره همان شاهان کافر بود، به یاری آنان خواهد آمد؟! آن بیچارگان ابله هم باور فرموده بودند».۶ همچنین، منابع بابی تصریح دارند که در جریان درگیری فوق، سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) به امیرکبیر به علت سرکوب و قلع و قمع بابیان شورشگر در آن شهر اعتراض کرد.۷

۳. ماجرای تجمع بابیان (تحت رهبری قدوس، قره العین و حسینعلی بها) در ۱۲۶۴ق در بَدَشت (واقع در حوالی شاهرود) در تاریخ مشهور است. در آنجا تصمیم گرفته شد که بابیان در ماکو (بازداشتگاه علی محمد باب) گردآیند و برای رهایی وی، به مقرش حمله برند و در برابر دولت وقت ایران (محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی) «ایستادگی» ورزند و چنانچه شکست خوردند «به خاک روسیه» پناهنده شوند.۸

۴. اعضای خاندان افنان (خویشاوندان باب و

نمایندگان عباس افندی در ایران)

با سفارت روسیه پیوند نزدیک داشتند و حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله [پسر دایی باب] و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد فعالیت می کردند و آقا علی حیدر شیروانی (بهائی و از شرکای تجاری خاندان افنان) از اعضای متنفذ سفارت روس در تهران بود و با حمایت او بود که حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل التجاره دولت روسیه در بمبئی شد.۹ محمد طاهر مالمیری، از عیون بهائیان، ضمن شرحی پر آب و تاب در تعریف از خویشاوندان مادری باب چنین می گوید: «...حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله، نماینده رسمی دولت روس، با نشان مخصوص و بیرق بالای سر درب خانه شریفشان ممتاز از دیگران بودند... روزی که نشان طلای بزرگ از طرف دولت روس برای ایشان رسیده بود چند نفر از تجار را در بیت شریفشان دعوت فرمودند و دو ساعت این نشان را زدند...».۱۰ آواره نیز از «علاقه جات» وکیل الدوله «در روسیه» یاد می کند.۱۱

وکیل الدوله از سوی عباس افندی دستور یافت که اولین معبد و مرکز تبلیغی بهائیان در جهان (مشرق الاذکار) را در عشق آباد روسیه بنانهد و این مأموریت را نیز (با پشتیبانی روسهای تزاری) پیش برد و نهایتاً در حیفا (محل سکونت عباس افندی) درگذشت. در همین زمینه باید به پیوند برادران باقراوف (سرمایه داران بهائی) با روسیه اشاره کرد که شرح «روس فیلی» و روابط آنها با عوامل روسیه در تاریخ آمده است.۱۲

۵. اقدام کاپیتان تومانسکی، صاحب منصب روسی، به ترجمه و ترویج آثار بهائیان، مورد دیگری است که برخی از مطلعان، آن را شاهدی بر پیوند روسیه و

بهائیت گرفته اند. والنتین چیرول، مخبر مشهور روزنامه تایمز، از کسانی است که وزارت خارجه بریتانیا در مورد قرارداد ۱۹۰۷ (تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) با وی رایزنی کرد. چیرول در کتاب معتبرش: «مساله شرق وسطی» یا «چند مساله سیاسی راجع به دفاع هندوستان»، بهائیان را جاسوس روسها معرفی می کند. وی «کاپیتان تومانسکی» را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت شمرده و حتی اشاعه بابیگری را نتیجه علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می داند. به باور او: تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد.۱۳ گفتنی است که میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهائیان) زمان اقامتش در سمرقند (۱۳۱۰ق) «رساله اسکندریه» را به نام همین مسیو الکساندر تومانسکی، صاحب منصب توپخانه روس در عشق آباد، تألیف کرد و تومانسکی نیز بخشی از آن رساله را در جلد هشتم از زپیسکی (مجله روسی متعلق به شعبه ای از انجمن همایونی روسی آثار عتیقه) در سالهای ۱۸۹۴۱۸۹۳، به چاپ رساند.۱۴ تومانسکی، همچنین، «به راهنمایی و معاونت» میرزا ابوالفضل، کتاب مقدس بهائیان (اقدس) را به روسی برگرداند.۱۵

۶. تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائیها در خاورمیانه (با عنوان مشرق الاذکار)

در عشق آباد روسیه و با حمایت آشکار روسها، نشان دیگری از پیوند دولت تزاری و سران این فرقه است.

۷. در همین زمینه باید به حضور بهائیان در تشکیلات و مؤ سسات مربوط به روس تزاری در ایران (همچون سفارتخانه و بانک استقراضی روسیه) اشاره کرد. (ایام: تفصیل این بحث در مطلبی جداگانه آمده است).

۸. وعده های مکرر سران بهائیت (بها و عبدالبها) به اتباع خویش مبنی بر شکست ناپذیری امپراتوری تزاری و برخورداری آن از

تأییدات الهی!۱۶ گواه دیگر این پیوند است.

۹. رد پـای ارتبـاط بابیان و بهائیان با روسـیه تزاری را، بیش از هرچیز، بایستی در پرونـده خود حسـینعلی بها (مؤ سـس مسـلک بهـائیت) بازجست که پـدرش میرزا عباس نوری، دستیار شاهزاده «روس فیل» قاجار (امام وردی میرزا) بود و سه تن از منسوبین نزدیـک بهـا (برادر، شوهر خواهر و خواهرزاده وی) در اسـتخدام سـفارت روسـیه بودنـد و خود بها نیز در جریان ترور نافرجام ناصـرالدین شاه توسط بابیان، با حمایت جدی و پیگیر سفیر روسیه (دالگوروکی) از زندان و اعدام نجات یافت و تحت الحفظ سفـارت از ایران خـارج شـد و لوحی در تقـدیر از تزار و سـفیرش صادر کرد. (ایام: توضـیح مطلب را در مقاله «حسـینعلی بها؛ پیوند دیرپا با استعمار تزاری» مطالعه کنید).

موارد ۹ گانه فوق، به روشنی از پیوند بهائیت با استعمار تزاری پرده برمی دارد.

پانوشت ها

۱. مطـالع الانوار (THE DAWN BREAKERS)تلخیص تاریـخ نبیل زرندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشـراق خاوری، مـؤ سـسه ملی مطبوعـات امری، ۱۳۴ بدیع، صـص ۵۰۴ – ۵۰۳؛ ظهور الحق، فاضـل مازنـدرانی، ۳/ ۲۵۷؛ حضـرت نقطه اولی ۱۲۶۶–۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰–۱۸۱۹ میلادی، محمد علی فیضـی، آذر ۱۳۵۲، مؤ سـسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶ بدیع، صص ۳۴۷ – ۳۴۸؛ مقاله شخصـی سـیاح...، [عباس افندی] ، مؤ سـسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹ بدیع، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ترجمه نصـرالله مودت، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱/۲۵۸ – ۲۴۷؛ آهنگ بدیع، سال ۲۴ (۱۳۴۸)، ش ۹ و ۱۰، ص ۲۸۸. ۲. مطالع الانوار، صـص ۵۰۳ ۵۰۴. نیز ر.ک، ظهـور الحق، ۳/ ۲۵۷ به نقل از نبیل زرنـدی. ۳. حضرت نقطه اولی... صص ۳۴۸ –۳۴۷. ۴. ر.ک، مقاله شخصی

سیاح...، عباس افندی، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی، ۱/۲۴۷ به بعد. ۵. امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ ۵: انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵، ص ۴۴۹. ۶. همان: ص ۴۵۰. ۷. نقطه الکاف، به اهتمام ادوارد براون، مطبعه بریل هلاند، ۱۳۲۸ق، صص ۲۳۴-۲۳۳ و نیز ص ۲۶۶. ۸. فتنه باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۷۹. ۹. ظهورالحق، ج ۸، قسمت اول، ص ۴۳۱؛ «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...»، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰. ۱۰. خاطرات مالمیری... حاج محمد طاهر مالمیری، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان، ۱۴۹ بدیع / ۱۹۹۲م، صص ۶۱ -۶۰. ۱۱. الکواکب الدریه، ۲/۹۶. ۱۲. ر.ک، سفرنامه ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ص ۵۱ و۶۹ - ۶۸؛ کشف الحیل، آیتی، ج ۲، چ ۴، ص ۳۹-۳۸ و ج ۳، چ ۴، صص ۱۹۸ -۱۹۶و ج ۱، چ ۷، صص ۲۷-۲۶؛ ایرانی که من شناخته ام، ب. نیکیتین، ترجمه فره وشی و مقدمه ملک الشعرای بهار، کانون معرفت، تهران ۱۳۲۹، صص ۱۶۷-۱۶۵. ۱۳. امیرکبیر و ایران، آدمیت، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، ص ۲۵۶. ۱۴. بهائیان، محمد باقر نجفی، چاپ اول صص ۳۶۳-۳۶۲. ۱۵. آهنگ بدیع، سال ۱۹ (۱۳۴۳)، ش ۱، مقاله «کتاب اقدس»، تدوین دکتر محمد افنان و...، ص ۱۳. بجا است در مورد ماهیت و مواضع سیاسی کسان دیگری از روسیان نیز (همچون رزن، ژوکوسکی و کاظم بیک الکساندر قاسمویچ) که راجع به بابیه و بهائیه پژوهش و تألیف کرده اند، تحقیقی صورت گیرد.

۱۶. ر.ک، فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۲/۱۶۵ -۱۶۳

پیوند دیرپا با استعمار تزاری

رضا قریبی

منابع غیر بهائی، میرزا حسینعلی بهاء پیشوای بهائیان (و نیز برادرش صبح ازل، پیشوای ازلیان) را به خبرچینی برای سفارت روسیه متهم می سازند. عبدالله بهرامی (از عناصر مشروطه خواه و دموکرات صدر مشروطه، و از صاحب منصبان عالی نظمیه) می نویسد: «میرزا حسینعلی را عده ای از اشخاص مطلع، جزو خفیه نویسان سفارت روس معرفی نموده اند».۱ هاشم محیط مافی، از روزنامه نگاران آن عصر نیز بهاء و ازل را راپرتچی سفارت روسیه معرفی می کند.۲

جدا از صحت و سقم این اتهام، شواهد متعددی وجود دارد که پیوند آشکار میان حسینعلی بهاء و روسها را مدلل می دارد و حتی مآخذ معتبر بهائی (تلخیص تاریخ نبیل، مقاله شخصی سیاح، قرن بدیع و الکواکب الدریه) بدان تصریح دارند. یکی از مهمترین و آشکارترین این شواهد، اقدام جدی پرنس دالگوروکی (سفیر روس در ایران) برای نجات بهاء (از زندان و اعدام) پس از ترور نافرجام شاه، و بدرقه بهاء توسط غلامان سفارت تا مرز عراق۳ است که صدور لوح از سوی بهاء خطاب به تزار روسیه در تشکر از حمایت دالگوروکی۴ را در پی داشت.

تحقیق زیر، به بررسی پیوند دیرین میان بهاء و خانواده او با روسیه می پردازد:

۱.منسوبان نزدیک بهاء، در سفارت روس

منابع تاریخی (اعم از بهائی و غیربهائی) از حضور بستگان نزدیک بهاء: میرزا حسن نوری (برادر بزرگ بهاء)، میرزا مجید خان و میرزا ابوالقاسم خان آهی (به ترتیب: شوهر خواهر و خواهرزاده بهاء) به عنوان «منشی» در سفارت روسیه در تهران خبر می دهند.۵ آواره (آیتی بعدی)، مبلغ و مورخ پیشین بهائیت، تصریح می کند که: میرزا حسن، برادر بزرگ بهاء، منشی سفارت روس در

تهران بود.۶ شوقی افندی نیز می نویسد: «در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره» بهاء یعنی میرزا مجید خان آهی «در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشی گری داشت...».۷ این رسم در خاندان آهی ادامه یافت، چندان که عموی مجید آهی (وزیر مشهور عصر پهلوی) منشی سفارت روس در تهران بود و مجید به کمک او برای تحصیل به پایتخت تزار رفت و رشته حقوق را گذراند.۸

پدر حسینعلی بهاء و صبح ازل، میرزا عباس نوری موسوم به میرزا بزرگ وزیر است. میرزا عباس، بزرگ خاندان خویش محسوب می شد و حضور چشمگیر و گسترده منسوبین نزدیکش (یعنی، پسر بزرگ، داماد و نوه های دختریش) در سفارت روسیه، که بویژه در ایران آن روزگار، امری عادی به نظر نمی رسد، قاعدتاً بدون آگاهی و موافقت وی صورت نگرفته است، و این امر، پژوهشگر تیزبین را به جستجوی ریشه ها و رشته های ارتباط بین خود میرزا عباس با روسها وامی دارد. اتفاقاً بررسی زندگی میرزا عباس و «شبکه ارتباطات سیاسی» او نیز رد پاهایی از روسیه را در پرونده اش به دست می دهد. و این امر نشانگر آن است که پیوند حسینعلی «بهاء» با روسها، ظاهراً سابقه ای دیرین داشته و به روزگار حیات پدرش، میرزا عباس، می رسد.

۲.پدر بهاء؛ منشی پرنس «روس فیل»

میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ وزیر)، پدر حسینعلی بهاء (مؤ سس بهائیگری) و یحیی صبح ازل (بنیادگذار ازلی گری) است. میرزا عباس، در دستگاه شاهزاده امام وردی میرزا (پسر فتحعلی شاه و کشیکچی باشی یعنی رئیس گارد مخصوص سلطنتی) کار می کرد و وزیر و منشی او بود. عباس از ۱۲۳۰ق به وزارت امام وردی منصوب شد و شهرت وی به وزیر نیز از همینجا بود.۹

امام وردی، مخدوم میرزا عباس،

از عناصری است که رد پای ارتباط با سفارت روسیه در کارنامه او مشهود است. از کلام مهدی بامداد برمی آید که پس از قتل گریبایدوف (سفیر مغرور و فتنه جوی روسیه) در ۱۲۴۴ق، خانه امام وردی میرزا در تهران چندی منزلگاه سفرای روس بود۱۰، و با توجه به این که انتخاب اشخاص برای میهمانداری از سفرای بیگانه، بی حساب و کتاب نبوده و علایق و سلایق سیاسی آنان، نوعاً در انتخابشان برای این گونه امور، لحاظ می شد) این امر از وجود نوعی «خصوصیت» بین امام وردی و سفرای همسایه شمالی حکایت دارد. دست کم باید گفت که اقامت سفرای روس در خانه پرنس قجر، زمینه ساز «تشدید و تقویت» روابط وی با آنان بوده است. چنان که این امر، در ماجرای مرگ فتحعلی شاه و بحران سیاسی پس از وی، آشکار شد.

امام وردی از دولتمردانی بود که در جریان انتقال سلطنت از فتحعلی شاه به محمد شاه قاجار (جمادی الثانی ۱۲۵۰) به رقبای شاه جدید پیوست و حتی به دستور برادر بزرگش: علی شاه ظل السلطان، با ۱۵ هزار سرباز به قزوین شتافت تا راه را بر ورود شاه و وزیرش (قائم مقام فراهانی) به پایتخت ببندد، که البته قشون کشی وی پایانی فضاحت بار داشت۱۱ و با پیش بینی شکست یاران خود، به «چادر ایلچی روس پناهید».۱۲ این پناهندگی برای امام وردی طبعاً مصونیت سیاسی به همراه داشت و لذا در جریان داغ و درفش همپیمان های سیاسیش (ظل السلطان و...) توسط محمد شاه و قائم مقام، چون «در پناه دولت روس بود، کسی به او متعرض نمی شد و باقی گرفتار بودند».۱۳

سال بعد، در ربیع الاول ۱۲۵۱، جمعی از شاهزادگان مخالف شاه (از جمله امام وردی) به قلعه اردبیل فرستاده شدند

و امام وردی ۳ سال بعد (ربیع الثانی ۱۲۵۴) به اتفاق برادرانش: ظل السلطان و رکن الدوله «از قلعه اردبیل گریخته و به دولت روس تزاری پناهنده شدند. دولت روسیه درصدد برآمد که شاهزادگان فراری را با ماهیانه مکفی در قراباغ یا ورشو منزل دهد ولی شاهزادگان توقعات دیگری داشتند که مورد قبول امپراتور قرار نگرفت. این واقعه مصادف بود با محاصره هرات از طرف محمدشاه و مقارن با مسافرت نیکولای اول به ایروان و چون در این اوان مقامات» تزاری «بنا به مقتضیات سیاسی از دولت ایران پشتیبانی می کردند موافقت با تقاضاهای غیر موجه فراریان [به سلطنت رسانیدن آنان در ایران] معقول به نظر نمی آمد».۱۴ لذا آن سه تن نهایتاً ناگزیر شدند برای دستیابی به نقطه اتکا بهتر، به کشور عثمانی بروند۱۵ که آن زمان، پیوندهای عمیقی با دولت انگلیس داشت. تزار البته هنگام عزیمت آنها به عثمانی، از ایشان نزد شاه ایران وساطت و ضمانت کرد۱۶ و خود ظل السلطان در نامه به پالمرستون، وزیر خارجه انگلیس (اول رمضان ۱۲۵۴ق) خاطرنشان ساخت که: «بعد از فرار از قلعه اردبیل، مدت هفت ماه در حمایت دولت علیه امپراتور اعظم [تزار روسیه] بودیم و ایلچی دولت علیه ایشان [یعنی سفیر روسیه در ایران] هم دخیل این امر بود».۱۷ آنان پس از ورود به عثمانی در خط سازش با انگلستان افتادند که خود داستانی دراز و عبرت انگیز دارد.۱۸ منابع بهائی اظهار می دارند که در ایام تبعید حسینعلی بهاء در عراق، پسران ظل السلطان، شجاع الدوله و سیف الدوله، جزو میهمانان دائمی بهاء بودند.۱۹

پدر حسینعلی بهاء، میرزا عباس نوری، مدتها کارگزار شاهزاده روس فیل: امام وردی میرزا، بوده است.

امام وردی، ضمناً داماد محمدخان

قاجار۲۰ و شوهر خواهر پسر وی: محمـدحسن خان سـردار ایروانی، بود که تاریـخ، هر دو محمد خان و محمدحسن خان را از وابستگان سیاست روسیه در ایران می شناسد. عبـاس امـانت (مورخ بهـائی تبار) از محمـدحسن خان با عنوان «یکی از تحت الحمایگـان جـاه طلب روسیه» یاد می کنـد.۲۱ محمـد حسـن خـان سـردار، از قضـا متهـم بـه دخـالت در تـوطئه ترور نافرجـام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ق) بود۲۲ که حسینعلی بهاء نیز در ردیف متهمان ردیف اول آن قرار داشت.

چنانچه از روابط دیرین میان خانواده بهاء با روسـها بگذریم، به روابط شـخص وی با عمال روسـیه در ایران می رسیم که منابع بهائی هم بدان تصریح دارند.

۳. دریابیگی روسیه، و تلاش برای حفظ جان بهاء

می دانیم که یکی از مهمترین آشوبهـای بابیـان، در قلعه شـیخ طبرسـی (واقع در مازنـدران) روی داد که مقـدمات آن در زمان محمـدشاه قاجـار فراهم شـد ولی آتش آن در زمـان ناصـرالدین شـاه (و صـدارت امیر) سـر برزد و دولت مرکزی، تنها پس از کوششـهای زیاد و دادن تلفات گران، توانست آن فتنه را سـرکوب کنـد. در جریان آن فتنه، برای حسـینعلی بهاء نیز (که قصـد پیوستن به بابیان در قلعه را داشت) توسط حکومت ایران مشکلاتی پدید آمد که روسها به کمکش شتافتند. توضیح این که:

قبل از شـروع درگیری قلعه طبرسـی، به قول «الکواکب الدریه» (از مآخذ مشـهور بهائی):حسـینعلی «یک وقتی در جز [بندر گز سابق] که قریه [ای] از قراء مازنـدران است تشـریف داشـته و در آنجا مسـتخدمین و سـرحدداران دولت روس، ارادتی شایان به حضرتش یافته، اراده کرده اند که آن حضرت را از دست مأموران ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند» ولی میرزا

قبول نکرده است. تـا این که بزودی خبر مرگ محمـدشاه می رسـد و «دریابیگی روس اظهار سـرور کرده» است. «خلاصه، آن قضـیه وفات شاه هرچند امر را بر اصـحاب مازندران [مقیم قلعه طبرسـی] سخت کرد، ولی از طرفی سبب نجات حضرت بهاءالله شد و آن حضرت سالماً به طهران مراجعت فرمود...».۲۳

مؤ لف کواکب الـدریه، که بعـدها از بهـائیت برگشـته و کتـاب «کشف الحیـل» را در افشای ماهیت بهائیان نوشت، در کشـف الحیـل، به لوحی از عبـدالبها خطـاب به برخی از مریـدان خود در بنـدر گز اشـاره می کنـد که ضـمن آن، بـا اشاره به ممانعت حکومت آمـل از نزدیـک شـدن بهاء به مجتمعین قلعه شـیخ طبرسـی، و رفتن بهاء به بنـدر گز، می نویسـد: «پس جمال مبارک [بهاء] ... در بنـدر جز تشـریف بردنـد و سـرکرده های جز نهایت رعایت و احترام را مجری داشـتند. پس محمد شاه، فرمان قتل جمـال مبارک [بهاء] را به واسـطه حاجی میرزا آقاسـی صادر نمود و خبر محرمانه به بنـدر جز رسـید. از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد موعود بودند. مسـتخدمین روسـی با بعضـی از خوانین بسـیار اصـرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشـریف ببرند و آنچه اصـرار و الحاح کردند قبول نیفتاد، بلکه روز ثانی صبح با جمعی» بسیار «به آن ده تشریف بردند. در بین راه سواری رسـید و به پیشـکار دریابیگی روس کاغـذی داد. چون باز نمود به نهایت سـرور فریاد برآورد و به زبان مازنـدرانی گفت: مردی بمرده. یعنی محمد شاه مرد. لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین... جشن عظیمی گرفتند...».۲۴

۴. پرنس دالگوروکی برای نجات بهاء

از حبس و اعدام بپامی خیزد

چنان که گفتیم، اقدام دالگوروکی

برای نجات جان بهاء از زندان ناصرالدین شاه، و تشکر بهاء از وی و تزار، یکی از مهمترین شواهد تاریخی دال بر پیوند آشکار میان بهائیت (و پیشوای آن) با روسها است. منابع بهائی تصریح می کنند که: پس از ترور نافرجام شاه به دست بابیان (۲۸ شوال ۱۲۶۸ق) بهاء که شدیداً در مظان اتهام بود، به خانه شوهر خواهرش (منشی سفارت روس) در زرگنده (محل ییلاقی سفارت) رفت و سفیر روس (دالگوروکی) به حمایت علنی از وی پرداخت و حتی به حسینعلی پیشنهاد کرد که به روسیه رفته و از پذیرایی دولت تزاری بهره مند شود.۲۵ پس از آزادی بهاء از زندان و تبعید وی از سوی دولت ایران به عراق نیز، نماینده سفارت روس، حسینعلی را تا مرز بغداد همراهی کرد۲۶ که گزندی به وی نرسد. حسینعلی هم بعداً لوحی خطاب به تزار (نیکلاویچ الکساندر دوم) در تشکر از کمک سفیر وی در تهران صادر کرد و بابت این لطف و حمایت، خواستار علو مرتبه از درگاه الهی! برای تزار گردید.۲۷

شوقی افندی (نوه و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی Prince Dalgoroki سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی خان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارٌ الیه اطلاع دادند و مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید.

شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بها الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارٌ الیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد».۲۸ عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهائی، نیز آورده است: ناصرالدین شاه «فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسؤول سفارت روس خواهی بود»**!۲۹**

دالگوروکی دست بردار نبود و زمانی که دولت ایران بهاء را به زندان افکند، تلاشش را ادامه بل تشدید بخشید. مطالع الانوار می نویسد: «قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءالله خبر داشت، پیغامی شدید به صدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاءالله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤ ال و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می آید در ورقه ای نگاشته شود و حکم

نهـایی دربـاره آن محبوس بزرگوار اظهـار گردد. صـدراعظم به نماینـده قنسول وعـده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این کار اقـدام خواهـد کرد و آنگـاه وقتی معین نمود که نماینـده قنسول روس بـا حـاجب الـدوله و نماینـده دولت [ایران] به سیاه چال برونـد. مقدمتاً... [ملا علی ترشـیزی ملقب به عظیم، از روِ سای وقت بابیه و مرتبط با تروریست ها] را طلب داشـتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردنـد» عظیـم جنـایت را گردن گرفـت و «چـون ایـن اقرار را از عظیم شـنیدند قنسـول و نماینـده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقا خان [صدراعظم] خبر دادند و در نتیجه حضرت بهاءالله از حبس خلاص شدند...».۳۰

شوقی نیز در ادامه مطلب قبل می نویسـد: «از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سـفیر روس در ایران که به جمیع وسائل در آزادی حضـرت بهاءالله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق، سعی مشکور مبذول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسـمی ملاـ شیخ علی ترشـیزی ملقب به عظیم که در زنـدان حضور حـاجب الـدوله و مترجم سـفارت روس و نماینده حکومت برائت حضرت بهاءالله را تأیید و به صراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه... [تیراندازی] به شاه اظهار نمود».۳۱

۵. حمایت ها ادامه می یابد

روسـها پس از دسـتگیری و حبس بهاء توسط دولت ایران نیز، جـداً «مراقب احوال» وی بوده و قضایا را تعقیب می کرده انـد و حتی در هنگام بازجویی و محاکمه او، نماینده آنها حضور داشته است. به نوشته امانت: «آهی شخصاً در معیت» بهاء «به اردوی سلطنتی در نیاوران رفت " که بگوید و معلوم نماید که برادر زن او بی تقصیر

است".۳۲ در جریان محاکمه نیز آن گونه که دکتر اسلمونت (از سران بهائیت) تصریح می کند، «سفیر روس به برائت» بهاء «شهادت داد».۳۳

پیشنهاد سفیر به حسینعلی بهاء (پس از آزادی از زندان) مبنی بر سفر به روسیه، و نیز بدرقه رسمی بهاء هنگام خروج وی از ایران (به حکم ناصرالدین شاه) تا مرز عراق توسط غلامان سفارت روسیه نیز، که در تواریخ معتبر بهائیت بدان تصریح شده، گامهای بعدی سفارت روسیه در حمایت از حسینعلی بود. مطالع الانوار می نویسد: «حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاءالله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنوسل روس چون این خبر شنید از حضرت بهاءالله تقاضا کرد که به روسیه بروند، دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود. حضرت بهاءالله قبول نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند، در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند».۳۴

همراهی نمایندگان سفارت با بهاء، مورد اعتراف مکرر خود او قرار دارد: از جمله در «اشراقات» تصریح می کند که: «این مظلوم از ارض طا [=طهران] به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو، ملتزم رکاب بودند».۳۵

این امور، دقیقاً این حدس را تقویت می کند که سفارت روسیه با حسینعلی بهاء (بنیادگذار مسلک بهائیت) به عنوان فردی «تحت الحمایه روسها» و مشمول مقررات کاپیتولاسیون برخورد می کرده است. گزارش شوقی افندی از پیشنهاد سفیر به بهاء، دقیقاً (و البته به طور ناخواسته) مؤید همین امر است: «سفیر روس چون

از فرمـان سـلطانی اسـتحضار یافت و بر مـدلول آن مطلع گردیـد از ساحت مبارک اسـتدعا نمود اجازه فرماینـد آن حضـرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسایل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد».۳۶

تشکر بهاء از تزار و سفیر روسیه

بهرروی، حمـایت کارساز سـفیر روسـیه از حسـینعلی بها در آن برهه بحرانی، جناب بها را کاملاً نمک گیر ساخت، تا آنجا که لوحی خطاب به امپراتور روس صادر نمود و در آن، عمل سـفیر را موجب بالا رفتنِ بسـیارِ مقام امپراتور نزد خداوند شـمرد.۳۷ شوقی افندی نیز از «نهایت اهتمام» و تلاش «سفیر دولت بهیه [روسیه] ایده الله تبارک و تعالی [!] ... در استخلاص» بها از زندان دولـت ایران سـخن گفته و از «حمـایت» مخلصـانه و «فی سبیـل الله»! جنـاب «اعلی حضـرت امـپراتور دولت بهیه روس ایـده الله تبـارک و تعـالی» از بها قـدردانی کرده است! باور کردنی نیست، ولی بایـد پـذیرفت! بنگریـد: «در سـنین بعـد در لوحی که به افتخار امپراتور روس نیکلاویـچ الکسانـدر دوم نازل شـده آن وجود مبارک عمل سـفیر را تقـدیر و بیاناتی بـدین مضـمون می فرماید. قوله جل جلاله: «قد نصـرنی احد سـفرائک اذ کنت فی السـجن تحت السـلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً ما لم یحط به علم احـد الا هو ایاک ان تبـدل هـذا المقام العظیم». و نیز در مقام دیگر می فرمایـد: «ایامی که این مظلوم در سـجن اسیر سـلاسل و اغلال بود سـفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند

تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر، استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراتور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله [!] مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید».۳۸

پانوشت ها:

۱. خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۰. ۲. مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، به کوشش مجید تفرشی، ص ۳۵. ۳. قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۳۳، ۸۳ و ۸۶؛ مطالع الانوار، (THE DAWN BREAKERS- ۶۱۱ و ۶۱۸؛ الکواکب الدریه، آواره، ۱/۳۳۶؛ بهاءالله و عصر جدید، دکتر اسلمونت، ص ۴۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۴۹۶، ۴۹۹ - ۴۹۸ و ۵۰۰؛ قبله عالم، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، صص۲۹۸ -۲۹۷؛ الواح مبارکه حضرت بها ا جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی نا، بی تا، خط نستعلیق، صص ۱۰۴ - ۱۰۳ و ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بها، لجنه نشر آثار آمری، لانگنهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ - ۱۴. ۴. ر.ک، کتاب مبین، حسینعلی بها، چاپ ۱۳۰۸، ص ۷۶؛ نسخه خطی، خط زین المقربین، ۱۲۹۴ق، ص ۷۸؛ قرن بدیع، همان، ۲/۸۶. ۵. ر.ک، الکواکب الدریه، عبدالحسین آواره، ۱/۲۵۴؛ قرن بدیع، ۲/۳۳؛ کشف الحیل، آیتی، چ ۷، ۱/۶۲ و ۲/۸۷، چ ۴؛ فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۴/۸۶؛ مقدمات مشروطیت، محیط مافی، ص ۳۵؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۹۴. ۶. الکواکب الدریه، ۱/۲۵۴. نیز ر.ک، مقدمات مشروطیت، ص ۳۵. آواره بعدها در برگشت از بهائیت، کتاب کشف الحیل را بر ضد این فرقه نوشت و در آن متذکر شد:

در موقع حبس بها «برادر بزرگش میرزا حسن نوری منشی سفارت روس بود و بالاخره به وسیله میرزا حسن سفارت را وادار بر شفاعت کردند و پس از چهار ماه و چیزی بها به شفاعت سفیر روس از حبس خلاص و به بغداد با عائله اش تبعید شد» (کشف الحیل، ج ۲، چ ۴، ص ۸۷). ۷. قرن بدیع، همان، ص ۳۳. ۸. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، ۱/۳۸. ۹. ر.ک، شرح حال رجال ایران، بامداد، ۶ /۵۲ و ۱۲۷ – ۱۲۶ و ۱/۱۶۲. نیز ر.ک، نقطه الکاف، مقدمه ادوارد براون، لیدن ۱۳۲۸ق، ص ۳۵؛ منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، صص ۲۵ -۱۹. ۱۰. شرح حال رجال ایران، ۶ /۵۱، پاورقی ۸. ۱۱. همان، ۱/۱۶۳. ۱۲. سفرنامه رضا قلی میرزا، ص ۱۱. ۱۳. همان، ص ۱۶. ۱۴. مساله ۱۴. رجال قاجاریه، حسین سعادت نوری، ص ۲۷۹. نیز ر.ک، شرح حال رجال ایران، ۱/۱۶۳. ۱۵. چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار، اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، ۲/۶۱۷. ۱۶.اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار...، به کوشش فاطمه قاضیها، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۷۷-۱۷۲ سنج با صص ۱۷۱-۱۷۰. ۱۷. ایران و بریتانیا (۱۲۵۷ ۱۲۲۴ق) به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان، به کوشش حسین احمدی، چاپ وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۳۰. ۱۸. ر.ک، همان، صص ۱۲۱– ۱۱۹. برای حقوق بگیری آنها از عثمانی نیز ر.ک، شرح حال رجال ایران، ۱/۱۶۳. ۱۹. ر.ک، بهاءالله، شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، صص ۱۶۳ – ۱۶۲. ۲۰. رجال

قاجاریه، حسین سعادت نوری، ص ۱۷۰، به نقل از: ناسخ التواریخ قاجاریه، سپهر، چاپ جهانگیر قائم مقامی، ۱/۱۵۶؛ روضه الصفا، هدایت، چاپ خیام، ۹/۵۰۹ و ۵۱۰؛ تاریخ عضدی، چاپ کوهی، صص ۲۷ - ۲۶. ۲۱. ر.ک، قبله عالم، عباس اامانت، ص ۲۲۶ و نیز ۲۸۶ و ۳۲۵. ۲۲. رجال قاجاریه، صص ۱۶۰ ۱۵۹. ۲۳. الکواکب الدریه، ۱/۲۸۴. ۲۴. کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، صص ۹۳ -۹۲. ۲۵. قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۳۳، ۸۳ و ۸۶؛ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۳۱، ۶۵۰ و ۶۵۷. نیز ر.ک، بهاءالله و عصر جدید، نوشته دکتر اسلمونت از عناصر شاخص بهائی، ص ۴۴. ۲۶. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۵۷؛ اشراقات، حسینعلی بها، ص ۱۵۳ و ۱۵۵. ۲۷. کتاب مبین، شامل سوره هیکل و الواح دیگر حسینعلی بها، ۱۳۰۸ق، ص ۷۶؛ قرن بدیع، ۲/۸۶. عبارت بها چنین است: یا ملک الروس... قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو... ۲۸. قرن بدیع، ۲/۳۳. ۲۹. مطالع الانوار...، ص ۵۹۳. ۳۰. همان، ص ۶۱۱ -۶۱۲ ۳۱. قرن بدیع، ۲/۸۳. ۳۲. همان، ص ۲۹۷. ۳۳. بهاءالله و عصر جدید، ص ۳۴۴. مطالع الانوار، ص ۶۱۸. نیز ر.ک، به دیگر منبع بهائی: عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۴۹۶ و ۵۰۰. ۳۵. الواح مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و...، همان، صص ۱۰۴ ۱۰۳. نیز ر.ک، همان: ص ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، بهاء الله، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ ۱۴. ۳۶. قرن بدیع، ۲/۸۶. ۳۷.

کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸، ص ۷۶: یا ملک الروس ان استمع نداء الله الملک القدوس ثم اقبل الی الفردوس... ۳۸. قرن بدیع، ۸۶/۲

بحثی در مناسبات حسینعلی بهاء و روسیه

واکاوی مناسبات روس تزاری و بهائیت

ماه عسل در عشق آباد

مشرق الاذکار

رضا اشراقی

تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائیها در خاورمیانه (با عنوان مشرق الاذکار)

در عشق آباد روسیه و تحت حمایت آشکار روسها، یکی از نشانه های آشکار بر وجود پیوند میان دولت تزاری و سران این فرقه است. به نوشتهِ مجلهِ آهنگ بدیع، ارگان بهائیان: «اولین مشرق الاذکاری که در عالم تأسیس شد مشرق الاذکار عشق آباد بود که در سال ۱۹۰۲ میلادی اقدام به بنای آن گردید و به همت جناب حاج میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله ساخته شد. نقشهِ آن را مهندس ولکوف کشید و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت».۱

باید دید که چه عواملی باعث شد روسها میدان را برای تجمع و فعالیت بهائیان در منطقهِ عشق آباد باز کنند و با وجود حساسیت و مخالفت شدید ملت و دولت ایران، و نیز مسلمانان خود منطقه، به حمایت آشکار از بهائیان بپردازند؟ حل این معما، در گرو شناخت موقعیت حساس نظامی، سیاسی، تجاری عشق آباد، و جایگاه مهم آن در استراتژی امپراتوری تزاری (مبنی بر بلع ایران) است.

لرد کرزن (نویسنده و سیاستمدار مشهور انگلیسی) در کتاب خود: ایران و قضیهِ ایران، از عشق آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد کرده۲ و از اهمیت سیاسی، اقتصادی، سوق الجیشی مهم آن برای روسها پرده برداشته است.۳ ویلهلم لیتن، کنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می کند که جادهِ عشق آباد قوچان مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت».۴ اظهارات این دو کارشناس غربی را،

کتابچهِ محرمانه ای نیز که کلنل زالاطارف در سال ۱۳۰۶ق پیرامون جزئیات بنیهِ نظامی و وضعیت سوق الجیشی ایران، و شیوه ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این کشور، نوشته و در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت کرده، کاملاً تأیید می کند.۵ سفیر آمریکا در ایران آن روزگار نیز تصریح می کند که روسها بهترین نقشه ها را از شمال ایران کشیده بودند.۶ ۳۰ سال پیش از آنکه زالاطارف گزارشش را بنویسد، ملکونوف، جاسوس مشهور روسی، به امر مؤ سسهِ جغرافیایی روسیه، به شمال ایران آمده و به بررسی دقیق ایالتهای شمالی (گیلان، مازندران و استرآباد) پرداخته و اوضاع اقتصادی نظامی و تعداد سکنه و فواصل شهرها از یکدیگر را شرح داده و حتی معلوم ساخته بود که کشتی بخار فاصلهِ رشت تا استرآباد را در چه مدتی طی می کند!۷

در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می آوردند که از قوچان و مشهد به سمت عشق آباد روسیه جاده بکشد.۸ در همین زمینه گفتنی است، زمانی که در سال ۱۳۰۶ق، در آستانهِ آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، سفیر وقت روسیه در ایران پرنس نیکولای دالگوروکی (با پرنس دالگوروکیِ سفیر ایران در زمان امیرکبیر اشتباه نشود) با خشونت تمام، حکومت ایران را جهت انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار شدید قرار داد و شاه ایران با وجود نارضایی شدید از این امر۹ سرانجام ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد، یکی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق آباد روسیه (مرکز تجمع و تبلیغ بهائیها) بود.۱۰ اهمیت عشق آباد برای روسها و سرمایه گذاری آنها روی آن، بی گمان ناشی

از موقعیت حساس این سرزمین در دایرهِ «استراتژی تجاوزگرانهِ» دربار تزاری مبنی بر اشغال ماوراء النهر و سلطه بر شمال ایران بود. جمشید کیان فر، پژوهشگر معاصر، با شرح تجاوز نظامی گام به گام روسهای تزاری به ایالا ت شمالی خراسان بزرگ ایران (ترکستان، مرو، بخارا و...) در عصر قاجار، بخوبی سیاست اشغالگرانهِ آنان در منطقه را ترسیم کرده است.۱۱

بر پایهِ آنچه گفتیم، می توان دریافت که بنای عشق آباد، در واقع، جزئی از استراتژی تجاوزکارانهِ روسیه در طول قرن ۱۹ (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است که با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا و...) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع بهائیان و تشکیل مشرق الاذکار آنان در آن شهر با حمایت جدّ ی و آشکار روسیه را، بایستی در چارچوب استراتژی یادشده فهمید و ارزیابی کرد. کسروی می نویسد:

آنچه دانسته ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهمبستگی می داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهاییش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دستهِ او نشان می داده. این است در عشق آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد.۱۲

اسماعیل رائین نیز دیدگاهی مشابه کسروی دارد و برای بهائیان در عشق آباد تحت سلطهِ روسیه همان نقشی را قائل می شود که برای ازلیان در قبرس تحت سیطرهِ بریتانیا.۱۳

اظهارات خود بهائیان نیز بر نکتهِ فوق مهر تأیید می زند. تاریخچهِ بنای مشرق الاذکار عشق آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی دریغ روسها از آنان در جریان احداث

این بنا، به تفصیل در کتاب ظهور الحق (ج ۸، قسمت دوم)، نوشتهِ فاضل مازندرانی (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) آمده است.

عشق آباد، شهری مرزی و نوآباد بود. اسدالله علیزاد (از بهائیان مقیم عشق آباد) در خاطراتش می نویسد: سابقهِ تشویق و ترغیب بهائیان تحت فشار ایران (از سوی سران بهائیت) به هجرت از نقاط مختلف ایران (بویژه یزد و خراسان) به عشق آباد، و نشر و تبلیغ مسلک بهائیت در آن دیار، به اواخر حیات حسینعلی بهاء بر می گردد. به گفتهِ او: «وقتی زائرین یزد و سایر شهرهای ایران به اوطان خود مراجعت نمودند و پیام مبارک... [بهاء] را به سمع «بهائیان ایران« رساندند، از تمام ایران خصوصاً از یزد و بعد هم از خراسان که همسایهِ دیوار به دیوار عشق آباد بود کاروان های مهاجرین عازم عشق آباد شدند و چون حکومت تزاری در آن زمان تازه اقدام به ساختمان و آبادی این شهر مرزی کرده بود هر تازه واردی به زودی مشغول کار می شد و اجرت خوبی هم دریافت می داشت «... در میان بهائیان« بناها و معماران زبده و عالی قدری وجود داشتند که به زودی مشهور... شدند و مهندسین روسی که مشغول عمران و آبادی شهر بودند آنها را به کار گرفتند. مجمع «بهائیان« عشق آباد به علت ورود پی درپی مهاجرین که از دسته های کوچک و بزرگ تشکیل می شد به زودی به حدّ اشباع رسید و مهاجرت از عشق آباد به سایر قسمتهای ترکستان، اول به شهرهای بزرگ مثل مرو، چارجوی، بخارا، سمرقند و تاشکند و بعداً به جاهای کوچکتر شروع شد...».۱۴

این توصیه و تشویق، سبب شد که تعداد قابل ملاحظه ای از

بهائیان ایران در عشق آباد گرد آیند و بعضاً از آنجا به سایر قسمتهای ترکستان روسیه (مرو، چارجوی، بخارا، سمرقند، تاشکند و روستاهای حوالی آنها) بروند.۱۵

فضل الله صبحی مهتدی، منشی و کاتب عباس افندی است که بعداً از بهائیت به اسلام بازگشت و دو کتاب در افشای ماهیت و مظالم آنان نوشت. وی، که در ایام بهائیگری، عشق آباد و مرکز بهائیت در آنجا را از نزدیک دیده، می نویسد: «در این شهر [عشق آباد] و شهرهای دیگر مسلمان نشین همهِ بهائیان آزاد بودند و فرمانروایی روس تزاری دست آنها را در هر کار باز گذاشته بود چنانکه به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند... و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهائیان کومک [کذا] شایانی می کردند...».۱۶

تفصیل ماجرای بنای مشرق الاذکار به نوشتهِ فاضل مازندرانی چنین است: حاجی میرا محمد علی افنان شیرازی (پسر دایی علی محمد باب) در ۱۳۰۴ق طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از صاحب آن خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود که تا ۱۶ سال بهائیان از آنجا به عنوان معبد استفاده می کردند و محافلشان در آنجا برگزار می شد. در ۱۳۱۷ حاجی میرزا محمد تقی افنان (نمایندهِ تجاری و وکیل الدولهِ دولت روسیه۱۷و برادر میرزا محمد علی فوق الذکر) از جانب عباس افندی مأمور ساختن مشرق الاذکار شد. وکیل الدوله در ۱۳۱۹ به عشق آباد آمد و با مساعدت محفل بهائی در آن شهر کار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق الاذکار در ۲۸ رجب ۱۳۲۰ آغاز کرد. «در آن وقت تمام بهائیان عشق آباد و اطراف به هزار نمی رسیدند».۱۸ در رمضان ۱۳۲۰ ژنرال«

سوبوتیج، والی بلد که... محبت ابراز [=بهائیان را] در دل داشت با جمعی کثیر از اعضاء حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهائیان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفعتر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گستردند و میز و کراسی۱۹ چیدند و فواکه و حلویات که درخور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال، اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد[ه] و در جعبهِ فضّه۲۰ قرار داشت در محلی که برای دفن مقرّر گشت زیر اولین سنگ بنا نهاد و در حالی که حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [= عکس دسته جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذکور را با سمنت محکم ساختند و سنگ اوّل بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سراپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاطفت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بنای معبد کردند و تنی از بهائیان خطابه[ای] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و و زراء کامل انشاء و قرائت کرد و احاد بهائیان به مدح و دعای دولت عادلهِ [روسیه] رطب اللسان گشتند...».۲۱

پس از آن بهائیان با فوریت و سرعت دست به کار شدند و مجموعاً در طول ۵ سال عملیات احداث مشرق الاذکار را به پایان رسانیدند. «در اولین سال که مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهائیان از حکومت [روسیه] مهندس کاردانی خواستند... اکنف که مهندس کامل بود

تعیین گردید و مقارن بنای مشرق الاذکار، کلیسای ملی نیز در عشق آباد بنا گردید و اکنف، مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت به کفایت او بود که عمدهِ عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...».۲۲ وکیل الدوله در شوال ۱۳۲۸ با بدرقهِ گرم بهائیان، عشق آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترک کرد و پس از رفتن او باز هم کار خریداری زمینهای اطراف مشرق الاذکار و توسعهِ بنای آن بر روی آنها ادامه یافت.۲۳

به نوشتهِ فضل الله صبحی: در بالای تالار مشرق الاذکار، لوحی از عباس افندی وجود داشت که به تزار روس آفرین گفته و از خدا خواسته بود که پرچمش را برفرازد و سایه اش را بر خاور و باختر بگستراند و هر بامداد، مبلغ بهائی آن لوح را با آوازی خوش برای شاگردان بهائی که به آنجا می آمدند می خواند و می گفت از ته دل بر تزار آفرین گویند و از خدا بخواهند که در سایه اش بیارمند...۲۴

افزون بر آنچه گذشت، در سال ۱۳۳۵ق (۱۹۱۷م) مجلهِ بهائی «خورشید خاور» به زبان فارسی و تحت مدیریت سید مهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهائی) در عشق آباد تأسیس یافت. این مجله، ضمن تبلیغ مسلک بهائیت، به مقالات ضدّ بهائی مشهد پاسخ می داد و این امر سبب شد که ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می گرفت. پس از انقلاب اکتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهائیان مجدداً جواز نشر یافت.۲۵

فضل الله صبحی ضمن شرح

خاطرات ایام تبلیغ خویش به نفع بهائیت در مرو و عشق آباد، پرده از ماهیت نشریات این فرقه در روسیه برداشته است:

«از بخارا بار دیگر به مرو آمـدیم چون به مرو رسـیدیم میرزا منیر نبیل زاده و سـید اسدالله قمی و سـید مهدی گلپایگانی و چند نفر مبلغ دیگر در آنجا بودند و هر شب انجمن داشتند. سید مهدی قاسم اف از بستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و از همه مبلّغـان در دانش و هوش و فروتنی پیشـی داشت در روز نخست به اسم بازرگـانی به عشق آباد رفت و با سـید مصـطفی صادق اف اصـفهانی همراه شـد. آشـکارا داد و سـتد چایی سبز می کرد و در نهان مبلغ بود و همچنین با مردی روس به نام کنسـتنتین میخائیلویـچ فیـدروف همراز شـد. این مرد روسـی، سـالی ده هزار منات از دربار تزار می گرفت و روزنامه ای به اسم «مجموعهِ ماوراء بحر خزر» به زبان پارسـی چاپ و پخش می کرد و به ایران می فرسـتاد. این سـید مهـدی در آن روزنامه کار می کرد و ماهیانه می گرفت و به سود آنان و زیان ایران سخنهایی می نوشت و ترجمانها می کرد».۲۶

آواره (مبلغ بهائی)، که بعـدها از بهائیت برگشـته و با عنوان «آیتی»، کتاب «کشف الحیل» را بر ضـدّ آنان نگاشت، خاطر نشان می سـازد: «در ایـامی که در عشق آبـاد بودم کاملاًـ حس کردم که روسـهای تزاری باطناً به اهل بهاء به نظر حقارت می نگرند ولی ظاهراً آنها را نگاهـداری می کننـد و بهائیان هم آن قـدر به روسـها اطمینان دارنـد که تصور می کننـد امپراطور روس الی الابد بر اقتدار خود باقی است و سیاست روسیه هم تغییرناپذیر است و ایشان به قوّهِ اقتدار

خود روس (و جمعی هم در طهران می گفتند به قوّهِ اقتدار انگلیس) مسلک بهائی را به نام مذهب بر ایران [حاکم] خواهند کرد ولی بی خبرانشان همه را حمل بر معنویت کرده و قدم فراتر نهاده می گفتند همهِ سلاطین دنیا این مذهب را در مملکت ترویج نموده به قوهِ جبریه تنفیذ خواهند نمود»!۲۷

اعتراض دولت ایران

از اسناد و مدارک تاریخی بر می آید که دولت ایران، تجمع بهائیان در عشق آباد (زیر چتر حمایت روسها) را دقیقاً حرکتی سیاسی و خصومت آمیز بر ضدّ ایران تلقی می کرد و از آن بسیار شاکی بود. این امر، منضم به درج خبر درخواست «تبعیت سیاسی» توسط برخی از بهائیان از دولت روسیه در جراید، ناصرالدین شاه را به شدت عصبانی، و از خطر واکنش تند علما و ملت ایران بسیار نگران ساخت. در پی این امر، در دستور العملی به خط خویش به امین السلطان (در اواخر سال ۱۳۰۷ ق) در بارهِ اختلاف ایرانیان مسلمان و بابی مقیم عشق آباد چنین نوشت:

جناب امین السلطان، فقرهِ بابیهِ عشق آباد را خواندم. کار بسیار بسیار بد جوری است. فوراً رقعه به وزیر مختار روسیه بنویسید و او را بخواهید. همین امروز عصر یا فردا صبح یا عصر بیاید پیش شما و حسب الامر در این فقره با او حرف بزنید و روزنامهِ قفقازیه را که نطق آن بابی پدرسوخته را نوشته اند به او بدهید و صریح بگویید که اولاً این جماعت را شما می دانید که دشمن دین و دولت ایران هستند، چرا در عشق آباد جمع کرده اند؟ خواهش شاه این است که اینها را از آنجا بدوانید و هر کس به این اسم در آنجا بیاید و اقامت

نماید راهش ندهید. اینها مثل نهلیست های شما، بلکه بدتر هستند. اگر ما یک نفر نهلیست را بیاوریم در ایران و مهربانی بکنیم و نگاه بداریم و تبعهِ خودمان بکنیم، آیا شما راضی می شوید و خوشتان می آید؟ بخصوص چیزی که در این روزنامه نوشته اند که آنها خواهش رعیّتی و تبعیت شما را خواسته اند، اگر این فقره قبول بشود یک شورش بزرگی در ایران در میان تمام علما و ملت ایران خواهد شد که از آن بالاتر به تصور نیاید. همین طورها خیلی سخت به وزیر مختار بگو و به همین مضامین هم تلگراف رمز به میرزا محمود خان [علاءالملک وزیر مختار ایران در دربار تزار] بکن، در پطر[زبورگ] حرف بزند...۲۸

پاسخ علاءالملک به امین السلطان (مورخ اواخر ۱۳۰۷ق) این حدس را تقویت می کند که حمایت روسها از بهائیان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی، خالی از نوعی گروکشی سیاسی برای وادار ساختن ایران به قبول مطامع استعماری روسها در آن مقطع نبوده است. علاءالملک، ضمن شرح مذاکرات خود با زیناویف (مقام برجستهِ وزارت خارجهِ روسیه) دربارهِ عشق آباد و موضوع قتل محمدرضا، و پاسخهای زیناویف، می افزاید: «لکن عمده چیزی که به این جانب گفت و مقصود، عرض آن می باشد این است که می گفت ما منتظریم از اعلی حضرت همایونی [ناصرالدین شاه] چه برهان دوستی به دولت روس بروز خواهد کرد...». سپس تقاضاهای استعماری و مداخله جویانهِ روسیه از ایران را (که آن روزها، با شدت و تندی تمام، مطرح می شد) از زبان زیناویف نقل می کند.۲۹

پی نوشت ها

۱. آهنگ بدیع، سال ۲۱ (۱۳۴۵)، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۳۰۸۳۰۹.

۲. ایران و قضیهِ ایران، جرج ناتانیل کرزن، ترجمهِ غلامعلی وحید مازندرانی،

چ ۴: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳، ۱/۸۳ ۳. همان: ۱/۱۳۹ به بعد۴. ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی (۱۹۱۹۱۸۶۰)، ترجمهِ مریم میراحمدی، مؤ سسهِ انتشارات معین، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۷ ۵. کتابچهِ فوق را وزیر مختار وقت ایران در پطرزبورگ (میرزا محمود خان علاء الملک) توسط جواسیس مخفی خویش جسته و ترجمهِ آن را همراه نامه ای در توضیح ماجرا، در جمادی الثانی ۱۳۰۶ق برای امین السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن کتابچه و نامهِ علاء الملک ر.ک، گزارشهای سیاسی علاءالملک، گردآوری ابراهیم صفایی، چ ۲: گروه انتشاراتی آباد، تهران ۱۳۶۲، صص ۳۶۷۴. فصلی از این کتابچه، به راه شوسهِ عشق آباد خراسان، و موقعیت استراتژیک آن منطقه اختصاص دارد. ر.ک، همان: ص ۶۸ به بعد ۶. ایران و ایرانیان، مستر بنجامین، ص ۹۸ ۷. ر.ک، سفرنامهِ ایران و روسیه، ملکونوف، به کوشش محمد گلبن، و فرامز طالبی، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، صص ۸۳ ۹۲ و ۱۹۵۱۹۹ ۸. ر.ک، ایران و قضیهِ ایران، لرد کرزن، ترجمهِ غلامعلی وحید مازندرانی، ۱/۱۳۹ و ۱۴۲ ۹. روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم زاده، ۱/۱۸۲ ۱۰. ر.ک، گزارشهای سیاسی علاءالملک، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۶۹۱۷۶؛ روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم زاده، ۱/۱۶۲، ۱۸۷ و ۱۷۹. برای دسایس استعماری و تجاوز طلبانهِ روسها در دههِ ۱۳۱۰ق نسبت به شمال شرقی ایران و... ر.ک، مأخذ اخیر، صص ۱۶۵۱۶۹ ۱۱. سفرنامهِ ترکستان (ماوراء النهر، دکتر پاشینو، ترجمهِ مادروس داوِ دخانوف، به کوشش جمشید کیان فر، مؤ سسهِ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران ۱۳۷۲، پیشگفتار، ص ۱۲۱۷. بهائیگری، چ ۲، تهران ۱۳۲۳، چاپخانهِ پیمان، ص ۸۹ ۱۳.

حقـوق بگیران انگلیس در ایران، اسـماعیل رائیـن، ص ۳۳۲ ۱۴. سالهای سـکوت؛ بهائیان روسیه ۱۹۳۸۱۹۴۶، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشـارات ۹۹۹ ,۱ ,Century Press, Australiaصص ۱۹۱۵۲۰. همـان، ص ۲۰ ۱۶. اسـناد و مدارک دربارهِ بهائیگری (جلد دوم خاطرات صبحی، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۱۷۴۷. وی پسر دوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی بود که دایی بزرگ میرزا علی محمـد باب قلمداد می شد. ر.ک، عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۱۸۱۲۹. تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسـمت دوم، موسسهِ ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۹۹۶۹۹۷ ۱۹. کرسیها ۲۰. نقره ۲۱. اسدالله علیزاد، از بهائیان مقیم عشق آبـاد: ضـمن اشـاره به به حضور «ژنرال سوبوتیـج به نماینـدگی از طرف شـخص امپراطور روسـیه در سال ۱۹۰۲ در مراسم گذاشـتن اولین سـنگ بنا» ی مشرق الاذکار، تصویر وکیل الدوله، بهائیان و ژنرال روسی را آورده است. ر.ک، سالهای سکوت، ص ۲۱ و ۲۳ ۲۲. تاریخ ظهور الحق، همان، صص ۹۹۶ ۲۸. گزارشهای سیاسی علاء الملک، صص ۳۱۳۲ ۲۹. همان، صص ۲۷ ۲۸.

بها، و تحت الحمایگی روسیه

بها، و تحت الحمایگی روسیه

منـابع بهائی، رفتن بهاء (پس از ترور شاه و دسـتگیری بابیان توسط حکومت ایران) به خانه منشـی سـفارت روسـیه در زرگنـده (محـل ییلاـقی سـفارت روس) را، امری سـاده (رفتن بهـا به میهمانی شوهر خواهرش!) تلقی کرده و بسادگی از کنار این مساله مهم گذشته اند.۱ حال آنکه دقت در زوایای مساله، و بویژه اقدام بعدی سفیر در حمایت جدی از بها، نشان می دهد که مساله لونی دیگر داشته است.

دهکده های زرگنده و قلهک در عصـر قاجار تحت مباشـرت مسـتقیم روس و انگلیس قرار داشـتند و رعایای این دو قریه عملاً اتباع روسیه و انگلستان شمرده می شدند. امتیازی که این

دو دولت دراین مورد به دست آورده بودند ناشی از حق کاپیتولاسیون بود که تا ۱۹۲۷ در ایران اجرا می شد.۲ سعید نفیسی می نویسد: «...چون جایگاه تابستانی سفارت انگلستان در قلهک بود سراسر آن آبادی جزو خاک انگلستان شمرده می شد و نه تنها شهربانی ایران حق دخالت در کارهای آنجا را نداشت حتی کدخدای قلهک را سفارت انگلستان عزل و نصب می کرد. جایگاه تابستانی سفارت روسیه تساری هم در زرگنده بود و آن سفارت نیز همان امتیازات را در آن ناحیه داشت».۳ در واقع، ساکنان و پناهندگان ایرانی به قلهک (و نیز زرگنده)، از حقوق و مزایای برون مرزی و مصونیت قضایی (کاپیتولاسیون) برخوردار بودند و «مقامات قضایی و انتظامی ایران، حق تعقیب و توقیف» آنها را نداشتند۴ و «هرگاه میان سکنه این دهات، نزاعی واقع شود باید سفرای مزبور، حکم آن را بنماید، مثل این که در خود مملکت انگلیس و روس هستند».۵ از نوشته عباس امانت (مورخ بهائی تبار معاصر) برمی آید که پس از ترور شاه، چند تن از بابیان، «لابد به امید تحصیل تحت الحمایگی روس» در زرگنده تحصن جسته بودند. به توضیح او: «قصبه زرگنده به صورت تیول به هیات نمایندگی روسیه واگذار شد، وزیر مختار روسیه آنجا را اداره می کرد، و بخشی از محوطه تابستانی سفارت به شمار می رفت و بنابراین مصونیت سیاسی داشت (قلهک نیز به همین ترتیب در اختیار انگلیسی ها بود)».۶

برخورد تند و غیرعادی، و بعضاً خارج از نزاکتی هم که (طبق گزارش سران بهائی همچون شوقی افندی و اشراق خاوری) دالگوروکی در حمایت از بها نسبت به دولت ایران نشان داد، کاملاً نشان می دهد که موضوع رفتن «شتابزده» بها به خانه

منشی روس در زرگنده و بهتر بگوییم: «اقامتگاه تابستانی سفارت روس»، یک مهمانی عادی! نبوده بلکه در واقع، حکم نوعی «پناهندگی به سفارت روسیه» را داشته است. تعبیر عباس امانت، به حقیقت نزدیکتر است، آنجا که می نویسد: «مهد علیا [مادر شاه] علناً می گفت که بهاء الله «درصدد قتل» پسرش بوده است... در برابر این اتهام، بهاءالله شتابزده خود را به محل اقامتگاه تابستانی سفارت روسیه در زرگنده رساند. زیرا امیدوار بود که در خانه برادر زنش میرزا مجید آهی، منشی ایرانی آن سفارتخانه، ایمنی یابد...».۷

دیدیم که طبق نوشته منابع معتبر بهائی (گزارش شوقی و اشراق خاوری) سفیر روسیه هنگام تحویل بها به مأموران ایران، در پیغام به صدراعظم، از بها به عنوان «امانت دولت روس» یاد کرده و شدیداً خواستار «حفظ» و حراست از جان وی شد و اخطار کرد در صورت رسیدن هرگونه آسیبی به بها، شخص او «مسؤول سفارت» خواهد بود! سخنانی که برخی از محققین، از آن، بوی «تحت الحمایگی» بها توسط سفارت روس، و بهره گیری سفیر از مقررات کاپیتولاسیون (مفاد قرارداد ترکمانچای) برای دفاع از وی، فهمیده اند...

پی نوشت ها

۱. برای نمونه ر.ک، مطالع الانوار، اشراق خاوری، ص ۵۹۳ ۲. نامه های خصوصی سر سسیل اسپرینگ رایس...، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، ص ۹۲ ۳. تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی، ص ۱۱ ۴. خاطرات سیاسی آرتور هاردینگ، ترجمه شیخ الاسلامی، پاورقی ص ۲۵۲ و نیز: نامه های خصوصی سر سیسل اسپرینگ رایس، پاورقی ص ۳۱ ۵. ایران و ایرانیان، ص ۱۶۴. نیز ر.ک، حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲/۳۷۹ - ۳۷۸ ۶. همان، ص ۶۲۳، پاورقی ۳۷ ۷. همان، ص ۲۸۹.

پرده ای از مناسبات بهائیت و عثمانی

نامه ای که به سرقت رفت!

علیرضا جوادزاده

می دانیم که در پی ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بابیان، حسینعلی بهاء (به اتهام شرکت در توطئهِ ترور شاه) دستگیر و ۴ ماه به زندان افتاد و پیش بینی می شد که اعدام شود ولی با فشار سفیر روسیه از زندان آزاد و به عراق (که قلمرو عثمانی محسوب می شد) تبعید گشت و کوتاه مدتی نگذشت که عراق، فرارگاه بابیان و عرصهِ جولان آنان (بر ضدّ شیعیان) شد۱، تا آنجا که دست به ترور بعضی از فقهای تشیع نظیر آیت الله ملاآقا دربندی معروف گشودند و وی را زخمهای گران زدند. حکومت عثمانی نیز (که بدش نمی آمد از آن گروه به عنوان سنگی در ترازوی روابط «تحکم آمیز» خویش با ایران بهره جوید) در کنترل و تنبیه بابیان تعلل می کرد و حتی به طور آشکار و نهان، به آنها میدان می داد.

این امر، اعتراض دولت ایران را برانگیخته۲ و با فشار شدید حکومت ایران، دولت عثمانی بالاخره ناگزیر شد بهاء را همراه خانواده و یارانش از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه تبعید کند و نهایتاً به علت تشدید نزاعهای سخت درون گروهی بین بهاء و برادرش

(صبح ازل) و نیز ارتباطات بهاء با سفارتخانه های غربی، او را به عکا (در فلسطین) منتقل ساخته و شدیداً تحت نظر قرار دهد.

قرائن تاریخی، از وجود روابط حسنه میان برخی از رجال عثمانی با بهاء و پسر و جانشین او: عبدالبهاء، حکایت دارد. چنانکه عباس افندی به خواهش علی شوکت پاشا، تفسیری بر حدیث عرفانی مشهور «کنت کنزاً مخفیاً» نگاشت۳ و نیز در سفر ۱۹۱۱ به غرب، یوسف ضیاء پاشا، سفیر کبیر عثمانی در امریکا، استقبال گرمی از وی به عمل آورد و به افتخارش مجلس شامی برپا کرد.۴ در همین زمینه، لوح مشهور عباس افندی در تأیید دولت عثمانی قابل ذکر است که طی آن، «تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی» را «در مورد دولت بلند پایهِ عثمانی و خلافت محمدی» آرزو می کند و می خواهد که «قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد...».۵

عبدالحسین آیتی (مبلغ پیشین بهائی) که سخت مورد عنایت عباس افندی قرار داشت، مدعی است که در اثنای جنگ جهانی اول، از سوی عباس افندی مأمور رساندن لوحی ترکی در شام به دست جمال پاشا (فرمانده ارتش عثمانی) بوده که طی آن، پاشای عثمانی «برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی» تشویق شده است۶، و این نشان می دهد پیشوای بهائیت حتی ابایی نداشته که با دولت عثمانی بر ضدّ ایران همراهی نشان دهد.

آیتی در شرح ماجرا تحت عنوان «قضیهِ جمال پاشا» می نویسد: «در آن اوقات که جمال پاشا در شام بود عباس افندی از جهات عدیده اضطراب داشت. اول اینکه راه ایران که مزرع حاصلخیز یا بانک و کمپانی زرخیز او است بسته

شـده دوم آنکه می ترسـید جمال پاشا و انور پاشا سر به سـر او بگذارنـد و مدارک خیانت او را به دست آرند و بفهمند که او دخیل در امور سیاسـی است. سوم آنکه اگر امریکا داخل جنگ شود، چنانکه شـد، و اگر بعـد از جنگ، صـلح عمومی جاری نشود، چنانکه نشد، چه عذری در غیب گویی خود پیش آورد.

در این ضـمنها به خـاطرش رسـید کاغـذی به جمـال پاشا بنویسـد و نوشت. ابتـدای آن، تاریـخ قیام صـلاح الـدین ایوبی است؛ شرحی از خـدمات او به اسـلام و ضـمناً وعـدهِ نصـرت به جمـال پاشا که تو هم موفق خواهی شـد ماننـد صـلاح الـدین، و غلبه خـواهی جست بر کفر (یعنی مسـیحیت)، و در آخر لـوح، این جمله را درج کرده [بـود] : شـرط مـوفقیت این است که به ایران متفق شوید و چون ایرانیان در مذهب خود مصـرّ و متعصب اند بعد به هر قسم است ولو به حدت و شدت، ایشان را مطیع اوامر خود کرده (یعنی ایران را مقهور ارادهِ خود کنی، اگرچه به اردوکشی باشد، با هم بر نصرت اسلام قیام نمایید).

این لوح در صـفحه [ای] عربی و ترکی و فارسـی به هم آمیخته، به خـط کاتب و امضای خودش نوشـته شـده بود و مرا دعوت کرد که بایـد در شـام به جمـال پاشـا برسـانی و اگر ممکن نشـد که به او برسانی بایـد فوری آن را به آب بشویی که به دسـت دیگری نیفتـد و حتی چنـد دفعه گفت این لوح نباید به دست ایرانیان بیفتد ولی در این حکمتی است، که اگر جمال پاشا ببیند خوب است، و هی مکرر می کرد که در

این حکمتی است، در این سرّ ی است که برای امر [بهائیت] مفید است.

من در مقام اعتذار از این سفارت عجیب، گفتم: من شخص ایرانی، لباس ایرانی، که ترکی هم خوب نمی دانم، راهم نمی دهند که به جمال پاشا برسم. تغیّر کرد و گفت تأیید جمال مبارک به شما می رسد!».

به گزارش آیتی: عباس افندی سپس فینه و مولویی برای وی تهیه کرده و او را در کسوت ترکان، روانهِ شام می سازد. اما معلوم نیست از «معجزهِ عبدالبها و تأیید پدرش بود یا از صفات قلب و معجزهِ خود» آیتی، که وی «شب در ترن خط آهن» خوابش می برد «و جعبه[ای] که اسباب سفر و نوشتجات و من جمله آن لوح بود به سرقت» می رود! آیتی می افزاید: «این قضیه را همهِ بهائیان می دانند که در آن سفر جعبهِ نوشتجات من در ترن به سرقت رفت و خبرش به حیفا رسید و فوری [عباس] افندی، میرزا حسین یزدی، از اقارب عیالش، را فرستاد به شام ببینند چه شده؟ و تامدتی نگران بود تا آنکه فهمید سرقت ساده[ای] بوده و مطلب، مستور مانده و خاطرش آسوده شد، و عجب است که پس از زوال اقتدار جمال پاشا، در چند لوح و خطابه، نام او را به زشتی برده» است!۷

پی نوشت ها

۱. برای دزدیها و آدمکشی های بابیان در آن سالها در عراق ر.ک، اعترافات خود بهاء و شوقی در: مائدهِ آسمانی، ۷/۱۳۰؛ قرن بدیع، ۲/۱۷۱ ۲. ر.ک، کلیشهِ نامهِ میرزا سعید خان وزیر خارجهِ ایران به کنسول ایران در بغداد، ۱۲ ذی حجهِ ۱۲۷۸، مندرج در کتاب حضرت بهاء الله، محمد علی فیضی، ص ۱۴۸ ۳. آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳)، ش

۱ و ۲، مقالهِ عزیز الله سلیمانی، ص ۲۱ ۴. بررسی مناسبات ایران و امریکا، سید علی موجانی، ص ۵۱۴۷. مکاتیب، عباس افندی، ۲/۳۱۲ ۶. کشف الحیل، ج ۷، ۱/۱۴۹ ۷. همان، ج ۴، ۳/۱۰۹۱۱۱. نیز ر.ک، همان، ج ۷، ۱/۱۴۹.

باقر اوف؛ بهائی و «روس فیل»

خوابی که تعبیر نشد!

ابوذر مظاهری

سید اسدالله باقر اوف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقراوف) که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترین و بانفوذترین بهائیان گیلان و تهران در عصر قاجار به شمار می رفتند. بزرگترین ایشان سید نصرالله باقراوف بود که «در طهران از اعیان بزرگ به شمار می آمد و تا زنده بود در سبیل امرالله فداکاری و برای جامعهِ احباب گره گشایی می کرد».۱ آیتی شرح می دهد که چگونه نصرالله باقراوف تلاش می کرد سپهسالار تنکابنی (یکی از دو فاتح بزرگ مشروطه) را به بهائیت جلب کند، ولی تیرش به سنگ خورد.۲

مسیو ب. نیکیتین، کنسول روسیه در ایران عصر قاجار، می نویسد: در موقع اقامت در رشت با فرقهِ بهائی ارتباط پیدا کردم و راهنمای من باقراوف بود». وی، سپس ضمن شرح روابط خود با آنها می افزاید: «در خاطرم هست که یکی از مبلغین این فرقه در موقعی که به عکا می رفت، موقع ورود به رشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد در آغاز سال ۱۹۱۴ مراجعت نمود و از عبدالبهاء نامه ای برای من آورد. رئیس این طایفه در ان نامه از من تمجیداتی کرده بود که البته خود شایستهِ آن نبودم. مثلاً در این نامه مرا پناه دهندهِ محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف و غیره را بلند کرده ام. از خواندن این نامه و

نوشته های دیگر از تعلیمات مؤ سس این فرقه اطلاع حاصل کردم که آنها پیوسته بر ضدّ هر نوع تعصب ملی و مذهبی و نژادی مبارزه می کنند.۳

ظهیرالدوله (رئیس انجمن اخوت) که در جریان آخرین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ (۱۳۱۷ق) همراه شاه بوده و در قزوین با سید اسدالله باقراوف دیدار و گفتگو داشنه است، شدیداً از «روس مآبی» سید اسدالله انتقاد می کند. زیرا وی فردی ایرانی، آن هم سید و از اولاد پیامبر اسلام (ص) بود و کسوت روحانیت بر تن داشت، اما اسمی روسی: «باقراوف» را انتخاب کرده بود (پسوند «اوف» در زبان روسی، معادل واژهِ «زاده» در فارسی می باشد، بنابراین، معادل فارسی باقراوف، باقرزاده می شود). علاوه بر این، باقراوف در گفتگو با ظهیرالدوله، به جای نام ایرانی برخی از اشیاء، واژهِ روسی آنها را به کار می برد (مثلاً به جای مرکّب دوات، واژهِ «چرنیل» را به کار برده بود که معادل روسی آن است).۴ ظهیرالدوله در بخش خاطرات عبور از رشت در آن سفر، ضمن اشاره به دیدارش با نایب و مترجم کنسولگری روسیه در رشت، فرصت را برای انتقاد مجدد از سید اسدالله باقراوف مغتنم می شمارد:

[در رشت] ... میرزا عبدالله خان، نواب نایب و مترجم اول قونسولگری روس در گیلان، پیش من آمد. ظاهراً بد آدمی نیست و حال آنکه نوکر روس و تبعهِ روس، و قریب سی سال است در قونسولخانهِ روسها خدمت می کند. آدم وطن پرستی به نظرم آمد یا نمی دانم از شدت پلتیک به ملاحظهِ من آن حرفها را می زد. به عکس سید اسدالله باقراوف که سید و ایرانی و تبعهِ ایران و تاجر ایران است و در مهمانخانهِ قزوین

دیـد که من پوستین همراه دارم، به حـالت تمسـخر از من پرسـید پوستین مـال کیست؟ گفتم مـال من است و برای سـفر، خیلی خوب؛ لباس گرم راحتی است و هم به منزلهِ دوشک است و هم کار لحاف [را] می کنـد. خنـدهِ زیر لبی کرده گفت: خیر آقا، این پالتوهـای روسـی خیلی خوب و بهتر از پوستین است و گفت: هر وقت به بادکوبه می روم، عمامهِ سبز و قبای آراسـته و عبا را تبدیل به کلاه روسی و نیم تنه و پالتو می کنم. من بعد از یکی دو دقیقه سکوت، گفتم خوب می کنید.۵

سیـد اسـدالله باقراوف کسـی بود که از تخم مرغ فروشـی در رشت به مرتبهِ میلیونری رسـیده بود۶و بهائیـان، دستیابی وی را به ثروت میلیونی، ناشـی از ایمانش به مسلک بهاء می شمردند اما عبدالحسین آیتی، که پیش از مشروطیت، به مدت یک سال در ادارهِ راه شوسهِ انزلی به تهران (به ریاست باقراوف) کار کرده بود۷، آن ثروت هنگفت را «از معجزات روسیه» می دانست.۸

آیتی (آوارهِ سابق) مبلغ مشهور بهائی است که بعداً کتاب «کشف الحیل» را در افشای مظالم و مفاسد این فرقه نوشت. وی، در زمان بهائیگری، در ۱۳۳۸ق به فرمان عباس افندی و به دعوت باقراوف، جهت تبلیغ مردم به بهائیت به تهران آمد۹، عضو محرم دائمی محفـل روحانی بهائیت در پایتخت شـد۱۰، در خـانهِ بـاقراوف و پیشـکارش (سـید شـهاب) به جوانان بهائی درس داد و توسط باقراوف با «چند نفر وزرای معزول و بیکار» وقت ایران دیدار و به تبلیغ (نافرجام) آنان پرداخت.۱۱

آیتی، که مدت ۶ ماه شب و روز با باقراوف معاشر بوده است، تحت عنوان «افکار باقراوف» می نویسد:

«تصور و عقیدهِ

او این بود که امر بهائی بر اثر مساعـدت خارجیها عالمگیر می شود و اولین نقطه که حائز اهمیت خواهد شد طهران خواهد بود و نخستین کسـی که مقرّب شـده به ریاسـتهای سـرشار خواهد رسـید او و خانوادهِ او خواهد بود، و اگر نسـبت و وصـلتی هم با عبـدالبها داشـته باشد این ریاست الی الابد در خاندان او باقی می ماند... حتی روزی اعتراض به ریاست وزرایی سـپهدار رشتی کردم دیـدم جـداً بـا حالت رقابت صـحبت می کنـد. گفتم اگر شـما خود به جای او بودیـد می دیدیـد چقـدر کار اجتماعی و ریـاست مملکتی مشـکل و پرزحمت است. بـا یک وجههِ جـدّ ی گفت: اگر مملکت را به دست من دهنـد به فاصـلهِ یک هفته درسـت می کنم. گفتم: مثلاًـ چه می کنیـد؟ گفت: مردم را مجبـور می کنم که بهـائی شونـد. گفتم: آن وقت کـار درست می شـود؟ گفـت: بلی. گفتـم: چرا جمعیت به این کمی که در همهِ طهران پانصـد نفر مرد و منتهی هزار و دویست نفر زن و مرد و بچهِ بهائی هست نمی توانند کارهای خود را اداره کنند؟ چرا هر روز در میانشان نزاع است؟ چرا باید محفل اصـلاح (و به قول خودتان) عـدلیهِ روحانی! کارهاشان را اصـلاح نمایـد! و چرا باید محفل روحانی (و به قول ابلهان: احباب) پارلمان امری نتواند یک مـدرسهِ هفت کلاسه را اداره کنـد؟... خلاصه اینها را که شـنید رنگش برافروخت و بالاخره گفت: چون قـدرت نـدارم و تأییـد هم بـا من نیست. اگر سـرکار آقـا [عبـاس افنـدی] به ایران بیاینـد همهِ کارها درست می شود! گفتم: حتی وزارت شـما؟ گفت: بلکه رئیس الوزرایی ایران برای من حتمی است. گفتم: پس خوب است یک منزل

صحیح برای ورود سرکار آقا تهیه کنید. گفت گراند هتل را به همان قصد ساخته ام. مجملاً این اوهام به قدری در مغز و دماغ او ریشه برده بود که با هزار تیشه ممکن نبود یک شاخهِ آن را قطع کرد...» و برای دستیابی به همین مقصود نیز ۸۰ هزار تومان ملک مازندران را پیشکش عباس افندی کرد و در صدد وصلت میان دختر وی برای فرزندش میرزا جلال و حیله های دیگر برآمد که البته وصلت مزبور سر نگرفت.۱۲

پی نوشت ها

۱. مصباح هدایت، ۵ /۴۷۶؛ جستارهایی از تاریخ بهائیگری...، همان، ص ۵۹ ۲. کشف الحیل، آیتی، ج ۱، چ ۷، صص ۲۶۲۷ ۳. ایرانی که من شناخته ام، ب. نیکیتین، ترجمهِ فره وشی و مقدمهِ ملک الشعرای بهار، کانون معرفت، تهران ۱۳۲۹، صص ۱۶۵۱۶۷ ۴. سفرنامهِ ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ص ۵۱ ۵. همان، صص ۶۸ ۶۹ ۶. کشف الحیل، آیتی، ج ۲، چ ۴، ص ۷۳۸. کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۸۱۹۵. همان، ج ۲، چ ۴، ص ۳۸۳۹ ۹. همان، ج ۳، چ ۴، ص ۱۹۵ ۱۰. همان، ص ۱۹۸ ۱۱. همان، ص ۱۹۶ ۱۲. همان، ج ۳، چ ۴، صص ۱۹۶ ۱۹۸.

همکاری بهائیان با تشکیلات (سیاسی و اقتصادی) روسیه در ایران

مغازله با همسایه شمالی

موارد فراوانی از همکاری بهائیان با مؤ سسات سیاسی و اقتصادی وابسته به روسیه در ایران وجود دارد که در زیر به برخی از آنها نمونه وار اشاره می کنیم:

عزیزالله خان ورقا، از اعاظم بهائیان تهران، در بانک استقراضی روس در تهران عضویت داشت. نوشته اند: زمانی که عزیزالله وارد خدمت بانک استقراضی روس در تهران شد، اگروبه، رئیس مقتدر بانک، «غایت اعتماد و محبت و احترام را به او حاصل نمود و او یگانه واسطه فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین متنفذین کشور با آن بانک پرقدرت قرار گرفت و خانه و اثاثیه در قسمت عُلیای شهر و درشکه با اسب زیبا و سر طویله مخصوص فراهم گردید و غالبا سوار بر آن درشکه خود و با سواران قوی هیکل با لباسها و نشان های مخصوص بانک پی رتق و فتق امور می گذشت و فلان الملک و بهمان الدوله ها ناچار از احترامش بودند». ولی الله

خان ورقا، برادر میرزا عزیزالله خان، نیز مدتی کارمند سفارت روس بود و سپس منشی اول سفارت عثمانی در تهران شد.۱

گفتنی است که بهائیان، از روابط خود یا دوستان و آشنایانشان با تشکیلات روسیه در ایران کاملا برای مقابله با حکومت ایران و تخلص از فشارهای وارده از سوی دولت و مردم بهره می جستند، که به نمونه ای از آن ذیلا ـ اشاره می کنیم: به گفته «مصابیح هدایت»، از منابع مهم بهائی، زمانی که ورقا (یکی از سران بهائیت) همراه میرزا حسین زنجانی (پسر محمد متوفی ۱۳۰۲ق در عشق آباد) در زنجان توسط علا الدوله حاکم آنجا دستگیر شد، با اشاره به روابطی که بین میرزا حسین و دامادش با سفارت روسیه در ایران بود، حاکم را از عواقب این اقدام ترسانید. ماخذ مزبور می نویسد که علاءالدوله خطاب به ورقا گفت: فردا میرزا حسین را د۷م توپ می گذارم و تو را با پسرت به تهران می فرستم. حضرت ورقا محرمانه فرموده بود که میرزا حسین به اطلاع قنسول و به امر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است؛ این مطلب را دنبال می کنند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد. به نظر چنین می آید که او را هم با ما به تهران بفرست.۲ ورقا، که فوقا از گفتگوی تهدیدآمیزش با حاکم زنجان یاد شده ظاهرا همان میرزا علی محمد ورقا، مبلغ سرشناس بهائی، است که در ۱۳۱۲ق از قفقاز وارد زنجان شد، علاءالدوله او را بازداشت کرد و در دارالحکومه، با حضور جمع زیادی از اعیان شهر، به مناظره با شیخ ابراهیم زنجانی مشهور واداشت و زنجانی در این مناظره، ورقا را محکوم کرد

و سپس نیز کتابی موسوم به «رَجمُ الدجال فی رد باب الضّلال» (یا «ارشاد الایمان») در نقد و رد مسلک بابیت و بهائیت نگاشت.۳ مناظره پیروزمندانه شیخ ابراهیم با ورقا، البته برای شیخ خالی از خطر نبود و حتی چنان که می نویسد، به صدور دستور ترورش از مرکز بهائیت انجامیده است.۴

به نوشته یکی از محققان معاصر۵: در دوران قاجاریه، سفارتخانه های اروپایی در ایران را به شکلی آشکار و گاه زننده، حامی بابیها و بهائیها می یابیم. برای نمونه، شیخ علی اکبر قوچانی، بهائی معروف (نیای خاندان شهیدزاده)، با اروپاییان ارتباط داشت و به این جرم به دستور میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله، حاکم خراسان، زندانی شد. او از زندان نامه ای به کاستن، رئیس گمرکات خراسان، نوشت به این مضمون: «چون ابنای وطن بر ایذای من قیام نموده اند و بر اهل و عیال و بستگانم سخت گرفته اند از شما، که شخصی بیطرف هستید و خدمتگزار دولت ایران می باشید، خواهش می کنم که اگر می توانید از مجرای قانونی جلوگیری کنید و تحقیق نمایید که به چه سبب شجاع الدوله کسان مرا تحت فشار قرارداده و اگر در این مملکت جز هرج و مرج چیزی حکمفرما نیست دست زن و فرزند خود را گرفته به یکی از دول خارجه پناه برم».۶ نمونه دیگر، ماجرای زندانی شدن بهائیان آذربایجان است. میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهائیان مدتی در تبریز زندانی شدند ولی با مداخله کنسول های روسیه و فرانسه رهایی یافتند. حتی کنسول روسیه به شجاع الدوله، حاکم تبریز، «تغیر نمود» و شخصا شبانه به زندان رفته بهائیان را آزاد کرد و با درشکه شخصی خود به کنسولگری برد و پذیرایی نمود.۷

در تایید اظهارات فوق، می توان

به رضاقلی نیکوبین «نایب» (۱۳۵۳ ۱۲۵۵ش) از نظامیان بهائی اصفهان اشاره کرد که در دستگاه ظل السلطان خدمت می کرد و نیای مادریش جزو نخستین کسانی بود که در اصفهان به باب گروید و نامش در بیان و اقدس آمده است.۸ رضاقلی، در غائله مشهور اصفهان که به واقعه قنسولخانه شهرت دارد «به واسطه ملبس بودن به لباس نظام، آزادانه به» بهائیان «متحصن» در سفارت روسیه «کمک و همراهی می کرد» و به همین دلیل بعدا از سوی ظل السلطان به زندان افتاد و عباس افندی لوحی در تقدیر از او صادر کرد.۹ نوشته اند: رضاقلی «تنها کسی بود که در اصفهان، موقع پناه بردن احبا به سفارتخانه روس، می توانست در آنجا با لباس رسمی رفت و آمد کند و مایحتاج پناهندگان را تامین نماید».۱۰

پانوشت ها

۱. «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...»، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، ص ۲۰، به نقل از: تاریخ ظهور الحق، ج ۸، ق ۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۱. تقی زاده نیز تصریح می کند که: میرزا عزیز الله خان ورقا، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانک استقراضی روسیه در تهران بود. ر.ک، یادگار، سال ۵، ش ۶ و ۷، ص ۱۳۰؛ مقالات تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ۲/۸۶. ۲. مصابیح هدایت، عزیز الله سلیمانی اردکانی، لجنه ملی نشریات امری، تهران ۱۳۲۶، ۱/۱۸۱. ۳. ر.ک، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، علی ابوالحسنی، صص ۱۳۹ - ۱۳۳ و ۱۴۹. ۴. در مورد مناظره یادشده و پیامدهای ان، و نیز مشخصات کتاب زنجانی ر.ک، شیخ ابراهیم زنجانی...، صص ۲۶ - ۲۳. ۵. جستارهایی از تاریخ بهائیگری...، همان، ص ۲۱. ۶. مصابیح هدایت، ۲/ ۳۲۹ ۳۲۸. ۷.

همان، ۵ / ۲۱۳– ۲۱۸. ۸. آمد اخبار امری، سال ۱۳۵۶، ش ۱۹، ص ۷۵۲. ۹. همان، سال ۱۳۵۴، ش ۹، صص ۲۳۶ – ۲۳۵ .۱۰. همان، سال ۱۳۵۶، ش ۱۹، ص ۷۵۳.

چرا کتاب «کشف الغطاء» را جمع کردند؟!

«کشف الغطاء»

بهائیت (به رهبری حسینعلی بهاء و جانشینش عباس افندی) روابط با روسیه را تا سالهای جنگ جهانی اول ادامه داد ولی پس از آن، به علت فروپاشی امپراتوری تزاری (که بر اثر حملات آلمان از خارج، و شورش ملت روسیه بر ضد استبداد تزار از داخل، صورت گرفت) پیشوای وقت این فرقه (عباس افندی) قبلهِ اش را از پایتخت تزار به لندن تغییر داد و آثار این چرخش سیاسی نیز به زودی خود را نشان داد.

اعطای لقب و نشان از سوی لندن به عباس افندی، و ثناگویی رسمی وی از جرج پنجم، جلوهِ بارز این چرخش بود (ایام: در این باره به تفصیل در مقالهِ «بهائیت و انگلیس» سخن رفته است) و جلوهِ دیگر آن، اقدام افندی به گردآوری و محو جمیع نسخه های «کشف الغطاء عن حیل الاعداء» (چاپ ترکستان روسیه) بود که به دستور خود افندی و به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی (و چند تن دیگر از مبلغان شهیر بهائی) در ردّ کتاب نقطه الکاف۱ و مصحح و مقدمه نویس آن: ادوارد براون انگلیسی، نوشته شده و در آن، تعریضاتی به سیاست انگلیس صورت گرفته بود. ولی چون چاپ کتاب مزبور زماناً «مصادف بود با پیروزی قشون انگلستان در حیفا، و قبول اطاعت و خدمتگزاری جمیع بهائیان نسبت به حکام انگلیسی در منطقهِ زیر نفوذ انگلستان، عباس افندی صلاح ندید که کتاب کشف الغطاء با دارا بودن چنان مایه های ضد انگلیسی،

و در حالی که زد و بندهایی صورت پذیرفته بود، انتشار یابد. از این روی دستور داد پس از جمع آوری دقیق، جمیع نسخه های کشف الغطاء را بسوزانند که... [تنها] تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه های انگلستان و فرانسه، و چند نسخه ای در ایران، آن هم در کتابخانه های خصوصی و محرمانهِ بهائیان، از این فرمان جان سالم بدر بردند».۲

به نوشتهِ استاد محیط طباطبایی: کشف الغطاء به دستور و نظارت عبدالبهاء و به دستیاری میرزا ابوالفضل گلپایگانی

و ادیب طالقانی و نعیم سدهی و سمندر قزوینی و مهدی گلپایگانی (از فعالان و مبلغان بهائیت) در ردّ مقدمهِ فارسی و انگلیسی و تاریخ قدیم تازه چاپ به نام نقطه الکاف، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق تنظیم و تدوین و در عشق آباد روسیه به چاپ رسیده و آمادهِ انتشار شد. اما «سقوط فلسطین به دست انگلیسیها و پیدایش مصالح تازه ای که براثر انقلاب روسیه قوّت جانب گرفته بود سبب شد که هزاران نسخهِ آمادهِ انتشار از آن به آتش نابود گردد».۳ تلقی و تحلیل شاهدان عینی مطلع (همچون عبدالحسین آیتی و فضل الله صبحی، مبلغان مستبصر بهائی) نیز از علت جمع آوری نسخ کشف الغطاء، همین است.۴

پی نوشت ها

۱. نقطه الکاف از مآخذ تاریخی کهن بابیه است که مشخصات کامل کتابشناسی آن از قرار زیر است: نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، حاجی میرزا جانی کاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن ۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م. مرحوم استاد محیط طباطبایی البته در انتساب نسخهِ یادشده به شخص میرزا جانی کاشانی، تأملات محققانه ای داشت و آن را مربوط به فرد

دیگری از قدمای بابیه می دانست. ر.ک، مقالات ایشان در ماهنامهِ گوهر، نشریهِ بنیاد نیکوکاری نوریانی، تابستان و پاییز ۱۳۵۵ش ۲. بهائیان، محمد باقر نجفی، چاپ اول، ص ۳۹۰ ۳. ر.ک، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، محیط طباطبایی، گوهر، سال ۴، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵، ص ۱۱۳ به بعد ۴. ر.ک، کشف الحیل، آیتی، ج ۴: ۲/۱۶۰؛ خاطرات صبحی دربارهِ بابیگری و بهائیگری، صص ۱۲۷۱۳۴؛ اسناد و مدارک درباره بهائیگری، صص ۹۲۹۶.

بهائیت و انگلیس

بهائیت و انگلیس

ارتباط بهائیت با استعمار تزاری

موسی نجفی

زمانی که فرقه بابیت، در نزاعهای درون گروهی دهه ۱۲۸۰ق در عثمانی، به دو گروه «ازلی» (تحت ریاست صبح ازل) و «بهائی» (به رهبری حسینعلی بها) تجزیه و تقسیم شد، ازلی ها شکار انگلیس شدند و بهائیان، همچنان، در سهم روسیه باقی ماندند.

ارتباط بهائیت با استعمار تزاری، در صفحات پیشین این ویژه نامه، مفصلاً بررسی شده است.

در مورد روابط صبح ازل با انگلیسی ها نیز باید به سخن بسیاری از مورخان (اعم از ایرانی و اروپایی) اشاره کنیم که صراحتاً از حقوق بگیری ازل از انگلیسی ها در قبرس یاد کرده اند. لرد کرزن، سیاستمدار مشهور انگلیسی، در «ایران و مسئله ایران» تصریح می کند: «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می نمود».۱ مورخان ایرانی نیز همچون کسروی۲، اسماعیل رائین۳ و فریدون آدمیت۴ به ارتباط ازل با انگلیسی ها تصریح دارند.

متقابلاً باید خاطر نشان ساخت که، بهائیت نیز برای ابد، بسته و پیوسته به روسیه باقی نماند و با فروپاشی امپراتوری تزاری در اواخر جنگ جهانی اول و ظهور دولت انقلابی شوروی در آن کشور (که به بهائیان، به چشم «زائده» دولت تزاری می نگریست) این فرقه نقطه اتکا

پیشین را از دست داد و توسعه قدرت استعماری بریتانیا در خاورمیانه و بویژه اشغال نظامی فلسطین (مقر پیشوایان بهائیت) توسط قشون انگلیس، رهبر وقت این فرقه، عباس افندی را (که از مدتها قبل، در خط ارتباط با غرب افتاده بود) به عنوان قبله سیاسی جدید، به سمت لندن سوق داد.

پیوند بهائیت با دولت انگلیس در سده اخیر، از مسائلی است که می توان گفت بین مورخان و مطلعان رشته تاریخ و سیاست، بر روی آن نوعی «اجماع» وجود دارد و در این زمینه، نمونه وار، می توان به اظهارات مهدی بامداد[۵]، اسماعیل رائین[۶]، احمد کسروی[۷]، فریدون آدمیت[۸]، خان ملک ساسانی[۹]، محمود محمود[۱۰]، دکتر جواد شیخ الاسلامی[۱۱]، دکتر عبدالهادی حائری[۱۲]، محمدرضا فشاهی[۱۳]، احسان طبری[۱۴]، دکتر یوسف فضایی[۱۵]، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی[۱۶]، عبدالله شهبازی[۱۷]، بهرام افراسیابی[۱۸] و دیگران استناد کرد که بر نکته فوق انگشت تأکید می گذارند. دکتر شیخ الاسلامی (استاد فقید دانشگاه) مترجم کتاب خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ آنجا که هاردینگ در بخشی از خاطرات خود با لحنی جانبدارانه از بابیان و بهائیان یاد می کند، می نویسد: «در عرض یکصد سال اخیر، بابیان و بهائیان ایران همیشه از خط مشی سیاسی انگلستان در شرق پیروی کرده اند و ستایش وزیر مختار انگلیس از آنها امری است کاملاً طبیعی».[۱۹]

دلیل مورخان یادشده، روابط آشکار این فرقه با بریتانیا، بویژه اعطای لقب و نشان عالی از سوی پادشاه انگلیس به عباس افندی، می باشد که تصویر آن در کتب مختلف آمده است.[۲۰] حتی این مطلب، در «تنبه و استبصار» مبلغان بهائی (و یاران عباس افندی) نیز که پس از مرگ وی به اسلام گرویده اند، مؤ ثر بوده و در آثار آنان بازتاب آشکار دارد.[۲۱]

احسان

طبری، ضمن اشاره به مخالفت حسینعلی بها با «تعصبات ملی و دینی»، که به زعم وی حاصلی جز «صلح گرایی منفعل» و تعطیل مبارزات

اجتماعی سیاسی ملتها بر ضد استبداد داخلی و تجاوز خارجی ندارد، می نویسد: «در دوران عبدالبها (۱۹۲۱ ۱۸۴۴) حکومت عثمانی فرو پاشید و امپریالیسم انگلستان متصرفات این حکومت را به چنگ آورد. عبدالبها با اربابان تازه فلسطینی وارد روابط نزدیک شد، چنانکه در مراسم خاصی، مقامات انگلیسی فلسطین به او لقب «سر» (Sir) دادند، لقبی که از طرف شاه انگلیس عطا می شود و پاداش خدمات مهم به امپراطوری است.۲۲ فریدون آدمیت نیز تصریح می کند که: «جنگ بین المللیِ گذشته در سرنوشت بابیها مؤ ثر گردید و سقوط حکومت تزار به عمر حمایت آنان از بهائیان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیس ها افتاد و بهائیان را به سوی خود کشیدند و لرد آللنبی حاکم نظامی حیفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (Sir) به «عبدالبها» داد و عکس مخصوصی در آن مجلس برداشته شده که در «کتاب صبحی» دیده می شود. از این پس بهائیان نیز در کادر سیاسی انگلیسها وارد گردیدند و این نهر هم به رود تایمز ریخت»!۲۳

چرخش سیاسی عباس افندی از روسیه به لندن و گرفتن نشان از دست ژنرال انگلیسی (آللنبی) پس از جنگ جهانی اول، داستان شگفتی است که می زیبد جداگانه و مفصل پیرامون آن سخن بگوییم. پیوند عبدالبها با بریتانیا، البته به سالها پیش از سلطه آللنبی بر فلسطین، به دوران سفر عباس افندی به اروپا (۱۹۱۱) بازمی گردد و سابقه ارتباط انگلیسی ها با سران بهائیت جهت شکار آنها (و بیرون آوردنشان از چنگ حریف روسی) از

این هم دیرینه تر بوده و به دوران اقامت حسینعلی بها در بغداد (۱۲۶۹ق به بعد) می رسد.

عباس افندی؛ تغییر قبله از روس به لندن

سفر عباس افندی به انگلیس

عباس افندی در سالهای ۱۹۱۳ ۱۹۱۱ سفری به اروپا و امریکا کرد و طی سخنرانی های متعددی که در مجامع گوناگون (عمدتاً ماسونی) آن دیار ایراد نمود، صراحتاً از انگلیس (و امریکا) جانبداری کرد. برای نمونه، در یکی از سخنرانی های خود (در منزل میسیس کراپر، سال ۱۹۱۱) مدعی شد که: «اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام [بین دو کشور] حاصل می شود و نتیجه به درجه ای می رسد که بزودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید»!۲۶

یکی از پژوهشگران پراطلاع معاصر، «سفر سالهای ۱۹۱۳ ۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و امریکا» را «که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی... آشکار از... پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون های مقتدری در اروپا و امریکا» می داند.۲۷ به نوشته وی: «سفر سالهای ۱۹۱۳ ۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و امریکا سفری کاملاً برنامه ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می دهد که کانون های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می کوشیدند تا این «پیغمبر» نوظهور شرقی را به عنوان نماد پیدایش «مذهب جدید انسانی» آرمان ماسونی تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می کند که کارگردان اصلی این نمایش انجمن جهانی تئوسوفی، یکی از محافل عالی ماسونی غرب، بود... در این سفر، تبلیغات

وسیعی درباره عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ این تبلیغات به حدی بود که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان «رهبر تئوسوفیسم» می شناختند و به این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران چون جلال الدوله پسر ظل السلطان، دوستمحمدخان معیرالممالک داماد ناصرالدین شاه، سیدحسن تقی زاده، میرزامحمدخان قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائیگری نشان می داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر، وزن و اهمیتی تازه یافت».۲۸

عباس افندی در محرم ۱۳۳۲ق (دسامبر ۱۹۱۳) به مقر خود در عکا بازگشت۲۹، اما روشن است که وی، دیگر آن عنصر منزوی پیشین نبود و شواهد تاریخی نشان می دهد که رجال وقت دولت عثمانی نیز (که در خط ارتباط با «آلمان» و تضاد با «انگلیس» گام می زدند) همین تصور را داشتند و به همین دلیل نیز فضا را بر او و یارانش در فلسطین، تنگ ساختند. به قول سر دنیس رایت، دیپلمات و مورخ پراطلاع انگلیسی: «پس از بازگشت به عکا که هنوز زیر سلطه عثمانی ها قرار داشت شرایط زندگی برای عبدالبها و پیروانش به هیچ وجه آسان نبود».۳۰ حوادث بعدی نشان داد که پیشوای بهائیت، لندن (و امریکا) را به عنوان قبله جدید برگزیده است.

حمایت عبدالبها از بریتانیا در جنگ جهانی اول

با شروع جنگ جهانگیر و پیوستن عثمانی به آلمان در جنگ با متفقین (انگلیس، فرانسه و امریکا)، روابط پیشوای بهائیان با غرب صلیبی شدیدتر و نتیجتاً حساسیت و مخالفت دولت عثمانی

با وی افزونتر گردید. این حساسیت و مخالفت به جایی رسید که جمال پاشا، «فرمانده کل قوای» عثمانی۳۱ در جنگ با ارتش انگلیس در ناحیه شامات و فلسطین در اواخر جنگ جهانی اول، تصمیم به قتل عباس افندی گرفت و تهدید کرد: اگر بزودی مصر را فتح کند در مراجعتش، عباس افندی را به صلابه خواهد کشید!۳۲ شوقی نیز از «سوء ظن شدید» فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشا، نسبت به امر الهی و «مخالفت بی منتهی» وی با آن سخن گفته و می افزاید: وی «صریحاً اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج، انگلستان فراغت یابد به تصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبها را» در برابر چشم مردم «مصلوب» و مرقد بها را «منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود».۳۳

براستی دلیل این همه خشم فرمانده ارتش عثمانی در جنگ با انگلیس نسبت به عباس افندی و تصمیم وی به اعدام پیشوای بهائیت و تخریب قبر بها، چه بود؟ منابع غیر بهائی، علت این خشم را حمایت مؤ ثر افندی از انگلیس در آن هنگامه دانسته و بعضاً از واژه هایی چون «جاسوسی» و نظیر آن بهره می جویند.۳۴ به قول اسماعیل رائین: خشم شدید جمال پاشا از عباس افندی، از «همکاری محرمانه و علنی بهائیان با قوای انگلیس» ناشی می شد «که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بود» و عباس افندی گندم در اختیار ارتش نیازمند بریتانیا گذارد.۳۵

اقدام عباس افندی به تأمین آذوقه برای ارتش اشغالگر بریتانیا در قدس، موضوعی مسلم بوده و منابع وابسته به بهائیت بدان تصریح دارند. خانم بلانفید در ص ۲۱۰ کتاب مشهور خود The Chosen Highway: (که

به تصویب زعمای بهائی در اسرائیل و انگلستان رسیده است) شرح می دهد که چگونه در جریان اشغال قدس توسط ژنرال آللنبی (فرمانده قشون بریتانیا) در جنگ جهانی اول، عباس افندی انبارهای آذوقه را به روی سربازان گرسنه انگلیسی گشود.

کمک عباس افندی به نیروهای اشغالگر، تنها در تأمین آذوقه آنها خلاصه نمی شد، بلکه آن گونه که افسران انگلیسی مستقر در حیفا به لندن نوشته اند، آنان از «نفوذ» و نیز «نظریات» پیشوای بهائیت نیز برای پیشبرد مقصود خود بهره بسیار برده اند (گزارش دنیس رایت در این زمینه خواهد آمد).

بهترین راه برای درک علت خشم حکومت عثمانی به عباس افندی، مطالعه رفتار عجیب انگلیسی ها با پیشوای بهائیت در همان مقطع بحرانی است؛ رفتاری که سرفصلهای آن چنین بود: حفاظت شدید از جان عباس افندی و خانواده و یاران وی از دستبرد قوای عثمانی، احترام شایان و مساعدت های مستمر حکام بریتانیا در قدس به او و اطرافیانش پس از استقرار سلطه لندن بر قدس، خصوصاً اعطای لقب «سِر» و نشان شوالیه توسط ژنرال آللنبی (به نمایندگی از دربار لندن) به عباس افندی و شرکت در تشییع جنازه وی پس از مرگ و حمایت کامل از نوه و جانشین جوانش: شوقی افندی، در برابر مخالفان.

چتر عنایت لندن بر سر پیشوا

زمانی که سرویس های اطلاعاتی انگلیس (و به قول شوقی: «دایره اطلاعات انگلستان»)۳۶

از تصمیم خطرناک جمال پاشا نسبت به پیشوای بهائیت خبر دادند، دولت بریتانیا با فوریت برای نجات جان وی و نزدیکانش دست به کار شد.

آللنبی هنگام فتح حیفا (اوت ۱۹۱۸)۳۸ فرمان مخصوصی از امپراتور انگلیس دریافت نمود که دستور می داد همراه با نشانی از عضویت امپراتوری برای عباس افندی، به دیدار وی رود.۳۹ پیرو

این امر، آللنبی شخصاً «به زیارت مقام اعلی [مرقد باب در کوه کرمل] در حضور حضرت عبدالبها مشرف شد و به حکام عسکریین [امرای لشکر] سفارش نمود که مقامات مقدسه بهائیان باید در تحت محافظت و حراست حکومت [انگلیس] باشد و ابداً کسی تعدی نکند».۴۰ به تعبیر شوقی: زمانی که «سپاه انگلیز، غالب و منصور گشت و...دولت قاهره» بریتانیا در فلسطین «عَلَم برافراخت... سالار انگلیز بر حسب تعلیمات و سفارشات اکیده وزیر خارجه» انگلیس «به شرف» دیدار با عباس افندی «فائز گشت و در حضور» وی «به زیارت مرقد» باب «نائل شد. امکان دیدار بهائیان با پیشوای خود فراهم گشت و «الواح عدیده و رسائل متعدده از قلم» عباس افندی «نازل و... به کمال آزادی در اطراف جهان منتشر گشت.۴۱ و خلاصه: «مخاطرات» بزرگی که مدت ۶۵ سال حیات بها و عبدالبها را «احاطه کرده بود زائل شد و «سد سدید در پیشرفت امر» بهائیت برداشته شد.۴۲

نشریه آهنگ بدیع، ارگان بهائیان، با اشاره به استقرار حکومت اشغالگر انگلیس بر قدس، از برقراری دوائر جدید (اداره مالیه و شهرداری) و اقدامات عمرانی توسط حکومت جدید، از جمله زیباسازی شهر حیفا (مقر عباس افندی) و توسعه راههای آن، سخن گفته و می افزاید: «از جهت مالیات نیز حکومت» بریتانیا «مقامات مقدسه» بهائیت را به رسمیت شناخت «و از مالیات معاف داشت». از جهت تنظیم و زیباسازی شهر نیز «مقام اعلی» یعنی مرقد باب «مرکز عظیمی» برای خیابان کشیهای آینده قرار گرفت. همچنین، از آنجا که ساختمان ها و خیابان های شهرهای فلسطین «بر منوال قدیم بود»، حکومت انگلیسی کارشناس مشهوری از اسکاتلند را که پاتریک گیدیس نام داشت، طلبید و کار

تنظیم نقشه شهرها، بویژه بیت المقدس و حیفا را سامان دهد و او که قبلاً در خلال سفر عباس افندی در شهر ادنبورگ با پیشوای بهائیت دیدار کرده بود زمانی که «در سلک حکومت فلسطین در آمد، چند دفعه به حضور مبارک مشرف شد و خطه و تصمیمات خویش را به حضور مبارک معروض داشت».۴۳

اینک، طبق تصمیم شورای عالی متفقین، قیمومت فلسطین به بریتانیا واگذار شده است که طبق نامه بالفور به روچیلد، قرار است راه را بر تأسیس «کانون ملی یهود» (جنین دولت اسرائیل) در آن سرزمین اشغال شده بگشاید. امور فلسطین به وزارت مستعمرات سپرده گردیده است که رئیس آن

وینستون چرچیل، به قول خود: «یک صهیونیست عریق و ریشه دار است». چرچیل، به عنوان «نخستین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین»، سر هربرت ساموئل از سران و فعالان صهیونیسم را برمی گزینند. ساموئل نیز برای حکومت حیفا و توابع، سر رونالد استورز را برمی گزینند که گذشته از فعالیت مؤ ثر نظامی و جاسوسی در جنگ جهانی اول در قطر عربی (همراه دستیارش: کلنل لورنس) بر ضد دولت عثمانی، خود را «یک صهیونیست معتقد» می شمارد. و جالب این است که هر دو از دوستان صمیمی عباس افندی اند و با او و خانواده اش در فلسطین اشغالی، گرمترین روابط را دارند.)

(ایام: در مقاله «دوستان انگلو صهیون عباس افندی»، ضمن نگاهی به پیشینه و مواضع این دو عنصر مستعمره چی و صهیونیست، روابط ایشان با عبدالبها و بهائیان مرور شده است.)

پاداش خدمت به امپراتوری

(عباس افندی از لندن، نشان و لقب می گیرد)

پس از تحکیم پایه های قیمومت انگلیس بر قدس، دولتمردان انگلیسی حاضر در فلسطین، در نامه به لندن، پیشنهاد کردند بابت «خدمات صادقانه و

مستمر» عباس افندی به «آرمان بریتانیا» و استفاده افسران بریتانیایی مستقر در حیفا از «نفوذ و نظریات ارزشمند» پیشوای بهائیت، نشان و لقب عالی امپراتوری به وی اعطا گردد. این پیشنهاد تصویب شد و ژنرال آللنبی (فرمانده کل قوای بریتانیا)۴۴ همراه دستیارش ماژور تئودور پول۴۵، در آوریل ۱۹۲۰ رسماً مراسمی برپا کرد و به نمایندگی از دربار لندن، به پیشوای بهائیان، لقب «سر» (Sir) و نشان «شوالیه امپراتوری» (Knight hood) داد.۴۶

سر دنیس رایت، دیپلمات و مورخ پراطلاع انگلیسی، در شرح ماجرا می نویسد:

در اوایل سال ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ با تصرف بندر حیفا توسط نیروهای انگلیسی و بعد سپرده شدن قیمومت فلسطین به دست انگلستان توسط جامعه ملل در پایان جنگ جهانی اول، بهائی ها نفس راحتی کشیدند. عبدالبها در اندک زمانی به خاطر نحوه رهبری خود و رفتار پیروانش احترام مقامات بریتانیایی مسؤول اداره فلسطین را به خود جلب کرد و در ژوئیه ۱۹۱۹ / شوال ۱۳۳۷ مقامات اخیر به لندن توصیه کردند که نشان جدید امپراتوری بریتانیا و لقب آن به وی اعطا گردد. توجیهی که ایشان برای پیشنهاد خود کرده اند به شرح زیر است:

عبدالبها از زمان اشغال فلسطین مستمراً به نحو صادقانه ای به آرمان بریتانیا خدمت کرده است. در مشورت نظرات او برای فرمانده نظامی و افسران دستگاه اداری مستقر در حیفا بسیار باارزش بوده و از نفوذ خود در این شهر تماماً در جهت خیر و صلاح استفاده کرده است. عبدالبها چندین سال در ارک عکا زندانی ترکها بوده است.

رایت می افزاید: «اگرچه عبدالبها هیچ وقت خودش از لقب سر استفاده نکرد ولی انگلیسی ها او را رسماً سِر عباس عبدالبها شوالیه نشان امپراتوری بریتانیا می خواندند

و از او به عنوان اولین و تنها بهائی ایرانی که به چنین افتخاری دست یافته است یاد می کنند».۴۷

به گزارش حسن نیکو (مبلغ بهائی معاصر عباس افندی، که به اسلام گروید) اعطای نشان و لقب به عباس افندی، خوشحالی و سرور بسیار خانـدان وی را درپی داشت: «در حیفا خانواده میرزا چنان جشن گرفتنـد و شادی و مسرت کردنـد که: الحمـد لله معروف دولت انگلیس شدیم»!۴۸

عباس افندی از سلطه انگلیسی ها بر قدس به گرمی استقبال کرد و طی نوشته ای، سلطه غاصبانه انگلیس بر قبله اول مسلمین را «برپا شدن خیمه های عدالت» شمرده، خداوند را بر این نعمت بزرگ! سپاس گفت و تأییدات جرج پنجم، پادشاه انگلیس، را مسئلت کرده و خواستار جاودانگی سایه گسترده این امپراتور دادگستر! بر آن سرزمین گردید!۴۹

در لوحی نیز که در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ خطاب به سید نصرالله باقراوف (کلان سرمایه دار بهائی) و در واقع: خطاب به بهائیان ایران، صادر کرد با خوشحالی از اشغال اورشلیم توسط بریتانیا یاد نمود و نوشت: «در الواح، ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخیمه انگلیس مکرر مذکور و لی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند».۵۰

راز اعطای نشان

پرسش از علت خشم شدید جمال پاشا به عباس افندی را، باید به پرسش دیگری گره زد و برای هر دو پاسخی درخور، اندیشید: راز اعطای نشان و لقب از سوی دربار لندن به پیشوای بهائیت چه بود؟

منابع بهائی (نظیر شوقی) می کوشند این امر را پاداش انگلیسی ها به عباس افندی بابت «خدمات گرانبها» ی وی به ساکنان فلسطین «و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین» قلمداد کنند۵۱

و خانم بلانفلید می نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند، به عبدالبها یک مدال قهرمانی «نایت هود» داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احترامی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود». اما دیگران، گونه دیگری می اندیشند. فی المثل، صبحی (کاتب و منشی پیشین عباس افندی) اعطای این نشان را «پاداش نکوگویی» و ثناخوانی افندی در حق پادشاه انگلیس (ژرژ پنجم) می داند۵۲ و اسماعیل رائین، آن را پاداش «خدمات گرانبهای» عباس «به دولت انگلیس» محسوب می دارد.۵۳ و قرائن نیز همین امر را تأیید می کند. برای کسانی که با ماهیت و مواضع مکارانه، تجاوزگرانه و جهانخوارانه امپریالیسم بریتانیا در دوران کلنیالیزم و نئوکلنیالیزم نیک آشنایند و به ویژه از مظالم و جنایات این قدرت استکباری در هند و ایران دو قرن اخیر مطلعند و سخن کلنل لورنس (افسر مشهور انگلیسیِ فعال در منطقه حجاز و شامات در جنگ جهانی اول) را همواره به مثابه «منطق و سیاست کلی» استعمار بریتانیا در خاور زمین در گوش دارند که گفته بود: «من افتخار دارم که نگذاشتم در هیچ یک از سی صحنه نبردی که وارد آن شدم خون یک نفرانگلیسی برزمین بریزد؛ زیرا در نظر من همه مناطقی که بر اثر این جنگ به دست ما آمد ارزش مرگ یک نفر انگلیسی را نداشت»!۵۴ توجیه شوقی و هم مسلکان وی بیشتر به یک «شوخی بیمزه» شبیه است تا تحلیلی علمی و منطقی از قضیه!

ما منطق لورنس را از زبان دیگر سیاستمداران انگلیسی نیز در دور و نزدیک تاریخ شنیده ایم. مثلاً سِر گور اوزلی، استاد اعظم فراماسونری و سفیر مشهور انگلیس در ایرانِ،

زمان فتحعلی شاه، که در قالب دوستی با ایران زمینه تجزیه قفقاز از کشورمان به دست روسهای تزاری را فراهم ساخت، در ۲۵ اکتبر ۱۸۱۴ م به لرد کاسل ری وزیر امور خارجه دولت متبوعش می نویسد: «عقیده صریح و صادقانه من این است که چون مقصودِ نهاییِ ما حفظِ صیانتِ حدودِ هندوستان می باشد، در این صورت بهترین سیاست ما این خواهد بود که کشور ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری را مخالف آن تعقیب نکنیم».۵۵ براستی اگر (آن گونه که شوقی تلویحاً ادعا می کند) منافع و مصالح ملت مظلوم فلسطین برای امپراتوری بریتانیا کمترین ارزشی داشت، چگونه بر ضد مصالح این مردم با سران صهیونیسم سازش کرد و با حمایت از نقشه استقرار «کانون ملی یهود» در فلسطین، زمینه را برای تحمیل حاکمیت رژیم غاصب اسرائیل بر آن دیار فراهم ساخت و برای سالیان دراز مردم مظلوم منطقه را به خاک سیاه نشاند؟!

تأثیر «خدمت به مردم مظلوم فلسطین» در اعطای نشان از سوی دولت استعمارگر بریتانیا به عباس افندی، همان مقدار «باورپذیر» است که الواح صادره از عباس افندی (پس از اشغال قدس و استقرار سلطه تحمیلی انگلیس بر آن دیار) در تقدیر و تشکر از «عدالت» امپراتوری و اطلاق عنوان «حکومت عادله» بر آن! بنابراین، حق با کسانی چون مرحوم حسن نیکو (نویسنده و مبلغ پیشین بهائی که از آن مسلک برگشت) است که اعطأ لقب و نشان مزبور از سوی انگلیسی ها به عباس افندی را پاداش خدمات وی به آنها و جاسوسی بهائیان (به دستور عباس افندی) در ایران برای انگلیس در هنگامه جنگ جهانگیر

میان متفقین و متحدین، می شمارد.۵۶

سخن کوتاه: به گمان ما، نامه مقامات بریتانیایی مسؤول اداره فلسطین به لندن در مورد عباس افندی، که متن آن را فوقاً در گزارش زباندار سر دنیس رایت خواندیم، گویای همه چیز بوده و راز اعطای نشان و لقب از سوی دربار لندن به پیشوای بهائیت را به روشنی و وضوح تمام بازمی نماید و از این طریق، می توان معمای خشم شدید و تصمیم خطرناک فرمانده کل قوای عثمانی (جمال پاشا) نسبت به عباس افندی را نیز گشود. سخن عبدالله بهرامی، از صاحب منصبان آزادیخواه و مطلع نظمیه کشورمان در مشروطه دوم، لب مطلب را (البته به زبان طنز) دربردارد: عباس افندی «تنها پیغمبری بود که اجر خود را در این دنیا دریافت نموده و سیلی نقد را به حلوای نسیه ترجیح داده است»!۵۷

اعطای لقب «سِر» و نشان «نایت هود» توسط دربار لندن به عباس افندی (پیشوای بهائیان)، که به پاس خوش خدمتی های وی به قشون اشغالگر صورت گرفت از واقعیات مسلم و مشهور تاریخ معاصر است و این امر، همراه با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاه انگلیس، دم خروسِ بستگی رهبری بهائیت به انگلستان (از اوایل قرن بیستم به بعد) را کاملاً فاش ساخته و ما را از هرگونه بحث و استدلال در باره بستگی و پیوستگی این فرقه به کانون های استکباری بی نیاز می سازد.

اعطای نشان، ننگی برای عبدالبها در تاریخ

به هر روی، اعطای نشان و لقب انگلیسی به عباس افندی، لکه ننگی برای او در تاریخ محسوب می شود.

کسروی با اشاره به تغییر قبله سیاسی عبدالبها از روسیه به لندن، می نویسد: «یکی از داستانهایی که دستاویز به دست بدخواهان بهائیگری داده و راستی

را داستان ننگ آوری می باشد آن است که پس ا ز چیره گردیدن انگلیسیان به فلسطین، عبدالبها درخواست لقب "سر(Sir) " از آن دولت کرده و چون داده اند، روز رسیدن فرمان و نشان در عکأ جشنی برپا گردانیده و موزیک نوازیده اند و در همان بزم، پیکره ای برداشته اند. پیدا است که عبدالبها این را شَوَنـدِ پیشرفت بهائیگری و نیرومندی بهائیان پنداشته و کرده و لی راستی را جز مایه رسوایی نبوده است و جز به ناتوانی بهائیان نتواند افزود».۵۸

قبح کار وقتی بیشتر به نظر می آید که بدانیم برخی از شخصیتهای دینی نیز (به گفته آیتی، مبلغ مستبصر بهائی) در همان دوران، نشان و لقب اعطائی از سوی انگلیسی ها را نپذیرفته اند.۵۹ آیتی، همچنین، در کتاب خود شعر زیر را که ظاهراً از خود او است درج کرده است:

آن کو لقب «سِر» ی ز بیگانه گرفت

دین ساخته و پری۶۰ ز بیگانه گرفت

آن خانه به دوش گشت چون خانه فروش

سرمایه تاجری ز بیگانه گرفت!۶۱

حمایتها ادامه دارد!

عنایت و حمایت انگلیسی ها نسبت به پیشوای بهائیان (عباس افندی)، به اعطای نشان و لقب ختم نشد:

عباس افندی مورد عنایت و حمایت آشکار وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس)، هربرت ساموئل (کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین) و رونالد استورز (فرماندار حیفا و توابع) قرار داشت و به گفته یک شاهد عینی: بهائیان آن دیار، «مورد توجه و اطمینان کامل مقامهای انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آنها در مقامهای حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأ موریت های خیلی بالایی در این سرزمین دیده می شدند».۶۲

عنایت و توجه خاص چرچیل و نیز ساموئل و دیگر عناصر استعماری انگلیس در منطقه عربی، زمانی کاملاً خود را نشان داد

که عباس افندی درگذشت. شوقی (نوه و جانشین عباس افندی، که خود نیز از این عنایات، سهمی وافر داشت) می نویسد:

وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل، به مجرد انتشار این خبر، پیامی تلگرافی به کمیسر عالی انگلیس در فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از وی تقاضا کرد «مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید. کمیسر عالی انگلیس در مصر وایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله آللنبی بدین مضمون اعلام نمود: به بازماندگان فقید سر عبدالبها عباس افندی و جامعه بهائی، تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمایید.۶۳

مجله جمعیت آسیایی پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند، در شماره ژانویه ۱۹۲۲ با اشاره به مرگ عباس افندی، مدعی شد: مرگ عبدالبها، ایران را از برازنده ترین ابناء خویش و شرق را از شخصیت ممتاز و فوق العاده ای محروم نمود که نه فقط در شرق، بلکه در مغرب زمین نیز دارای نفوذ عظیم بوده و به احتمال قوی اثراتی شدیدتر از هر متفکر آسیایی در اوقات اخیر داشته است!۶۵ البته با ملاحظه نفوذ «حقاً ناچیز» بهائیت در ایران در حال حاضر (که با وجود گذشت حدود ۹۰ سال از مرگ عباس افندی، حکم آیینی «قاچاق» در این کشور را دارد) می توان صحت ادعای مجله فوق مبنی بر نفوذ «عظیم»! این مسلک در ایران ۹۰ سال پیش (هنگام مرگ عباس افندی) را محک زد و از همین راه، به میزان صحت ادعای دیگر مجله مبنی بر نفوذ عظیم بهائیت در شرق و غرب جهان! پی برد.

سابقه ارتباط و طمع انگلیس به بهائیان

به نوشته شوقی افندی: زمانی که بها از سوی

ناصرالدین شاه در تبعید عراق بسر می برد، ژنرال کنسول انگلیس در بغداد (کلنل سر آرنولد باروز کمبل) باب مراوده و مکاتبه را با بها گشود و طی نامه ای به او پیشنهاد داد که «تبعیت» دولت انگلیس را قبول و در تحت «حمایت» آن دولت درآید و حضوراً نیز متعهد شد که هرگاه مایل به ارسال پیامی به ملکه ویکتوریا باشد، در مخابره آن به لندن اقدام خواهد کرد. حتی معروض داشت «حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار» بها «به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر» وی باشد «تبدیل یابد».۲۴

در همین زمینه باید به نامه های دوستانه میان بها و مانکجی هاتریا (رئیس شبکه اطلاعاتی هند بریتانیا در ایران در سالهای ۱۸۹۰ ۱۸۵۴)۲۵ اشاره کرد که در کتب خود بهائیان از آن یاد شده است. این ارتباط از نظر برخی گویای پیوند بهائیان با کانون های استعماری است.

(ایام: درباره مانکجی و ارتباط وی با بهائیت جداگانه سخن گفته ایم).

پانوشت ها

۱.حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۳۳۲. نیز ر.ک، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، هانری رنه دالمانی، ترجمه مترجم همایون فره وشی، ص ۹۹۱ ۲. بهائیگری، چ ۲، تهران ۱۳۲۳، چاپخانه پیمان، صص ۹۰ -۸۹؛ تاریخ مشروطه ایران، از همو، ص ۲۹۱ ۳. انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، اسماعیل رائین، مؤ سسه تحقیقی رائین، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۹۱؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۳۲ ۴. امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸ -۲۵۶ نیز ر.ک، همان: متن کامل، چاپ دوم: مؤ سسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص۲۰۷ -۲۰۸ ۵. شرح حال رجال

ایران، ۲/۲۰۲ – ۲۰۱ ۶. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۳۳۳ –۳۳۲ ۷. بهائیگری، صص ۹۰ ۸۹. ۲۳. امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸ ۲۵۶. نیز ر.ک، همان: متن کامل، چاپ دوم: مؤ سسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۸ – ۲۰۷؛ چاپ پنجم: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۴۵۷ ۲۴. قرن بدیع، شوقی ربانی، ترجمه نصرالله مودت، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۲۰ بدیع، ۲/ ۱۲۵؛ نیز ر.ک، ص ۱۱ کتاب ادوارد براون، با نام:

ion zMaterials for the Study of the Babi Fob

.۲۵جستارهایی از تاریخ بهائیگری...، عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۳ ۲۶. خطابات عبدالبها، چاپ مصر، ۱/۲۳. البته جمله اخیر خالی از حکمت! نیست: البته وقتی که گرگ و میش قرار است در آغوش هم زندگی کنند، معلوم است که قربانی شدن میش، فرصتی برای قربانی شدن گرگ نخواهد گذاشت! ۲۷. جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، ص ۱۵ ۲۸. «نظریه توطئه»، صعود سلطنت پهلوی...، عبدالله شهبازی، ص ۶۹ به بعد. ۲۹. اخبار امری، سال ۳۹، ش ۹ و ۱۰، آذر دی ۱۳۳۹، ص ۶۵۴ ۳۰. ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه کریم امامی، ص ۲۸۶ ۳۱. قرن بدیع، شوقی، ترجمه نصرالله مودت، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۲۲ بدیع، ۳/۲۹۱ ۳۲. خاطرات حبیب (مؤ ید)، ۱/۴۴۶؛ گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی همتا، روحیه ماکسول، ترجمه ابوالقاسم فیضی، تهران، محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع / ۱۳۴۸ ش، صص ۴۴ – ۴۳. برای تصمیم جمال به قتل عباس افندی و بدگویی از او در آثار سران بهائیت ر.ک، اسرارالآثار، ۳/۴۵ –

۴۲. ۳۳. قرن بـدیع، ۳/۲۹۱؛ محمـدعلی فیضـی، حیات حضـرت عبدالبها و حوادث دوره میثاق. تهران، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بـدیع. ص ۲۵۹؛ آهنگ بـدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۳ و ۴، صص ۱۴– ۱۳. ۳۴. برای نمونه ر.ک، بهائیان، محمـدباقر نجفی، کتابخـانه طهوری، تهران ۱۳۵۷، ص ۶۶۹. ۳۵. انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۷. ۳۶. قرن بدیع، ۳/۲۹۷. ۳۷. قرن بدیع، ۳/ ۲۹۸ – ۲۹۶. ۳۸. گوهر یکتـا، روحیه، ماکسول، ص ۴۴. ۳۹. الکواکب الدریه، ۲/ ۳۰۵. ۴۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۳ و ۴، صص ۱۴ –۱۳ ۴۱. توقیعات مبارکه، لوح قرن، شوقی افندی، نوروز ۱۰۱ بدیع، صص ۱۳۰ ۱۲۹. – ۱۲۵؛ فلسفه نیکو، ۳/۱۶۶ – ۱۶۵. ۵۱. قرن بدیع، ۳/۳۹۹ ۵۲. اسـناد و مدارک درباره بهائیگری، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۱۳۴. ۵۳. انشعاب در بهائیت، صص ۱۲۰ – ۱۱۸. ۵۴. جنگ جهانی اول، خسرو معتضد، صص ۱۲۷ ۱۲۶. کلنل لورنس (که وی را سلطان بی تاج و تخت انگلیس می خوانند) کسـی است که در سالهای جنگ جهانی اول، با تحریک و هدایت اعراب ساده اندیش و سـتمدیده بر ضـد سـلطان عثمـانی، خون صـدها بـل هزاران تن از آنـان را در راه پیشبردِ مطـامعِ اسـتعمار بریتانیـا در نقاط مختلف لبنان و سوریه و ترکیه و عراق و عربسـتان بر زمین ریخت. آن وقت چنین کسـی، سالهـا بعـد از آن ماجرا مباهات کنان می گفت: «در نظر من همه مناطقی که بر اثر این جنگ به دست ما آمد ارزش مرگ یک نفر انگلیسی را نداشت»!

۵۵۵۱۸۱. "A Review of Anglo. Persian Relations,

۷۳۹۴."۱۷۹۸, JRCAS , Shadman S.F.۴ (۱XXXI .p...

۵۶.فلسفه نیکو، ۳/ ۱۶۵ –۱۶۴ ۵۷. خاطرات عبدالله بهرامی، ص

۳۵. ۵۸. بهائیگری، صص ۹۰ – ۸۹ ۵۹. آیتی می نویسد: «عجبا، [از] پسر محمود افندی الوسی که از علمای اهل سنت و مفتی بغداد بود شنیدم حضرات انگلیسها به میل خود به او نشان و لقب سری و مبلغی پول دادند و او همه را رد کرده گفت: من یک نماینده روحانیم و با سیاسیون کاری ندارم» (کشف الحیل، ج ۱، چ ۷، ص ۲۴). ۶۰. پروانه و اجازه عمل. ۶۱. کشف الحیل، چ ۷، ج ۱، ص ۲۳. ۶۲. ر.ک، خاطرات خدمت در فلسطین، صص ۱۱۸ –۱۱۵ ۶۳. قرن بدیع، شوقی افندی، ۳/۳۲۱. نیز ر.ک، ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، موسسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۲۱ بدیع، ص ۵۰۸؛ اسرارالآثار، فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۷ –۱۴۶. ۶۴. ر.ک، اسرارالآثار، ۳/۱۴۴؛ الکواکب الدریه، ۲/۳۰۷؛ اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۴۱۸– ۴۱۹ و ۴۲۹ ۶۵. آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱ ۶، ص ۳۳۷.

حمایت انگلیس در طول قرن ۲۰ از بهائیان

پیام محبت آمیز ملکه!

رضا غلا می

عباس افندی، به وسیله همکاری با ارتش بریتانیا در فتح قدس و گرفتن نشان از پادشاه انگلیس و دعا برای جرج پنجم، راهی را در تاریخ این فرقه گشود که در سراسر قرن بیستم و پس از آن تا امروز، با قوت ادامه دارد. به نمونه هایی از پیوند و مغازله بهائیان با دولت انگلیس و دیکتاتورهای وابسته به آن اشاره می کنیم:

در اعلامیه ای که ارگان محفل بهائیان (اخبار امری) در شماره ۴ خود (مرداد ۱۳۲۹) منتشر کرد، خاطر نشان گشت که محفل بهائیان انگلیس در امر پیشبرد تبلیغات بهائیت در قاره سیاه، با مراکزی چون انجمن پادشاهی آفریقایی (انگلیس)، مدرسه السنه شرقی لندن و شعبه ای از دانشگاه آکسفورد و دوائر دیگر در اداره

آفریقای شرقی و غیر آن رایزنی داشته و از آنها کمک فکری و اطلاعاتی گرفته است. نشانه ها و نتایج این امر را، از جمله، در موارد زیر می بینیم:

۲۴ دی ۱۳۳۹ش، ام المعابد (مشرق الاذکار مرکزی) بهائیان در آفریقا واقع در کامپالا- (پایتخت اوگاندا) توسط روحیه ماکسول، همسر شوقی افندی، افتتاح شد و در مراسمی که به همین عنوان برگزار گردید نماینده حکومت انگلستان و برادر پادشاه اوگاندا با خانواده خود و جمعی از مأموران عالیرتبه کشوری و لشکری دولت دیکتاتوری اوگاندا شرکت کردند.۱ به گزارش نشریه بهائی: قبل از جشن افتتاح، محفل بهائیان آفریقای مرکزی و شرقی در کامپالا به احترام دولت اوگاندا که در کشیدن «راهی مخصوص از شاهراه تا پای مشرق الاذکار سخاوتمندانه همکاری کرده بودند، دعوتی از هیات وزرا برای تماشای مشرق الاذکار به عمل آوردند» و در پاسخ به این امر، «نخست وزیر و سه نفر از وزرا... به محل مشرق الاذکار آمده مدتی را به تماشا و تعریف و تمجید» از آن ساختمان پرداختند و مورد پذیرایی بهائیان قرار گرفتند.۲

۲۱ می ۱۹۷۱ (خرداد ۱۳۵۰) کنفرانس جهانی بهائیان در شهر کینگزتون، سالن شراتیون هتل (بزرگترین هتل جزیره جامائیکا در اقیانوس اطلس) با حضور ذکرالله خادم (از ایادی امرالله و نماینده بیت العدل بهائیت در اسرائیل) و ۳ تن از اعضای هیات مشاوران قاره ای در امریکای مرکزی، و با قرائت پیام بیت العدل افتتاح گردید. گفتنی است که در نخستین لحظات تشکیل این کنفرانس، حاکم کل که نماینده رسمی ملکه انگلیس و شخص اول جزیره جامائیکا بود حضور یافت و در حدود نیم ساعت به ایراد نطق در تأیید بهائیت پرداخت.۳

از اول تا هشتم

اکتبر ۱۹۷۲ (برابر مهر ۱۳۵۱) یک فستیوال ملی در سی شیلز برگزار گردید و شاهزاده مارگرت و لرد استودن به عنوان نمایندگان خاندان سلطنتی انگلیس در آن شرکت جستند و از غرفه بهائیان در آن که آثار و کتب بهائیت را معرفی کرده و به نمایش می گذاشت دیدار کردند.۴

در اواخر ۱۳۵۲، در شهر سیدنی استرالیا سالن اپرایی افتتاح و جریان مراسم آن از تلویزیون پخش شد. در این مراسم، جامعه بهائی نیز از سوی دفتر ملکه انگلیس برای شرکت در جشن افتتاحیه دعوت شده بود.۵

آوریل ۱۹۶۷ (اردیبهشت ۱۳۴۶ش) محفل ملی بهائیت در انگلیس به مناسبت روز تولد ملکه انگلستان، تلگراف تبریک زیر را برای ملکه ارسال کرد: «محفل روحانی ملی بهائیان جزایر بریتانیا، به نمایندگی بهائیان جزایر بریتانیا، تبریکات صادقانه و مسرت آمیز خود را به مناسبت روز تولد آن علیا حضرت تقدیم علیا حضرت ملکه می نماید». منشی مخصوص ملکه نیز، در جواب، تلگراف ذیل را خطاب به محفل ملی انگلستان مخابره کرد: «علیا حضرت ملکه صمیمانه از بهائیان جزایر بریتانیا به مناسبت این پیام محبت آمیز در مورد تبریکات آنان به مناسبت روز تولد علیا حضرت ملکه تشکر می نماید». مجله بهائی «اخبار امری» ضمن انعکاس تلگرافهای فوق، تأکید ورزید: «انتظار داریم... جوامع بهائی در ممالک مشترک المنافع پیامهای تبریک آمیز خود را در آن روز به قصر بوکینهام مخابره» کنند.۶

بنگاه سخن پراکنی بی.بی.سی نیز (که ماهیت آن بر مطلعین، خاصه آشنایان با تز استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن»، پوشیده نیست) از این قافله عقب نماند. نشریه بهائیان تحت عنوان «اشاعه تعالیم بهائی از فرستنده رادیویی بریتانیا (بی.بی.سی)» می نویسد: «بنگاه سخن پراکنی بریتانیا (بی.بی.سی) یک سلسله مصاحبه

رادیو تلویزیونی تحت عنوان «دیانت امروزی شما» ترتیب داده است. آخرین مصاحبه از این سری سخن پراکنی ها با شرکت خانم مهرانگیز منصف و آقای تد کاردل انجام یافت و به وسیله فرستنده بی بی سی این مصاحبه در تمام دنیا پخش گردید که در آن مبادی و تعالیم امر بهائی مورد بحث قرار گرفت. خانم (پگی ترو) از جزایر کاناری می نویسد که عده زیادی از احباب و مبتدیان آنها این مصاحبه رادیویی را گوش دادند. پس از پایان برنامه رادیویی بحث و مباحثه تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب ادامه یافت. در نامه دیگری ایادی امر الله جناب «فدرستون» در استرالیا موفقیت خانم منصف را تبریک گفته اند».۷

پانوشت ها

۱. اخبار امری، سال ۳۹، بهمن و اسفند ۱۳۳۹، ش ۱۲ ۱۱، ص ۷۲۴ و ۷۳۴. ۲. همان، سال ۳۹، بهمن و اسفند ۱۳۳۹، ش ۱۲ ۱۱، ص ۷۴۱. ۳. ر.ك، آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳ش)، ش ۲ و ۳، صص ۷۳ ۷۱. ۴. اخبار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۱، ص ۱۸. ۵. همان، سال ۱۳۵۲، ش ۱۹، صص۵۳۳ ۵۳۲. ۶. همان، تیر و مرداد ۱۳۴۶، ش ۴ و ۵، صص ۱۵۱ ۱۵۰. ۷. همان، سال ۱۳۴۲، ش ۲، صص ۶۲ ۶۱.

جریانی ارتجاعی و وابسته

محمدرضا فشاهی، پژوهشگر معاصر، نسبت به غائله بابیت (به عنوان «نهضتی انقلابی») دیدگاهی خوش بینانه دارد و البته از خود باب، به عنوان کسی که «با وجود تسلط [؟] بر فلسفه و عرفان، از آیین سیاست و مبارزه اجتماعی، آگاهی چندانی نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود» انتقاد می کند.

برغم این دیدگاه خوش بینانه (و البته قابل بحث)، جریان بهائیت را یکسره از بابیت (نخستین) جدا شمرده و به عنوان جریانی ارتجاعی و وابسته به قدرتهای خارجی فرومی کوبد. به اعتقاد او: دودستگی میان بابیان و تقسیم آنها به دو گروه «ازلیان» (به رهبری یحیی صبح ازل) و «بهائیان» (به رهبری حسینعلی بهاء) یکی از عوامل مهم شکست جنبش بابیه بود. زیرا:

این واقعه،، نیروی «بابیان» را تحلیل برد. «صبح ازل» روحیه انقلابی را رها نمود و گوشه عزلت اختیار نمود... از طرف دیگر، «بهاء الله» نیز به دامن سیاستهای بیگانه (روس وانگلیس) پناه برد و زیرکانه جنبه های انقلابی نهضت را تضعیف نمود و «اخلاق» را به جای آن قرارداد و با «ناصرالدین شاه» از در سازش

درآمد.

او... در دورانی که «ناسیونالیزم» ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فئودال محلی دست نشانده آن، به منزله یکی از حیاتی ترین سلاحهای توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت و گفت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحبّ العالم» و بدین وسیله «جهان وطنی» را رسماً تائید نمود و سر انجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان) خود را «غلام و عبد» و «ناصرالدین شاه» را «ملیک زمان» اعلام نمود.

بعدها جانشین او «عباس افندی»، رسماً به دفاع از «محمد علی شاه» در مقابل مشروطه خواهان برخواست و در یکی از الواح خود چنین نوشت:

«طهران، حضرت ایادی امر الله، حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الابهی...

ای منادی پیمان، از انقلاب ارض طا (تهران) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب، ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود... و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیّت عدالت شهریاری (محمد علی شاه) روشن و تابان گردد... جمع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمایید، زیرا به نصّ قاطع الهی، مکلف برآنند. زنهار، زنهار، اگر در امور سیاسی، نفسی از احبّاء مداخله نماید، یا آنکه بر زبان کلمه ای براند...

گوش به این حرفها مدهید و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمایید و تضرع و زاری فرمایید تا... در جمیع امور نوایای خیریه اعلی حضرت شهریاری واضح و مشهور، ولی نوهوسانی (مشروطه خواهان) چند گمان نمایند که کسر نفوذ

سلطنت، سبب عزّت ملت است. هیهات، هیهات، این چه نادانی است... اعلی حضرت شهریاری الحمد لله شخص مجرّبند و عدل مصور؛ عقل مجسم و حلم مشخّص و... ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ [ق]ع ع». (کشف الحیل، عبدالحسین آیتی، ۳/۷۵۷۶).

فشاهی در ادامه می افزاید: «سیاست دفاع از «محمد علی شاه» و دولت «روس» تزاری تا هنگام پیروزی مشروطه خواهان و فرار «محمد علی شاه» ادامه یافت و پس از آن، این فرقه یکسره در دامن دولت «انگلیس» در غلطید و چون در هنگام جنگ جهانی اول، «انگلیس» بر «فلسطین» دست یافت و «عکا» نیز کانون این فرقه بود، «عبدالبهاء» درخواست لقب «سر» از دولت «انگلیس» کرد و این لقب، طی مراسم خاصی، همراه با فرمان و نشان به او داده شد...».۱

پی نوشت ها: ۱. ر.ک، از گاتها تا مشروطیت، فصل: «نهضت باب؛ رنسانس و رفرماسیون».

مناسبات مانکجی هاتریا با بها ئیان

بها ئیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان

ویرایش دوم با اضافات وتکمیلات

موسی فقیه حقانی

اشاره

مقاله حاضر پس از انتشار در ایام ۲۹، به دلیل اهمیت موضوع، با استقبال گسترده پژوهشگران مواجه گردید، که خواهان بررسی وروشنگری بیشتر راجع به مسئله بودند. این جانب نیز در ادامه تحقیقات خود پیرامون مانکجی هاتریا، کارگزار زبده استعمار انگلیس در ایران وکشورهای پیرامون، به نکات جدیدی راجع به او دست یافتم که به شناخت بیشتر و کامل تر وی و ماموریت هایش کمک می داد. خوشوقتم که اکنون با ارائه ویرایشی جدید از مقاله «مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان»، پژوهشگران محترم را در جریان آخرین تحقیقات خود در این زمینه قرار می دهم. متن منتشره در ایام ۲۹ (که حکم ویرایش اول این مقاله را دارد) به صورت pdf در سایت حاضر موجود بوده و در صورت لزوم می توان به آن مراجعه کرد.

مانکجی در خدمت ارتش استعماری انگلستان

مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا سال ۱۸۱۳م/ ۱۳۲۸ق در یکی از بخشهای بندر «سورات» هند به دنیا آمد.

در اواخر قرن شانزدهم گجرات توسط اکبرشاه ضمیمه قلمرو مغولان هندوستان شده وبندر سورات مرکز معتبر و مهمی برای تجارت با غرب شد.(۱)

ادعا می شود اجدادش از زرتشتیانی بودند که در زمان صفویه از ایران به هند مهاجرت کردند.پارسیان هند درزمان ترکتازی استعمارگران پرتغالی در منطقه به همکاری با آنها پرداختند.با تسلط انگلستان برهند پارسیان اولین گروهی بودند که با آنها

همکـاری کردنـد. پـدرمانکجی نیز جزء کارکنـان دولت انگلیس در سورات بود. بـا انتقال فعالیتهای انگلیسـی ها از سورات به بمبئی، پدر او به بمبئی رفته در آنجا اقامت گزید. (۲)

مانکجی در جوانی وارد خدمات دولتی و نظامی شد وظاهرا پیشـکاری برخی از تجار را به عهده گرفت و به نقاط مختلف هند سفر کرد.

منابع طرفدار وی معمولاً ـ از ذکر روشن و شفاف مشاغل و مأموریت هایش طفره می روند، بویژه شغل صندوقداری او در ارتش هند بریتانیا وماموریت هایش در هند وافغانستان یا مطرح نمی شود و یا به شکلی مبهم از کنار آن می گذرند. همچنین نقشش به عنوان یک نیروی اطلاعاتی کتمان می شود. در ۱۵ سالگی (۱۸۲۸/۱۲۴۴) همراه وزیر مختار انگلیس روانه سند هندوستان شد. شغل و منصبش در این سفر تحویلداری نقدی پول دولت بود که باید به مصارف قشون می رسید. به عبارت روشنتر او صندوقدار قشون استعماری انگلیس در سند بود.(۳) با پایان این مأموریت به بمبئی بازگشت و سه سال بعد با همان وزیر مختار در ۱۲۵۰ق به کجبوج افغانستان سفر کرد. در این سفر نیز شغلش صندوقداری ارتش بود. چهار سال در کجبوج همراه سر جانکین، فرمانده جنگی انگلیسی و سر هنری پاتینجر بود. ۱۲۵۴ق با قشون انگلیس به قصد تسخیر کابل حرکت و به همراه بخش مالی تدارکاتی آن در نگرتته مستقر شد. در این مأموریت جنگی اطلاعاتی، مبلغ ۲۵۰ میلیون طلا و نقره مسکوک و غیرمسکوک در اختیار مانکجی بود.(۴) این مأموریت نیز سه سال طول کشید.این لشگرکشی به بهانه آمدن محمدشاه به هرات صورت گرفت ولی در اصل هدف انگلیسی ها تصرف سرزمین سند،اشغال افغانستان ومسلح نمودن ممالك آسیای مرکزی علیه دولت ایران بود.این قشون چهل هزارنفره قندهاروغزنه را تصرف و به همراه شاه شجاع الملك که موضعی ضد ایرانی داشت وارد کابل شد.شاه شجاع به یاری پول ونیروهای انگلیسی به پادشاهی افغانستان رسید.اما امور لشگری وکشوری بدست خود انگلیسی ها اداره می شد.در جریان این لشگرکشی انگلیسی ها صندوق های طلا را

برای جلب نظر افغان ها بدون شمارش در تمام افغانستان پخش کردند.(۵)

در جنگهای ۱۲۶۱ بین انگلیسی ها و افاغنه و تسخیر سند، به سند رفت و هفت سال در آنجا و فیروزپور ماند.(۶) منابع، از کم و کیف کارهای او در این دوران چیزی نمی نویسند. ظاهراً مانکجی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی در این مناطق اشغالی بسر می برده است و کماکان وظیفه صندوقداری وتوزیع پول بین عوامل انگلیس وافراد مورد نظر را برعهده داشته است. پاتینجر، دوست و همراه مانکجی، جاسوسی کارکشته بود که همچنین در خلال جنگ ایران و شورشیان افغان در ۱۲۵۴ق/ ۱۸۳۸م در راستای منافع استعماری انگلستان فعالیت داشت. با مروری به فعالیتهای او، با کار این گروه که مانکجی هم عضو آن محسوب می شد، آشنا می شویم.

پاتینجر برای اولین بار در حوالی مارس ۱۸۱۰طی یک ماموریت اطلاعاتی به ایران آمد.ماجرا ازاین قرار بود که سرجان ملکم تهدید ناپلئون مبنی بر تصرف هند بریتانیا را بسیار جدی گرفته بود وبرای جلوگیری از وقوع این امر همت خود را مصروف شناخت راههایی نمود که امکان دسترسی وحمله رقبا به هند را فراهم می کرد لذا انگلیسی ها متوجه ایران شدند. آنها می خواستند مطمئن شوند«که آیا یک ارتش اروپایی می تواند از سواحل جنوب ایران به هند نفوذ کند».برای کسب اطلاع دراین زمینه اودرسال۱۸۰۹دبلیو.پی گرانت را مامور شناسایی سواحل مکران کرد ووی به چابهار وبندر عباس سفر نموده واطلاعات لازم را کسب کرد.سپس در۱۸۱۰دوافسر کمپانی هند شرقی کاپیتان به نام های چارلز کریستی وسروان هنری پاتینجر را روانه همین مناطق نمود.آن دوبه بلوچستان آمده وبطور مجزا ماموریت خودرا دنبال کردند.پاتینجر به عنوان یک سیاح

به گشت و گـذار در بلوچسـتان پرداخت واطلاعـات زیادی درباره قبایل منطقه جمع آوری کرد.پاتینجر خاطرات خود را از این مـاموریت تحت عنوان «سـفر در بلوچسـتان وسـند»در۱۸۱۶ منتشـر کرد.وی درایـن کتـاب بـه طرز زننـده ای دربـاره ایرانیـان به قلمفرسایی پرداخته وایران رابه صورت«منبع اصـلی تمام گونه های استبداد،بی عدالتی،باجگیری ورسوایی که می تواند طبیعت بشری را آلوده سازد»توصیف کرده است.(۷)

پـاتینجر در هیئت یـک مولـوی و بـا لبـاس روحـانی به هرات رفته و خـود را مولوی هنـدی معرفی و در هرات به تـدریس و در مسـجد هرات بـه پیشـنمازی مشـغول شـد و اهـالی را علیه ایران تحریـک می نمـود... وانمـود می کرد که از الهامـات روحـانی مسـتفیض و مطلع می شود و بر همین پایه اطلاعات قشون ایران را به کامران میرزا (مخالف دولت ایران) می داد و ضـمن دادن مشـاوره به او با پرداخت وجه [که صـندوقدار آن مانکجی بود] او را قادر به تهیه لوازم جنگ نموده به کمک دولت انگلسـتان مستظهر می ساخت.(۸)

درجریان محاصـره هرات در دوره محمد شاه (ق۱۲۵۴–۱۸۳۸) پـاتینجر که لباس روحانی پوشـیده بود نزد کامران میرزا رفت و او را از تسـلیم شـدن بـازداشت و مطمئن کرد که دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ خواهـد داد. نیز متعهـد شـد که تا ۷ ماه قشون ایران را از دور هرات پراکنده سازد. او در هرات شروع به پرداخت وجه کرد و مبالغ گزافی پرداخت و موجب شد اهالی قلعه بیشتر مقاومت کنند.(۹) مستر مک نیل، سـفیر انگلسـتان در ایران، نیز در ارتباط عمیق با پاتینجر، اطلاعات اردوی ایران را برای او می فرسـتاد. در جنـگ ۱۲۵۷ق انگلیس بـا افـاغنه، او جایگزین مکناتن(سـرویلیام مکنوتن) فرمانـده مقتول انگلیس در کابل شد

و با پیمان صلحی که با افاغنه منعقد کرد سعی کرد قشون انگلیسی را از افغان نجات داده و بیرون بکشد. او در همین مأموریت به اسارت انگلیسی ها درآمد.(۱۰)

درکتاب افغانستان در مسیر تاریخ اثر میر غلام محمد غبا در صفحات ۵۲۵-۵۲۷اشارات گویایی به فعالیتهای جاسوسی ماموران انگلیسی وعوامل هندی وافغانی آنها در افغانستان بر علیه ایران ومردم افغانستان آمده است که حکایت از گسترده گی عملیات مخفی وجاسوسی انگلیسی ها درآن مقطع دارد.

عملیات پیچیده انگلیسی ها در افغانستان علیه ایران با نقش آفرینی پاتینجرو مانکجی حکایت از وابستگی آنها به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دارد.

مانکجی در ایران با سفارشنامه انگلیسی ها

مانکجی مدتی پس از بازگشت به هند مأمور ایران شد و با اخذ چهار سفارشنامه خطاب به سفرا و مقامات انگلیس در بغداد،اسلامبول،بوشهر و تهران(۱۱)، در۱۸۵۴م/ ۱۲۷۰ق درشرایطی حساس به ایران آمد.درگیری پنهان روسها وانگلیسی ها در اروپا، پیشنهاد روسیه به شاه ایران مبنی بر عدم همکاری ایران با دشمنان روسیه وانعقاد عهدنامه مخفی بین دو کشور درآستانه جنگ کریمه شرایط منطقه را بسیار بغرنج نموده وموجب تشدید فشارها وتحرکات انگلیسی ها در ایران گردیده بود. در این دوره سیاست انگلستان نسبت به ایران سخت شده بود. محمل ظاهری فعالیت مانکجی در ایران اشتغال به تجارت بود اما در پوشش تجارت و در ادامه فعالیت های مشکوک خود در خدمت به امپراطوری بریتانیا به اقدامات گسترده ای دست زد که شرح آن خواهد آمد.

تمشیت امور جاسوسان

یکی از اقدامات وی پرداخت مطالبات وبه تعبیری روشنتر پرداخت حقوق عوامل انگلستان در ایران بود.در جریان دستگیری بابیان وبهائیان در سال ۱۳۰۰قمری، بواسطه تردد گسترده عوامل این فرق ضاله به نزد مانکجی، خانه وتجارت خانه او تحت مراقبت ماموران مخفی حاکمیت ایران قرارگرفت و در نتیجه تعدادی ازاین افراد دستگیر شدند.(البته وابستگی تمامی آنان به فرق ضاله معلوم نیست) در بین این افراد نام میرزا ابراهیم خان، فرزند میرزا ابوالحسن خان ایلچی حقوق بگیر انگلستان، اولین ویا دومین عضو ایرانی تشکیلات استعماری فراماسونری وهمکار سرگوراوزلی فرستاده مرموز دولت انگلستان وتشکیلات جهانی فراماسونری به مرکزیت لندن به ایران نیز به چشم می خورد.او در پاسخ به این سوال مستنطق که "سبب اینکه شما رفتید درخانه مانکجی خبر کردید چه بود؟ می گوید:"چون ماتنخواهی داریم در هند به جهت تنخواه هند رفته بودم

مانکجی را ببینم او را ندیدم..."(۱۲). تنخواه هند حقوقی است که میرزا ابوالحسن خان ایلچی از انگلیسی ها به جهت خیانت به ایران وجاسوسی دریافت می کرد. پرداخت این تنخواه توسط مانکجی گویای بخشی از ماموریت های او در ایران است. به ارتباط بهائیان وبابیان بامانکجی در جای خود اشاره خواهد شد.

هنگامی که اعضای انجمن اکابر پارسیان هند از قصد مسافرت مانکجی آگاه شدند از او خواستند در یزد برای ساختن دخمه ای اقدام کند و پولی نیز برای این کار به او سپردند (مارس ۱۸۵۴/ رمضان ۱۲۷۰ق).(۱۳) مانکجی نخستین نماینده تام الاختیار این انجمن بود. او تبعه دولت بریتانیا بود و پشتیبانی سفارتخانه ها و وزیران مختار انگلیس از او، از عوامل مهمی است که در پیشبرد اهدافش تأثیری بسزا داشت.(۱۴) وی از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا، انجمن اکابر پارسیان هند و سازمان فراماسونری، مأموریت هایی در ایران داشت که با مهارت آنها را به انجام رساند. مانکجی همچنین دارای روابط نزدیکی با دیپلمات های انگلیسی در ایران نظیر سر هنری راولینسون، ادوارد ایستویك و سر رونالد تامسون بود.

همسفرمیرزا حسین خان سپهسالار

مانکجی، از بمبئی با کشتی بخار عازم ایران شد و در کشتی با میرزا حسین خان سپهسالار (صدراعظم «انگلوفیل» و «ماسون» بعدی ناصرالدین شاه) که از مأموریت «سرکنسولگری بمبئی» به ایران بازمی گشت، آشنا شد و این آشنایی منجر به دوستی بین آنها شد. حمایت مانکجی و شبکه دوستانش در صعود سپهسالار به مسند صدر اعظمی ایران نقش اساسی داشت. سپهسالار نیز همواره از او حمایت می کرد.(۱۵)

فعالیتهای مانکجی در ایران، عمدتاً در محورهای زیر صورت گرفت: اشاعه باستان گرایی (ایران منهای اسلام) در فرهنگ ایرانی با همکاری میرزا فتحعلی آخوند زاده

(و در واقع: بالگونیک فتحعلی آخوندوف) و جلال الدین میرزا قاجار و دیگران، حمایت و تقویت فرقه ضاله بهائیت، ارتباط و حمایت از فرقه های صوفیه وکمک به تأسیس سازمان فراماسونری در ایران.

تلاش برای ایجاد پایگاه

از جمله اقدامات مانکجی در ایران اعمال نفوذ در حکومت قاجار به وسیله بذل وبخشش واهدای هدایا و ارتباط با گروهها و قشرهای مختلف مسلمان و غیرمسلمان بود. ایجاد تغییرات در بین زرتشتیان که در راستای حذف تأثیرات فرهنگ بومی ایرانی اسلامی از آداب و مراسمشان، ونیز کم کردن نفوذ موبدان وایجاد تغییرات گسترده در جامعه زرتشتی بودرانیزمی توان ازجمله اقدامات او دانست. ظاهر قضیه آن است که او آتشکده ها و زیارتگاههای زرتشتی را تعمیر کرد، دخمه هایی جهت اموات ساخت و ضمناً از تعدد زوجات،طلاق دادن زنان، قربانی کردن و خوردن گوشت حیواناتی نظیر گاو وشتر، کشیدن قلیان و مراسمی چون حنابندان که داخل رسومات زرتشتی شده بود، جلوگیری به عمل آورد. (۱۶)

باستان گرایی،اسلام ستیزی

بخشی از اقدامات مانکجی در بین زرتشتیان ایجاد تفرقه و دور کردن آنان از امتزاج فرهنگی با هموطنان مسلمان خود بود. در همین راستا او در یزد «انجمن زرتشتیان» را پی افکند تا اختلافات درونی جامعه زرتشتی به محاکم عرف و شرع (که این دومی زیر نظر فقهای پارسا و پرنفوذ شیعه اداره می شد) راه نیابد و اختلافات در انجمن مذکور توسط ریش سفیدان این طایفه رسیدگی شود(۱۷).او در اصل سعی داشت جامعه زرتشتی را از بدنه جامعه ایرانی جدا ساخته و از امکانات آنان به عنوان یک اقلیت در پروژه باستان گرایی (ایران بی اسلام) استفاده نماید. وی در انجام این ماءموریت از همفکری اسلام ستیزانی نظیر فتحعلی آخوندوف (سرهنگ قشون تزاری

و دستیار نائب السطنه روس تزاری در قفقاز اشغالی) بهره می برد. مانکجی از همرازان میرزا فتحعلی آخوندوف بود(۱۸) و آخوندوف او را یادگار نیاکان می نامید.(۱۹)

تلاش این گروه احیای باستان گرایی در برابر اسلام گرایی ملت ایران بود میرزا آقا خان کرمانی ازلی نیز ضمن نقد اقدامات مانکجی در ترویج پارسی سره نویسی که کسی ازآن سر در نمی آورد می نویسد:خوب بود مانکجی پارسی که به ایران آمده بود(زمان ناصرالدین شاه) در تاریخ اصیل ایران تحقیق می نمود و«حکم عقلیه»آن را آشکار می ساخت.(۲۰)

آخوندوف طی نامه ای در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۱ با مانکجی راجع به رساله کمال الدوله و جلال الدوله مشورت و مانکجی توصیه می کند که نام جلال الدوله حذف و به جای آن اقبال الدوله بیاید تا کسی به شاهزاده جلال الدوله (رکن فراموشخانه فراماسونری ملکم خان) شک نکند.(۲۱) این دو در زمینه ایران باستان و اسلام ستیزی هم عقیده بوده و مکاتباتی داشتند.(۲۲) آخوندوف حمایت همه جانبه اش را از زرتشتیان (نه به عنوان یک اقلیت، بلکه به عنوان کسانی که اسلام حقشان را ضایع کرده!) اعلام می کرد و صراحتاً به مانکجی می گفت نباید گذاشت احدی از زرتشتیان به دین اسلام درآیند و می افزود: همچنین باید در طبایع خودمان تقلید به اخلاق حمیده نیاکان نماییم.(۲۳) به مانکجی می گفت نجات شما با توسل به شیخ مرتضی انصاری تحقق پیدا نمی کند، و به او توصیه می کرد راه نجات را از جلال الدین میرزا (رکن فراموشخانه) و مؤ لف کمال الدوله پی گیرد که سعی دارد ایران را از ظلمت و جهالت به نورانیت معرفت برساند.(۲۴) موبدان پارسی هند نظیر پشتوتن جی مترجم کتاب دین کرد و جاماسب جی مؤ لف فرهنگ پهلوی، آخوندوف را درود گفتند.

آخوندوف از مانکجی خواست که

کتاب تند ضد اسلامی کمال الدوله را در بمبئی یا گجرات چاپ کند.(۲۵) تندی زبان و قلم کمال الدوله در حدی بود که مانکجی چاپ آن را در هند صلاح ندانست و به آخوندوف نوشت به طوری که تحقیق شد در هندوستان هم، چون اهل اسلام باید کتابت کنند، ممکن نیست.(۲۶) مانکجی بیشتر ملاحظه حال خود را می کرد تا مخالفت با اصل مطلب. بعدها خلف او سر اردشیر ریپورتر (اردشیر جی) همین حرفها را علیه اسلام به رضاخان کودتاچی زد. کتاب کمال الدوله که نزد جلال الدوله بود به واسطه مرگ او به دست مانکجی افتاد و مانکجی آن را با یادداشتهای جلال الدوله برای آخوندوف فرستاد.(۲۷)

بذل وبخشش از کیسه کمپانی

مانکجی با پرداخت هدایا و پیشکش های بسیار،به شاه و درباریان و با ارتباطات مستقیم و غیرمستقیم از طریق پایتختهای اروپایی، وزیران مختار انگلیس در ایران، کارمندان سفارتخانه های اروپا، مقامات عالی رتبه فرانسوی همچون «کنت دوگوبینو» و خصوصاً وزیر مختار انگلیس ر.ف. تامسون توانست شاه ایران را به الغای حکم اسلامی «جزیه» وادارد. جزیه، مالیات سرانه ای است که اسلام (در ازای مالیاتهای معمول اسلامی که اهل کتاب از پرداخت آن معافند) از پیروان ادیان دیگر می گیرد و در واقع، هزینه حراست حکومت اسلامی از جان و مال و امنیت اقلیتهای دینی، و ارائه خدمات شهروندی به آنها است. این حکم در ۱۲۹۹ق/جولای ۱۸۸۲ صادر شد.(۲۸) مانکجی به مناسبت این امر، جشن مفصلی در تاریخ ۷ صفر ۱۲۹۹ در باغ ظهیر الدوله برپا ساخت. خود نیز نطقی جامع و مفصل درباره اوضاع زرتشتیان ایران ایراد کرد.(۲۹)

معلمان بهایی برای مدارس زرتشتی

تأسیس مدارس زرتشتی برای آموزش نونهالان و کودکان اقدام دیگر او بود(۳۰).گماردن معلمان بهایی برای آموزش فرزندان زرتشتی وبهایی شدن تعدادی ازاین دانش آموزان نشان می دهد مانکجی خیلی هم بفکر زرتشتیان نبود.اقدامات مانکجی در جامعه زرتشتی مخالفتهایی را ایجاد کرد و برخی بزرگان زرتشتی اقداماتی را علیه او سازماندهی کردند. از جمله این که، مخالفین دست به نامه نگاری علیه او زدند و کار به جایی رسید که انجمن اکابر پارسیان مدرسه یزد را موقوف کرد و پولی جهت مخارج آن نفرستاد.

سوزان استایلز اقدامات مانکجی را یکی از عوامل موثر در گروش زرتشتیان به بهائیت می داند:«همهٔ نوآئینان اوّلیّهٔ زردشتی از میان قشر سرآمد تحصیلکرده ای بودند که اصلاحات مانکجی، رشد روابط تجاری با بمبئی، و شرائط در حال تحوّلِ

داخـل ایران همگی با هم بوجود آورده بود.»(۳۱)اسـتایلز ادعا می کند حسینعلی نوری با بکار بردن پارسی سره در مکاتبات با زردشتیان، بنفسه از اهمیّت سابقـۀ اسـلامی امر به نفع جنبه های ایرانی آن کاسـتند. شـجره نامۀ بهاءالله نیز مفید همین فائده بود. (۳۲)

نفوذ بهائیان در میان طیف خاصـی از زرتشتیان منجر به شـبه کودتایی بر علیه دسـتوران وموبدان زرتشتی شد.بعد ها در انجمن ناصـری که به منظور به حاشـیه رانـدن موبدان زرتشتی تاسـیس شد از بیست و سه نفری که اوّل بار به عضویّت انجمن انتخاب شدنـد اکثریّت یـا بهـائی بوده و یا علاقـۀ زیادی به آئین بهائی داشـتند. عبـدالبهاء نیز لوحی ارسال نموده و به مناسـبت تأسـیس انجمن به جامعـۀ زردشـتی تهنیت گفت. از میـان اعضـای نخسـتین انجمن که یـا خود بهـائی بوده و یـا نسـبت به دیـانت بهـائی علاقمنـد بودنـد می تـوان افراد زیر را نـام برد: جوانمرد شـیرمرد – کیخسـرو خـداد- ملاّـ بهرام- دینیـار بهرام کلانـتر – اسـتاد کیومرث وفادار خرّمشاهی – ماستر خدابخش – رسـتم خدا مراد- سروش بهمن نوذر – بهمن جمشید – ارباب گودرز مهربان و خسرو مهربان آله آبادی (۳۳).

برای مقابله با این اقدامات و نیز جلوگیری از فعّالیّت های بهائیان، "مجمع حقّ شـناس و حق گوی یزد" تشـکیل شد.و درگیری هـایی بین آنها وانجمن ناصـری درگرفت. این اتفاقات حاصل اقـدامات تخریبی مانکجی در بین زرتشتیان بود که به مرور به با نشست و در زمان حضور اردشیرجی در ایران تکمیل شد.

درویش فانی

مانکجی پس از یک سال و دو ماه به کرمان رفت و فعالیتهای فوق را در آنجا نیز سامان داد و ضمناً به ماهان رفت و

بـا «رحمت علی شـاه» -قطب دراویش نعمت اللهی- روابـط دوستی عمیقی بهم زد و از جانب وی لقب «درویش فانی» گرفت. (۳۴) مـانکجی در اکـثر مکاتبـات و مطـالبی کـه پس از ایـن نوشـته، خـود را به این لقب معرفی می کنـد، که به نظر می رسـد همچون لقب طریقتی ادوارد براون (مظهر علی شاه)!، که اتفاقاً او نیز مثل مانکجی در جهت «سمت دهی» استعماری به اقلیتهای دینی ایران می کوشید، افزاری برای کاستن از حساسیت مسلمین نسبت به خویش، جهت نفوذ بیشتر و آسانتر در بین آنان و فریب ایشان باشد. مانکجی پس از اقامت دو ماهه در کرمان به یزد بازگشت، توقفی کوتاه نمود و سپس رهسپار تهران گردید.

سرقت آثار باستانی وکتب خطی

او در همه جا با افراد مختلف ارتباط برقرار می کرد و از این طریق سعی داشت سکه وکتب خطی و کمیاب را خریداری(۳۵) و از ایران خارج نمایـد. وی پس از این مـدت اقـامت به سـفر پرداخت و از طریق آذربایجـان، کردسـتان و کرمانشاه به عتبات عالیات رفت. در عراق عرب با بابیان و بهائیان ارتباط برقرار کرد و با میرزا حسین علی بهاء مکاتبه داشت.(۳۶)

همکاری بابهائیان

بهائیـان می گوینـد مانکجی که مـدتی در سـلک نظام بود برای حل و فصل مسائل ایرانیان زرتشتی در حـدود سال ۱۲۷۰ق از طریق بغـداد وارد ایران شد، در بغداد با بهاء ملاقات کرد و هر چند به او مؤ من نشد، اما محب شد (!). او وقتی وارد ایران شـد بـا پول خرج کردن، اطرافیـان شـاه از جمله ظـل السـلطان را شـیفته خود سـاخت و او نیز مساعـدتهای زیـادی به مـانکجی کرد. بهائیان اقدام مانکجی را در رفع جزیه از زرتشتیان یکی از علائم ظهور معرفی می کنند. کدام ظهور؟!، معلوم نیست. چون باب و بهـاء ادعـای خود را قبـل از لغو جزیه طرح کرده بودنـد! او در طهران بـا بهائیـان حشـر یافته بود لـذا ابوالفضل گلپایگانی که پارسـی سـره نویس بود جهت تـدریس زبان فارسـی سـره در مدرسه ای که تأسـیس کرده بود گمارد و همو را منشـی خود نیز ساخت.(۳۷) همـان طور که ذکر شـد بعضـی از شـاگردان زرتشتی آن مـدرسه بهـائی شدنـد،افرادی نظیر اسـتاد جوانمرد و ملا بهرام(۳۸). مانکجی به واسطه میرزا ابوالفضل گلپایگانی (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) با بهاء ارتباط داشت و لوحی در حدود پنجاه صفحه برای او نوشته شد.(۳۹).

میرزا ابوالفضل گلپایگانی نیز در زمره بهائیانی بود که در۱۳۰۰قمری مورد

بازجویی قرارگرفت.البته او یکبار نیز در۱۲۹۳ قمری دستگیر شده بود.وی معاشرت با بهائیان را برای حفظ نفس و از روی تقیه اعلام کرده و در پاسخ این سوال که:"بطلان اینها را در این مدت فهمیدید یا تردید دارید؟" گفت: "تردیدی ندارم ولی اگر روبروی اینها بخواهید این کلمه را بگویم به حکم تقیه نخواهم گفت...یک طلبه فقیر با دو طایفه بزرگ نمی تواند معاندت کرد...خدا لعنت کند رئیس و مرئوس اینها را..."(۴۰).

ظن ماموران مخفی ناصرالدین شاه به مانکجی

پیشتر به ماجرای دستگیری میرزا ابراهیم پسر میرزا ابوالحسن خان ایلچی اشاره شد علت دستگیری نامبرده حضور در خانه مانکجی وگفتگو پیرامون دستگیری بهائیان بود. میرزا ابراهیم خبر دستگیری بهائیان را به نقل از کربلایی حسن بزاز عنوان نموده وبا بابی های {بهائیان} حاضر در آنجا دراین خصوص صحبت می کند و در پاسخ بازجو می گوید:"من چه می دانستم که درآن مجلس بابی هست یا نیست برخود میرزا علی محمد باب که ادعای قائمیت کرد و در تبریز کشته شد و بر میرزا حسینعلی که ادعای ظهور حسینی می کند والان در عکاست لعنت خدا و رسولش باد و...".(۴۱)

مشهدی نصرالله تنباکو فروش نیز به خاطر حضور در خانه مانکجی دستگیر شده ومی گوید جهت وصول طلب خود از میرزا ابوالفضل {احتمالا همان میرزا ابوالفضل گلپایگانی} به خانه مانکجی رفته وسپس دستگیر شده. او نیز بالعنت بر باب وبها از فرقه بابیه وبهائیت اعلام برائت می کند.(۴۲)

این موارد آشکار می سازد که ماموران مخفی عصر ناصری به ارتباط مانکجی با بهاییان پی برده ونسبت به این ارتباط حساس شده بودند.دستگیری میرزا ابوالفضل گلپایگانی نیز به همین دلیل صورت گرفت. او در دستگاه مانکجی

آمد وشد و با او در زمینه های مختلف همکاری داشت...او معلمی مدرسه مزد یسنان و منشی گری تجارت خانه اش را به یک بهایی یعنی ابوالفضل گلپایگانی سپرد. (۴۳)لذا اغلب اسناد مربوط به وی در خلال سالهای ۱۲۹۶-۱۳۰۰ق به خط «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» است. گلپایگانی در یکی از نامه ها می نویسد: «در چند روز پیش مانکجی لیمجی پارسی مرا بخواند و نامه [...] سرکار را که به او نوشته بودید بنمود و خواهش نگاشتن پاسخ آن را از من بنده بفرمود زیرا که خود بهره ای از نوشتن و خواندن پارسی ندارد» (۴۴).

سره نویسی مانکجی

گلپایگانی در ترویج فارسی سره، با مانکجی همکاری می کرد. او هر چند تندروی مانکجی را در این زمینه نمی پذیرفت، اما خود تبحر خاصی در سره نویسی داشت. او همچنین در اقدامی باستانگرایانه و جعلی نیای حسینعلی نوری را به یزدگرد سوم رساند. (۴۵). شجره نامهٔ بهاءالله می باید در زمانی که میرزا ابوالفضل در استخدام مانکجی بود تنظیم شده باشد. این شجره نامه برای گرویدن زردشتیان به بهائیت اهمّیّتی ویژه یافت. (۴۶)

این گونه اقدامات در تاریخ ایران معمولاً ـ از سوی کسانی صورت می گرفت که داعیه قدرتمداری و شهریاری داشتند و انتساب بهاء به یزدگرد سوم حرکتی سیاسی است برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات بهاء در جهت قبضه کردن قدرت در ایران آرزویی که به جایی نرسید.

مانکجی افراد را به پارسی سره نویسی تشویق می کرد کاری که می دانیم اگر (به فرض محال) هم به جایی برسد، ملت ایران را با آثار حافظ و سعدی و دیگر گنجوران ادب و فرهنگ ایران اسلامی، بیگانه خواهد ساخت. از جمله این افراد، گلپایگانی بود که خود به

پوچ بودن این کـار اعتراف داشت.(۴۷) ظـاهراً ارتبـاط با امثال آخونـدوف و تلاش برای اسـلام زدایی در این کار دخیل بوده است. او همچنین مجموعه دسـاتیر را که مجموعه ای از جعلیـات تـاریخی بـا صـبغه باسـتان گرایی بود در ۱۰۰۰ نسخه تجدید چاپ کرد.

از دیگر بهائیانی که با مانکجی ارتباط داشـتند می توان از آقا عزیزالله از یهودیان بهائی شده مشـهد نام برد که واسـطه آشـنایی گلپایگانی با ادوارد براون بود.

تاریخ سازی به سبک مانکجی

مـانکجی در زمینه «تاریـخ سـازی» نیز فعـال بود. به گفته میرزا ابوالفضـل، مانکجی، میرزا حسـین همـدانی را تشویق به نوشـتن کتابی درباره بابیه کرد. محمداسـماعیل زند نیز که سـره نویس بود مأمور تألیف تاریخ پادشاهان عجم شد و کتاب فرازستان را به فارسـی خـالص نوشت وبه تعبیر گلپایگانی «آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه های شاهنامه وچهار چمن ودساتیر ساخت». (۴۸)

میرزا حسـین همدانی برای تألیف کتاب درباره بابیه به ابوالفضل گلپایگانی متوسل شد و گلپایگانی هم او را به تصـحیح کتاب منسوب به میرزا جانی کاشانی راهنمایی کرد، تا با افزودن تاریخ سنین و شهور از ناسخ التواریخ و ملحقات روضه الصفا به آن، آن کتـاب را برای حـاجی سید جواد کربلائـیی که خود از اول در ماجراهـای باب بود، قرائت کنـد و با تأییـد او، بـدین ترتیب تاریـخ میرزا جانی کاشانی را تصـحیح کنـد. دفتر اول در تاریـخ بابیه توسط میرزا حسـین همـدانی تمام شد و او در رشت مرد. گلپایگانی می گویـد مانکجی نگـذاشت همدانی آن گونه که او توصـیه کرده بود تاریخ را تصـحیح کند. بلکه او را واداشـت هرچه او (مانکجی) می گویـد بنویسد.شـرح ماجرای دخل وتصـرف مانکجی در تـدوین کتاب تاریخ جدید چنین است:«لیکن مانکچی

نگـذاشت که آن تاریـخ بـدان گونه که نـامه نگـار گفته بود انجام یابـد بلکه مورخ مـذکور را بر آن داشت که آنچه او گوید بنگارد زیرا که عادت مانکچی این بود که مطلبی رابه منشی می گفت بنویس ومسوده آنرا بمن بخوان ونخست منشـی مسوده ای راکه به سلیقه خود وقریحه درست ترتیب داده بود بر او می خوانـد وپس از اکثار وتقلیل عبارت وجرح وتعـدیل مطلب در مسوده به بیـاض می برد وچون مـانکچی را در خـط ولسـان پارسـی حظی وعلمی نبود ازاین راه اکـثر کتب ورسـائلی که به او منسوب است عباراتش غیر مرتبط و گسیخته وزشت وزیبا به هم آمیخته است. (۴۹)

ادوارد براون معتقـد است کتاب تاریـخ جدیـد اثر میرزا حسـین همدانی با نظر مخصوص نوشـته شده و از بیان حقیقت منحرف شده است وخواسته اند بها الله را بر خلاف واقع تجلیل کنند.(۵۰)

تاریـخ کاشان اثر عبـدالرحیم خان ضـرابی به تشویق او نوشـته شـد. همچنین اثری درباره تاریـخ کرمان که نسـخه خطی آن در کتابخانه اش موجود است.مانکجی آثار زیادی را از ایران خارج کرد که در بمبئی نگهداری می شود.

بهائیـان درمجموع در آثـار خود از مـانکجی به نیکی یاد می کننـد. در زمره آخرین آثار می توان به کتاب تورج امینی، تاریخ نویس بهـائی معاصـر،اشاره کرد که در سال ۱۳۸۰ مجموعه اسـناد زرتشتیـان (موجود در سازمان اسـناد ملی) را در قالب کتابی تحت عنوان «اسـنادی از زرتشتیـان معاصـرایران» بـا تمجیـد از مـانکجی و اردشـیرجی، جاسوسـان مشـهور انگلیس که هر دو با بهائیت در پیوند بودند، به چاپ رساند و به نحوی نسبت به ایشان ادای دین کرد.

مانکجی پس از یک سال اقامت در بغداد در ۱۲۸۰قمری به بمبئی

رفت و گزارش اعمـال و اقـدامات خود را به افراد مافوق خود ارائه کرد. در همان سال ۱۲۸۰ق کتاب «اظهار سیاحت ایران» را که در واقع شرح مختصر ایام اقامتش در ایران بود به زبان گجراتی و فارسی چاپ کرد. انجمن اکابر نیز نامه ها و مکاتباتش را در ۴ جلد انتشار داد.(۵۱). در ۱۲۸۲ق به ایران بازگشت. در کرمان با حاجی سـید جواد امام جمعه و حاجی محمـدکریم خان کرمـانی رئیس شـیخیه ملاقـات نمود و روابـط صـمیمانه برقرار کرد. در خصوص فعالیتهـای ماسونی مانکجی بایـد در فرصـت دیگری به بحث پرداخت. امـا عجالتاً می توان به عضویت او در لژهـای هندوسـتان قبـل از عزیمت به ایران و ارتباط گسترده و عمیقش با ملکم خان و شاهزاده جلال الدین میرزا سردمداران جریان فراماسونری در ایران اشاره کرد.

پایان کار

زندگی او در رمضان ۱۳۰۷ق/ فوریه ۱۸۹۰م / ۱۲۶۹شمسـی در تهران به پایان رسید. او دو بار ازدواج کرد: یک بار در هند با «هیرابایی» نام که ثمره آن پسری به نام «هرمزدجی» و دختری به نام «دوسـی بایی» بود. پس از مرگ همسر هندیش در بمبئی، در ایران بـا فرنگیس نـام دختر هرمزد یـار بنـدار کرمانی ازدواج کرد، اما از وی فرزنـدی نیاورد.(۵۲) خـانواده های «خراس» و «داور» در هندوستان از اخلاف «هرمزدجی» اکنون نیز برقرارند.(۵۳)

پی نوشت ها

۱.کای بار،دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله) ص ۱۴۰.

۲. رشـید شـهمردان، تاریـخ زرتشتیـان، تهران، سازمـان انتشـارات فروهر، ۱۳۶۳، ص ۶۱۸وجهانگیراشـیدری،تاریخ پهلوی وزرتشتیان، تهران،انتشارات هوخت، ۲۵۳۵،صص۴۲۵-۴۲۶وپارسی نامه،فروهر،س ۱۰،ش۵،صص۱۶-۲۲.

۳. رشید شهمردان، تاریخ زرتشتیان، ص ۶۱۹

۴. همان، صص ۶۲۰-۶۲۱.

۵.محمود،محمود.تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، تهران،اقبال،۱۳۴۴،ج۱،صص۳۸۹-۳۹۰

۶. همان، ص ۶۲۲.

۷.سر دنیس رایت،نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامرزی،تهران،فرخی،۱۳۶۱،صص ۲۳۰-۲۳۱و۲۳۷

۸. سـید مهدی فرخ، تاریخ سیاسـی افغانستان، تهران، احسانی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶.وملا فیض محمد کاتب هزاره،سـراج التواریخ، تهران، موسسه تحقیقات وانتشارات بلخ،۱۳۷۲،ج۱و۲صص۱۸۱-۱۸۲

۹. سید مهدی فرخ،همان، ص ۱۷۱. وملا فیض محمد کاتب هزاره،همان صص۱۸۳-۱۸۴

۱۰. سید مهدی فرخ،همان، ص ۲۰۵.

۱۱. رشید شهمردان، تاریخ زرتشتیان، ص ۶۲۲.

۱۲.عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، تهران،۱۳۲۶،ج۳،چاپ سوم،صص۳۳-۳۵

۱۳. همان، ص ۶۲۲.و اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران،به کوشش تورج امینی،تهران،سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰.ص۳.

۱۴.اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران، ص۳و۴

۱۵. رشید شهمردان، همان، ص ۶۲۳.

۱۶.همان ص ۶۲۳واسنادی از زرتشتیان معاصر ایران،ص۴.

۱۷.اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران، ص۵.

۱۸. فریدون آدمیت، زندگی و آثار آخوندزاده، ص ۲۳.

۱۹. فتحعلی آخوندزاده، نامه ها، ص ۲۴۹.

۲۰. فریدون آدمیت،اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی، تهران، طهوری، ۱۳۴۶، صص۲۱۹-۲۲۰و۲۵۵

۲۱. همان، صص ۲۵۱ و۴۰۳.

۲۲. همان، ص ۳۳۶ «میرزا فتحعلی به مانکجی، ژانویه ۱۸۷۶»،.

۲۳. آدمیت، «ملحقات»، نامه ها، صص ۱۲۸، ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲۴. نامه ها، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲۵.

آدمیت، «آخوندزاده به میرزا یوسف، ۲۹ مارس ۱۸۷۱»، نامه ها، ص ۲۱۴.

۲۶. نامه ها، ص ۴۳۰.«مانکجی به میرزا فتحعلی ۲۸ ربیع الاول ۱۲۹۳»،

۲۷. «مانکجی به آخوندزاده»، نامه ها، ص ۴۰۶.

۲۸. متن حکم در تاریخ پهلوی و زرتشتیان، صفحه ۴۳۶ تا ۴۳۸ آمده است.

۲۹. در تاریخ پهلوی وزرتشتیان،صص۴۳۹-۴۵۱خلاصه خطابه مانکجی درج شده است. (متن کامل این نطق در ماهنامه فروهر، س ۱۱، ش ۵ تا ۹ آمده است.)

۳۰.رشید شهمردان،همان ص۶۲۶.

۳۱.سوزان استایلز، ایمان زردشتیان به دیانت بهائی، ترجمهٔ سیامک ذبیحی،۱۲/۳/۱۳۷۵،سایت پژوهشنامه

۳۲. سوزان استایلز، همان

۳۳. مصابیح هدایت. صص ۴۰۴ — ۴۰۶

۳۴. تاریخ پهلوی وزرتشتیان ص۴۲۷وپارسی نامه، همان مآخذ، ش ۶، صص ۱۰- ۱۵.

۳۵. مانکجی صاحب، اظهار سیاحت ایران، بمبئی، ۱۲۸۰ق، صص ۲۸-۲۹.

۳۶. آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۲۹۵۰۰۳۲۶۶.

۳۷. روح الله مهرابخانی، شرح احوال میرزا ابوالفضائل،، با مقدمه عبدالحمید اشراق خاوری، مطبوعات امری، صص ۵۵-۵۷.

۳۸. همان، ص ۵۸.

۳۹. همان، ص ۵۸.

۴۰.کشف الحیل، ج۳،ص۲۱.

۴۱.همان صص۳۴-۳۵.

۴۲.همان صص۴۰-۴۱

۴۳. مانکجی، قانون نامچه، ص ۲۷.و شرح احوال میرزا ابوالفضائل، صص ۵۵-۵۷.

۴۴.اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران،به کوشش تورج امینی،سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۸۰.ص۱۳ونیزر.ک: سند شماره ۲۳ص۷۷.

۴۵. سیاوش سفیدوش، یار دیرین، طهران، ۱۳۲ بدیع (۱۹۷۶). ص ۲۳.

۴۶. سوزان استایلز، همان

۴۷. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، ص۶۳.

۴۸.همان،ص ۶۰

۴۹.همان،صص ۵۹-۶۲

۵۰. محمود،محمود.تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، تهران،اقبال،۱۳۶۷،ج۵،ص۱۳۵

۵۱. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۶۲-۶۳

۵۲. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، ص ۴۲۸.

۵۳. همان، صص ۴۵۲-۴۵۳.

دوستان «انگلو صهیون»

عباس افندی

علی احمدی خواه

پس از اشغال نظامی فلسطین توسط ارتش انگلیس و قیمومت بریتانیا بر آن دیار زخم خورده، دو عنصر استعمارگر و صهیونیست در کادر حکومت انگلیسی فلسطین ظاهر شدند که با عباس افندی و خانواده وی نیز پیوندی وثیق بهم زدند: سر هربرت سموئل و سر رونالد استورز.

در زیر نگاهی داریم به پیشینه

و مواضع سیاسی استعماری آن دو و روابطشان با عبدالبها:

الف) سر هربرت سموئل: سر هربرت ساموئل در پی واگذاری قیمومیت فلسطین از سوی شورای عالی متفقین به دولت بریتانیا، در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. به نوشته استاد شهبازی۱: وی از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم بود و به خانواده معروف ساموئل مونتاگ تعلق داشت. در دوران ۵ ساله حکومت مقتدرانه «شاه ساموئل» ۲ در فلسطین، دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت و در اوایل حکومت وی در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» ۳ را به عباس افندی اعطا کرد. اعطای این نشان به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ بود.۴

شهبازی می افزاید: خاندان ساموئل در کودتای ۱۲۹۹ ایران نقش فعالانه داشت. طبق پژوهش نگارنده، کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی در ایران اصولاً ـ برطبق طرحی بود که شبکه متنفذ زرسالاران یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در زمان فرمانفرمایی سر روفوس اسحاق یهودی (لرد ریدینگ) در هند، تحقق بخشیدند. روحیه ربانی (ماکسول)، همسر امریکایی شوقی ربانی، می نویسد: «موقعی که سرهربرت ساموئل از کار کناره گرفت، [شوقی افندی، جانشین عباس افندی] نامه ای مملو از عواطف وُدیه [دوستانه] برای او مرقوم و ارسال فرمودند که هر جمله ای از آن حلقه محکمی گردید در سلسله روابط حسنه بین مرکز امر و حکومت این کشور. در این نامه از مساعدت های عالیه ونیات حسنه آن شخص محترم اظهار قدردانی می فرمایند و گوشزد می نمایند که ایشان در مواقع مواجه

شـدن با مسائل و غوامض مربوط به دیانت بهائی همه گاه جانب عـدل و شـرافت را می گرفتند که بهائیان جهان در هر وقت و هر مکـان از این ملاحظـات دقیقه با نهایت قـدردانی یاد می کننـد... ایشان [ساموئل] در جواب این نامه مرقوم داشـتند که: «در مدت ۵ سال زمامداری این کشور بی نهایت از این که با بهائیت تماس داشـتند مسـرور و دائماً از حسن نظر آنان و نیات حسنه شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند».۵

از اسـناد و مدارک موجود برمی آید که سـموئل، جنبه نوعی پدری برای شوقی داشـته است. پس از مرگ عباس افندی، برادر وی: محمد علی (که طبق وصیت حسینعلی بها در کتاب عهدی، قرار بود پس از عباس افندی، رهبر بهائیان گردد و عباس او را طرد کرده بود) شدیـداً به تکـاپو افتـاد و با ادعای وراثت عباس افنـدی نزد مقامات قضائی و سیاسـی فلسـطین، کوشـید تا اداره اماکن مقدس بهائیت در فلسـطین را در چنگ بگیرد و حتی با زور اقدام به مصادره مرقد بهاء کرد.۶ کسانی چون حسین افنان (خواهرزاده عباس افنـدی) نیز از محمـد علی حمایت می کردنـد.۷ شـوقی که آن زمـان به عنوان تحصـیل، در انگلیس اقـامت داشت و سـخت نگران اوضاع بود، از لندن نامه ای به سموئل (۱۶ ژانویه ۱۹۲۲) نوشت و از اقدامات محمد علی شکایت کرد. سموئل در پاسخ وی نوشت:

آقای شوقی ربانی عزیز... از عواطف شـما بسـیار سپاسگزارم. جای بسیار تأسف خواهد بود اگر فقدان شخص شخیص عبدالبها علت وقفه در ادامه تحصـیلات شـما در دانشـگاه گردد. امیـد است که چنین نباشـد. خیلی شـائقم بـدانم که چه اقـداماتی برای استحکام نهضت امر بهائی فرموده اند. هر

وقت به بیت المقـدس تشـریف فرما شدید جای بسـی خوشوقتی خواهد بود اگر به دیدار شـما نائل شوم». ماکسول پس از ذکر نامه می نویسد: «هرچند لحن نامه دوستانه است ولی مصرح است که حکومت کشوری میل دارد کاملاً از وضع مطلع باشد».

چنـدی بعـد، شوقی، پس از مرگ عبـاس افنـدی، زمانی که پس از اقامت ۸ ماهه در اروپا، برای زمامـداری بهائیان به فلسـطین بازگشت در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ تلگرافی بـه ساموئـل زد و نـوشت: «امیـد است تحیـات و عواطـف مرا در این موقع که به ارض اقدس برای انجام وظائف خطیره خود بازگشته ام قبول نمایید».۸ و پس از آن نیز، به وسیله ساموئل، دعوای خود با محمد علی (رهبر ناقضین) بر سر تصدی «روضه مبارکه» (مرقد بها) و مسائل دیگر را به سود خود فیصله داد و در تلگرافی از مقر حکومت فلسـطین بیت المقـدس در قدس (حدود فوریه ۱۹۲۳) به شوقی اعلام گردیـد که: «مکتوب واصل شـد. اقـدامات انجام گردید. تصـمیم نهـایی منـدوب سـامی» یعنی کمیسر عالی انگلیس در فلسـطین (سـموئل) «به نفع شـما و کلیـد، تسـلیم حضور مبارک است».۹

به نوشـته صـبحی: پس از مرگ حسـینعلی بها و دفن او در عکا (مجاور قصـر بهجی)، بازماندگان او به اسـتثنای عباس افندی و خانواده وی، در قصـر بهجی می زیسـتند که سالها مقرّ بها بود. ولی شوقی (پس از مرگ عباس افندی) «به اسـتعانت و استمداد مأمورین دولت انگلیس، عائله بها را که متجاوز از ۴۵ سال در آن قصر سکونت داشتند بیرون کرده آنجا را تصرف نمود».۱۰

ب) سِر رونالـد اسـتورز: وی از جمله نظامیان و سیاسـتمداران برجسـته انگلیسـی است که در قسـمت امور مربوط به خاورمیانه عربی،

مخصوصاً عربستان، اطلاعات وسیع و عمیقی داشت و در جنگ جهانی اول از بازیگران مهم سیاست انگلستان در عربستان و سرپرست کلنل لورنس مشهور بود و برای ایجاد تنفر در میان اعراب نسبت به ترکان عثمانی تلاش می کرد.۱۱ لورنس در جای جای کتاب مشهورش: هفت رکن حکمت از وی یاد می کند: «سرپرست ما، رونالد استورز، منشی قسمت شرق اداره [اطلاعات و جاسوسی ارتش و جاسوسی غیرنظامی انگلیس در مصر، مستقر در قاهره] باهوشترین انگلیسی در خاورمیانه بود که از کارآمدی و کفایت بهره داشت... و هر آنچه ما برداشت می کردیم، حاصلِ کشته های او بود. در میان ما او همیشه برترین بود... سایه او کار و سیاست انگلیسی را در مشرق زمین چون زیوری در برمی گرفت». استورز به زبان عربی و اقناع حریف تسلط داشت و با آلمانی و فرانسه نیز آشنا بود.۱۲

زمانی که انگلیسی ها در ۱۹۱۷ کشور عراق را اشغال کردند، استورز در اداره کمیسر عالی انگلستان سمت مشاور داشت و چون زبان عربی را با لهجه اعراب، خیلی خوب صحبت می کرد، همیشه با رجال و متنفذین آن کشور در تماس بود. مشارٌ الیه، خاطرات روزانه اش را در کتابی به نام شیوه های خاوری۱۳ گرد آورده که بخشی از آن توسط مجله خواندنی ها برای اولین بار به فارسی ترجمه و نشر شده است. وی که به ایران هم آمده بود، پس از شهریور ۲۰ در این کشور دیداری با محمدرضا پهلوی داشت.۱۴

نکته مهم دیگر در باره استورز، پیوندش با صهیونیسم است. وی که پس از اشغال قدس توسط انگلیسی ها و لژیون یهود در اواخر جنگ جهانی اول، «خود را یک صهیونیست معتقد» می شمرد۱۵، پس از واگذاری

قیمومت فلسطین به بریتانیا، توسط هربرت سموئیل (صهیونیست مشهور) به سمت فرماندار قدس برگزیده شد تا زمینه را برای ایجاد کانون ملی یهود در فلسطین (یا به تعبیری دقیق تر: پی ریزی مقدمات تشکیل دولت اسرائیل) فراهم سازد.۱۶ در همین دوران است که با عباس افندی کراراً دیدار کرده و «هیچ گاه در احیان مسافرت به حیفا از درک حضور» وی «غفلت» نمی کند.۱۷

آن گونه که خود استورز در خاطراتش شرح داده، سابقه آشنایی وی با عباس افندی، به آغاز قرن ۲۰ برمی گشت. نخستین بار که با افندی ملاقات کرد سال ۱۹۰۰ بود که قصد عزیمت از سوریه به قاهره (جهت تصدی مقام دبیر شرقی سفارت انگلیس در مصر) را داشت. در این دیدار، که در عکا رخ داد، به قول خودش «ساعت خوشی» را با عباس افندی که آن زمان در حصر قرار داشت گذرانده و بعداً نزد لرد کیچنر از او تعریف کرد. حدود ۲۰ سال بعد که ژنرال آللنبی بر شامات دست یافت و استورز را «مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود» مجدداً فرصت دیدار با پیشوای بهائیان را یافت و به نوشته خود: «همان روزی که وارد» حیفا شد نزد عباس افندی رفت و پس از آن هم «هر موقع که به حیفا» می رفت از رفتن نزد وی دریغ نمی کرد. عباس افندی یکی دو نمونه از خطوط خود را نیز همراه عکسی امضا شده از خویش و خطی از مشکین قلم (خطاط بهائی) به او داده بود که بعداً در حادثه حریقی از بین رفت.۱۸

استورز، همراه ساموئل در تشییع جنازه عباس افندی (سال ۱۹۲۱) شرکت جست و پیشاپیش مشایعین، سراشیبی کوه کرمل را

پیمود و به قول خود: «آخرین مراتب خضوع و محبت قلبی خود را... تقدیم» داشت. ۱۹

پانوشت ها

۱. «جستارهایی از تاریخ بهائیگری...»، تاریخ معاصر ایران، سال ۷، ش ۲۷، ص ۱۷ و ۱۸ و ۲۷ ۲. وینستن چرچیل در برخی از نامه های خود به شوخی از سرهربرت ساموئل با عنوان «شاه ساموئل» نام برده است. در دایره المعارف یهود آمده: ساموئل «اولین یهودی بود که پس از ۲ هزار سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد.» در دوران پنج ساله حکومت ساموئل بر فلسطین شمار یهودیان این سرزمین از ۵۵ هزار نفر به ۱۰۸ هزار نفر رسید.

Knight of the Order of the British Empire۳ .

The Encyclopaedia of Islam, vol. ۱ p۴.۹۱۶

۵گوهر یکتا...، روحیه ماکسول، ترجمه ابوالقاسم فیضی، ص ۴۲۵ ۶. همان، صص ۸۷ – ۸۶ ۷. همان، ص ۱۱۱ به بعد ۸. همان، ص ۱۱۲ – ۹۱۱۱. همان، صص ۱۱۳ –۱۱۲ ۱۰. خاطرات صبحی...، چاپ سید هادی خسرو شاهی، ص ۱۶۵ ۱۱. خواندنی ها، سال ۶، ۱۳۲۵ ش، ش ۴۸ ۱۲. ر.ک، هفت رکن حکمت، ترجمه مسعود کشاورز، مؤ سسه مطبوعاتی عطایی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۴۶ ۱۴۵ و ۱۲۷ به بعد

,Sir Ronald Stores: Orientations, London -۳۱۱۹۴۵

۱۴. نامه های لندن... تقی زاده، ص ۹۲ ۱۵. بذرهای توطئه...، ترجمه دکتر ابوترابیان، ص ۲۳ ۱۶. ر.ک، پروتکلهای دانشوران صهیون، عجاج نویهض، ترجمه حمیدرضا شیخی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ش، ص ۵۳ و ۲۲۵ ۱۷. آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱ – ۶، ص ۱۸۳۳۷. ر.ک، اخبار امری، ش ۷ ۸، آبان و آذر ۱۳۲۴، ص ۷، به نقل از: کتاب «عالم بهائی»، ج ۸ ۱۹. ر.ک، اسرار الآثار،

فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۴؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱ - ۶، ص ۳۳۷؛ اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۴، ص ۲۰۴۲۸. الکواکب الدریه، ۲/۳۰۷ ۲۱. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۴۱۸ ۲۲. همان، ص ۴۱۹ ۲۳. همان، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۴۲۹.

همکاری با مؤ سسات انگلیس در ایران

همکاری با مؤ سسات انگلیس در ایران

سید حمید رضا روحانی

انگلیسی ها در عصر قاجار و پهلوی در ایران، مؤ سسات گوناگونی (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و...)

داشتند که از همه آنها بدون استثنا به مثابه ابزاری جهت پیشبرد اهداف «سلطه جویانه» خویش بهره می جستند، و شواهد تاریخی، نشان از همکاری اعضای فرقه با این مؤ سسات دارد.

از جمله این مؤ سسات که مدتی دراز شریان اقتصاد کشورمان را در چنگ داشت، بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس بود. طبق تحقیقات یکی از پژوهشگران: شاهزاده محمدمهدی میرزا لسان الادب (بهائی) مترجم بانک شاهی در تهران بود۱ و ابوالحسن ابتهاج (پسر ابتهاج الملک، بهائی مقتدر گیلان و مازندران) نیز در ابتدا در بانک شاهی کار می کرد. او بعدها به یکی از مقتدرترین شخصیت های مالی حکومت پهلوی بدل شد.۲

بدیع الله افنان (م۱۳۴۹ش) عضو محفل بهائیت در یزد و اصفهان و از فعالان شاخص این فرقه، «زبان انگلیسی را آموخته و در بانک شاهنشاهی ایران استخدام» شد.۳

به همین نمط باید از ارتباط و همکاری بهائیان با سفارتخانه و کنسولگری های انگلیس (و نیز تلگرافخانه های وابسته به بریتانیا) در کشورمان یاد کرد.

سر دنیس رایت، مورخ و سیاستگر انگلیسی، در کتاب خود تصریح می کند که بهائیان، در بسیاری از موارد برای حفظ خود (از گزند مخالفان) در کنسولگری ها و تلگرافخانه های انگلیس پناه می جستند.۴ محمدرضا آشتیانی زاده، از سیاستمداران آگاه و پراطلاع عصر پهلوی، نکته مهم و بسیار درخور دقتی را

بـاز گو می کنـد: «در سـفارت انگلیس اگر می خواسـتند از ایرانیـان اسـتخدام کننـد حتمـاً یـا یهودی یـا ارمنی یا بهائی، گهگاه زردشتی، و برای مشاغـل نـازلتر از قبیـل فراشـی و نـامه بری و نـامه رسانی و باغبانی و غلامی، از پیروان فرقه علی اللهی (غلاه) برمی گزیدند، و به عبارت دیگر، مستخدمین بومی سفارت انگلیس از هر فرقه ای بودند غیر از شیعه اثنی عشری».

به اشـتغال برخی از بهائیان در سـفارت انگلیس اشاره می کنیم: نبیل الـدوله (از مقربان عباس افندی، و روِ سای مشـهور بهائیت در امریکا) «ابتـدا در خدمت سـفارت انگلیس کار می کرد».۵ مورد مهمتر: عبدالحسـین نعیمی (فرزند میرزا نعیم شاعر مشـهور بهائی) است که منشی اول سفارت انگلیس بود.۶ میرزا نعیم سدهی اصفهانی (۱۳۳۴ ۱۲۷۲ق) صاحب دیوان «گلزار نعیم»، که او را بزرگترین شاعر بهائی شـمرده انـد، به نوشـته آواره: «مـدتی در تهران با حضـرات امریکایی ها و اخیراً با سـفارت انگلیس دوستی پیدا کرد و معلوم شد... پسـرش منشـی اول سفارت انگلیس است...».۷ نورالـدین چهاردهی می نویسد: نعیم «معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس بود و از طرف عبدالبها مأمور تبلیغ گردیده بود».۸

صبحی مهتـدی (کـاتب و منشـی پیشـین عبـاس افنـدی) نقـل می کنـد زمانی که پس از جنگ جهانی اول و در سالهای سـلطه انگلیس بر مصـر و فلسطین، تصمیم گرفت همراه ابن اصدق (از عناصر شاخص بهائیت) جهت دیدار با عباس افندی از ایران به حیفا برود، «به محبت و همت آقای نعیمی، گذشته از جواز» حرکت به فلسطین «توصیه نیز از سفارت انگلیس دریافت» کرد.۹

نعیمی (۱۳۵۱ ۱۲۷۵ش) متولد تهران و تحصـیل کرده مدرسه بهائی «تربیت» و نیز مدرسه یهودی / فرانسوی «آلیانس» و مدرسه امریکایی تهران بود. وی سالها عضو محافل ملی بهائیت

در تهران و پاریس بود و الواح متعددی از پیشوایان وقت بهائی دریافت کرد.۱۰ چنین کسی، به نوشته استاد عبدالله شهبازی۱۱:

... در حوالی سال ۱۹۲۰ میلادی در صفوف جنگلیها حضور داشت. او به عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن را احسـان الله خـان دوسـتدار به دست داشت، در اولین کنگره حزب کمونیست ایران (در انزلی) شـرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود.۱۲

عبدالحسـین نعیمی پسـر میرزا محمـد نعیم، شاعر معروف بهائی (اهل روسـتای فروشان سـده اصـفهان)، است. میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سـفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسـین نعیمی نیز، چون پـدر، کارمند سـفارت انگلیس در تهران بود.۱۳ در گزارش مـورخ ۱۰/۷/۱۳۴۵ ساواک تهران به ریاست ساواک (نصـیری) و مـدیرکل اداره سوم (مقـدم) چنین آمده است: «عبدالحسین نعیمی در سالهای ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سـفارت انگلیس [آلن چارلز تُرات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤ ثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوسـتان و همکـاران نزدیک و مؤ من عبدالحسـین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکـاری خود را در امور سیاسـی به طور مخفیانه و غیر محسوس با سـرویس اطلاعاتی سـفارت انگلیس در تهران ادامه می داده اسـت و در ظـاهر بـه کسـب و تجـارت می پرداختـه اسـت. آقـای نعیمی اکنـون از مـالکین بزرگ به شـمار می رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...».۱۴

در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به نام ملیحه، همسر سپهبد پرویز خسروانی (از عوامل کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائی) بود۱۵ و دیگری، به نام محبوبه، به همسری محسن نعیمی (دبیر مؤ ید) در آمد. در حوالی سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند.۱۶

سر آرتور هاردینگ، استاد فراماسونری، و سفیر بریتانیا در ایران زمان مظفرالدین شاه (سالهای ۱۹۰۰ ۱۹۰۵م) است. وی زمانی که به دستور وزارت خارجه بریتانیا، جهت دیدار با لرد کرزن (نایب السلطنه امپریالیست بریتانیا در هند) در مسقط، از تهران حرکت کرد و همراه جرج چرچیل (دبیر شرقی امور سفارت) روانه جنوب ایران شد، در آباده فارس، در ضیافتی شبانه شرکت کرد که به قول او: «اکثریت مهمانان آن... منتسب به " فرقه بهائی " بودند». به نوشته هاردینگ: آنان همگی «دشمن سرسخت زعمای مذهبی ایران (علمای شیعه) بودند [و] آن شب... موقعی که تشریفات شام و شب نشینی تمام شد و میهمان ها رفتند و ما نیز برای استراحت وارد بسترهای خود شدیم، تا مدتی از شب رفته صدای صحبت و قیل و قال از اتاق مجاور می آمد که بعداً معلوم شد نوکرهای میزبان قسمت عمده ساعات شب را از خواب و استراحت چشم پوشیده و وقت خود را صرف صحبت و مناظره با نوکرها و اسکورتهای هندی ما کرده بودند، به این امید که اینان را به مسلک خود بگروانند...».۱۷

از موارد مهم همکاری بهائیان با استعمار بریتانیا در ایران، شرکت موثر آنان در کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ است که به پیدایش رژیم فاسد و وابسته پهلوی انجامید.(ایام: از این مطلب در مقاله «یهائیت و رژیم پهلوی» به تفصیل سخن رفته است.)

پانوشت ها:

۱۶. تذکره شعرای

بهائی. ۱۷ ۳/۴۸۶. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، صص ۲۲۴ -۲۲۵.

بهائیت و امریکا

بهائیت و امریکا

سومین دولت استعماری

احمد رهدار

نقشه زیر، به خوبی نشان می دهد که امریکا، مرکزیت تشکیلا ت بهائیت در سراسر جهان است.(مندرج در آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۸ تا ۱۰)

که بهائیت، در طول تاریخ، پیوندی عمیق و استوار با آن داشته (و هنوز هم بیشترین پیوند را با آن دارد) ایالات متحده امریکا است که ماهیت و مواضع تجاوزگرانه و استکباری آن در جهان (بویژه ایران) بر همگان روشن بوده و بحق، از سوی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، «شیطان بزرگ» لقب گرفته است.

می دانیم که از نظر بهائیان، به اصطلاح مهد امرالله (بهائیت) ایران است ولی مهد نظم اداری امرالله و در واقع مرکز سازماندهی تشکیلاتی بهائیت، در امریکا قرار دارد (نقشه روبرو). دومین مشرق الاذکار بهائیان در جهان نیز، در شهر شیکاگوی امریکا بنا شده که عباس افندی در سفر به آن دیار، سنگ بنای آن را گذاشته است. بر اساس آمار منتشره توسط سایت رسمی محفل ملی بهائیان امریکا: تعداد کل بهائیان امریکا رقمی در حدود ۱۵۵ هزار نفر است که شامل ایرانی های بهائی در امریکا هم می شود. همین گونه منابع، تعداد کل بهائیان دنیا را رقمی در حدود شش میلیون نفر اعلام می کنند و این بدان معنا است که بهائیان امریکا در حدود ۵/۲ درصد کل بهائیان جهان را تشکیل می دهند. با توجه به این امر، جای این پرسش وجود دارد که: چرا در حالی که تنها ۵/۲ درصد بهائیان، مقیم امریکایند، ۷۰ تا ۸۰ درصد کرسی های نه نفره بیت العدل اعظم در قبضه امریکایی ها قرار دارد، آن هم امریکایی هایی که نه بهائی زاده

بوده و نه سابقه درخشانی در بهائیت داشته اند؟!۱

احسان طبری، ضمن انتقاد از مخالفت حسینعلی بهاء با «تعصبات ملی و دینی»، که به زعم وی انصراف ملتها از مبارزات اجتماعی، سیاسی و هرگونه قیام و جنگ (اعم از دفاعی یا تجاوزی) را در پی دارد، سخن را به روابط عبدالبهاء (پس از فروپاشی عثمانی و سیطره بریتانیا بر فلسطین) با مقامات انگلیسی می کشاند و در ادامه می افزاید: «درباره رابطه محافل بهائی با امپریالیسم انگلستان و امریکا مطالب زیادی گفته می شود. جهان وطنی بهائیان و عقاید ضدانقلابی آنها و دوری آنها از مذهب مسلط در کشور ما و وجود مراکزی از آنها در امریکا و اروپا و کیفیت نیمه مخفی کار آنها و همبستگی درونی آنها، همه و همه به این شایعات مایه می دهد. آنچه که مسلم است نمی توان هر بهائی را یک عامل بیگانه دانست ولی در وجود رابطه ما بین مراکز عمده بهائی، مانند مراکز داشناک و صهیونیست (صهیونیسم) با محافل امپریالیستی تردیدی نیست و می توان حدس زد که سازمانهای جاسوسی امپریالیستی از قبیل سیا و اینتلجنس سرویس از سازمان بهائی برای مقاصد خود استفاده می کنند...».۲

عباس افندی (پیشوای بهائیان) در ۱۹۱۳ ۱۹۱۱ سفری به مغرب زمین کرد و طی نطقهای متعددی که در مجامع گوناگون (عمدتا ماسونی) اروپا و امریکا ایراد نمود، از امریکا جانبداری بلکه تقدیس کرد. وی در یکی از اظهارات خود ادعا کرد که: «قطعه امر یک نزد حق میدان اشراق انوار است...»!۳ و در سخنرانی دیگر خود اظهار کرد: «از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان

است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود»!۴

همان زمانها، مرید و منشی عباس افندی و یکی از روِسای بهائیت در امریکا (علیقلی خان نبیل الدوله) نیز «نقش اساسی را در انتخاب و اعزام شوستر» مستشار امریکایی «به ایران ایفا کرد و برای نخستین بار او بود که پای کمپانی های نفتی امریکایی را به ایران باز کرد».۵ زمانی هم که شوستر و همکاران امریکایی اش برای تصدی دوائر گمرک و مالیه ایران در مه ۱۹۱۱ [جمادی الاول ۱۳۲۹ق] وارد مهرآباد تهران شدند، محفل بهائیان ایران، به اشاره همین نبیل الدوله استقبال باشکوهی از شوستر به راه انداختند.۶

طبقه حاکمه امریکا در آن برهه از تاریخ، تدریجا آماده می شد که از انزوای سیاسی پیشین بیرون آمده و چتر استعمار و استثمار خود را همچون ابر سیاه بر مشرق زمین بگستراند. پیدا است که سخنان پیشوای بهائیت، که حکم «چراغ سبز» را برای غارت کشور زرخیز و نفتبیز! ایران داشت، بر مذاق مستعمره چیان آن دیار بسیار خوش می آمد و طبیعی بود که از گوینده این سخنان استقبال کنند.

مجله آهنگ بدیع، ارگان بهائیان، در گزارشی که (البته، طبق معمول از مبالغه و اغراق، خالی نیست) می نویسد: زمانی که عباس افندی وارد نیویورک شد «تئودور روزولت، رئیس جمهور فقید امریکا، مقدمش را گرامی داشت و محضرش را مغتنم دانست و با آن حضرت مصاحبه نمود... مستر لی مک کلانگ وزیر دارایی ممالک متحده امریکا [دقت کنید: «وزیر دارایی» امریکا] پس از تشرف به حضور مبارک، هنگامی که برای دوستان توصیف تشرفش را می نمود گفت: چنین احساس می کردم که در حضور یکی از انبیاء هستم در حضور حضرت مسیح این هم درست نیست

حقیقت این است که در حضور پدر آسمانیم بودم».۷

بی جهت نیست که ایالات متحده امریکا در دوران نفوذ و سیطره خویش در ایران (در نیمه دوم سلطنت محمدرضا) برای پیشبرد اهداف (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...) خود، میدان را برای تکاپو و جولان بهائیان گشود و سبب شد که حدود ۱۴ سال، از رئیس دولت (هویدا) گرفته تا جمع بسیاری از وزرا و مدیران بلند پایه کشوری و لشکری / دولتی و درباری، جزء افراد وابسته به این فرقه باشند.

پی نوشت ها

۱. نقل از: سایت بهائی پژوهی، یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۵: مصادره تشکیلات بهائی توسط امریکاییان ۲. جامعه ایران در دوران رضاشاه، احسان طبری، صص ۱۱۷ ۳۱۱۸. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۳. نیز: امشب نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی میبینم که در روی آنان نور انسانیت درنهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دایر بر امن میگویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان امریکا و ایران حاصل گردد (خطابات عبدالبهاء، ۱/۳۳) ۴. خطابات عبدالبهاء، چاپ مصر، ۲/۳۳ ۵. بررسی مناسبات ایران و امریکا (۱۸۵۱ تا ۱۹۲۵ میلادی)، انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۱۵۵ ۶. اختناق ایران، مورگان شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، صص ۱۱ ۱۰ ۷. آهنگ بدیع، سال ۱۷، ۱۳۴۱ش، ش ۹، ص ۲۰۶.

پیوند دیرین با امریکا

پیوند دیرین با امریکا

اسناد و مدارک تاریخی، سابقه پیوند و همکاری بهائیان با امریکا را به بیش از یک قرن پیش می رساند.

برای نمونه، زمانی که مستر شوستر، مستشار مشهور امریکایی، در اوایل مشروطه دوم به عنوان رئیس کل دارایی ایران به کشورمان آمد، جمعی از بهائیان تهران طبق دستور محفل بهائی در هنگام ورودش به تهران، به استقبال وی شتافتند۱ و اساسا در انتخاب شوستر برای این امر، کاردار «بهائی» سفارت ایران در امریکا، علیقلی خان نبیل الدوله (عضو فراماسونری امریکا و مرید عباس افندی) نقش اساسی داشت. (ایام: راجع به نبیل الدوله در بخشی مستقل توضیح داده شده است).

دکتر میلسپو دیگر مستشار امریکایی هم که پس از شوستر به ایران

آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئِولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، که مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس ۱۴ (نظیر آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی) و مطبوعات وقت واقع شد. از تلگراف رمزی مخبرالسلطنه هدایت، حاکم فارس در جنگ جهانی اول، به وزیر داخله (مورخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۲ق) بر می آید که کلنل مریل (افسر امریکایی ژاندارمری که قبل از ورود افسران سوئدی به ایران در زمان احمد شاه، در ژاندارمری خزانه ایران فعالیت داشت) یکی از مبلغان بابی (بهائی) موسوم به روح الله خان را مترجم خود قرار داده بود. هدایت در این تلگراف می افزاید که: این عمل مریل، با اعتراض علما و دیگران روبه رو شده و او وعده کرده بود که فرد بهائی یاد شده را با مادر زنش به امریکا بفرستد ولی تنها مادر زن وی را به امریکا گسیل داشت... ۲

بهائیان معمولا از رابطه خود با امریکایی ها جهت تحت فشار قرار دادن مقامات ایران استفاده می کردند. برای نمونه می توان به تهدید سفیر ایران در پاریس (نظر آقا یمین السلطنه) توسط خانم لوئیس موره (از بهائیان فعال غرب) اشاره کرد، که هنگام اقامت مظفرالدین شاه در فرانسه، تقاضای ملاقات با شاه را کرد و وقتی ممانعت سفیر ایران را دید تهدید کرد: «فورا خودم میروم نزد وزیر مختار امریکا مقیم پاریس و به اتفاق او به حضور صدراعظم میروم. نظر آقا خان پرسیدند: آیا سفیر امریکا بهائی است؟ من جواب گفتم: برای شما فرق نمیکند، خواه بهائی باشد یا نباشد. چه، ما مردمان فقیر بی قدر نیستیم...».۳

آن گونه که از اسناد و مدارک موجود

تـاریخی برمی آیـد، «سـابقه حضور بهـائی هـا در امریکـا به اوایـل قرن ۱۴ هجری بــازمی گردد... نخسـتین بـار در ۳۰ رمضان ۱۳۱۸ق گزارشـی [محرمـانه] از فعـالیت هـای این گروه در شـیکاگو برای اطلاع مقامات بالاتر به تهران ارسال شـد. وزیر مقیم ایران [در امریکـا] گزارش می دهـد که گروهی از روسـای بـابی [بهـائی] که به آن شـهر آمـده انـد بـا وی ملاقات کرده و در خصوص خود اطلاعاتی داده اند». آنان مدعی «حضور قریب به یکصد هزار نفر بابی [بهائی]» در امریکا شده اند که وزیر مقیم آن را اغراق آمیز خوانـده و جمعیت بهائیان در امریکا را حـدود ۱۰ هزار تن بیشتر گمانه نمی زنـد. وی «گزارش می دهـد که این گروه، افرادی پولـدار، مطلب نویس و صـاحب نفوذ هسـتند که بعضـا تـا درجه دکتری تحصـیلاتی داشـته انـد و با تاسـیس مراکزی به تربیت اطفـال و ایتـام و اسـتعلاج مریض هـا می پردازنـد». او خواسـتار تعیین دو مـامور مخفی برای کسب اطلاع از حالات و رفتـار آنها می شود. در گزارش ۱۲ جمادی الاول ۱۳۱۹، خاطرنشان گردیـد که افراد یادشـده اخبار ایران را به دقت تعقیب کرده و حتی از تحت فشـار قراردادن دولت ایران در محافـل سیاسـی فرهنگی امریکـا به منظور اعطـای آزادی بیشـتر به اقلیت بهائی فروگذار نمی کنند. اقدامات بهائیان مقیم امریکا سـبب شد تا سفارت آن کشور در تهران، حمایت از این اقلیت را در دستور کار خود قرار دهد».۴

ارتباط «بودار» و «حساب شـده» ای که امریکایی ها از سالها پیش از مشـروطه، با بابیها و بهائی ها برقرار کرده بودنـد و با طلوع مشـروطه شدت یافت، نکته بسـیار درخور تعمقی است. جان ویشارد، پزشک سفارت امریکا در زمان مظفرالدین شاه، از آمدن یک گروه امریکایی به تهران در

پگـاه مشـروطه برای خط دهی به جریان بابیت و بهائیت خبر می دهـد. وی، ضـمن اشاره به ماجرای بابیت و انشـعاب بهائیت از آن، می نویسد: «سـر و صدای این قضایا در سرتاسـر ایران پیچید و حتی با تبلیغاتی که در واشـنگتن انجام شد، دنیای جدید نیز از جریـان امر مطلع گردیـد. در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ق / ۱۲۸۵ش] یک دسـته امریکایی که گرایشـی پیدا کرده بودند، در تهران جمع آمدند، سپس به اصفهان رفتند، تا هم از کم و کیف قضایا سر درآورند و هم حرکت تازه را جهت بخشند».۵

سر آرتور هاردینـگ (وزیر مختار انگلیس در سالهای نزدیک به مشـروطیت) در خاطراتش می نویسـد: «مبلغان امریکایی مقیم ایران عقیـده داشـتند که آتیه مـذهبی این کشـور بـا بـابی هـا است»!۶ (ای بسـا آرزو کـه خـاک شـده!) و ایـن سـخن، به زبـان «دیپلماسـی»، مفهومی جز لزوم «برنامه ریزی و سرمایه گذاری» برای روی کار آوردن این فرقه مرموز در ایران و اجرای مقاصد شیطانی امریکا به دست آنان نـدارد؛ همان چیزی که در عصـر پهلوی، بویژه نیمه دوم سـلطنت محمـدرضا اجرا شـد و صدمات زیـادی به کیـان اسـلام و اسـتقلال و آزادی کشورمـان زد. سـخن فوق، ضـمنا گویای طمع امریکا به بابیت و بهائیت، به عنوان آلترناتیو تشیع در ایران! است.

پی نوشت ها

۱. ر.ک، مقدمه اسماعیل رائین بر «اختناق ایران»، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، صص ۱۱ ۱۰.

۲. اسـناد جنـگ جهـانی اول در ایران، ص ۸۲ ۳. آهنـگ بـدیع، سال ۲۴ (۱۳۴۸)، ش ۷ و ۸، ص ۱۸۷ و ۱۹۰، مقاله «سـت لواگستینگر»، نوشـته محمـد علی فیضـی ۴. بررسـی مناسـبات ایران و امریکـا (۱۸۵۱ تـا ۱۹۲۵ میلاـدی)، چ ۲: مرکز چـاپ و انتشارات وزارت امور

خارجه، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۳۷ ۱۳۶ ۵. بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، انتشارات نوین، صص ۱۷۱ ۱۷۰ ۶. خاطرات سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان، ص ۲۱۶.

بهائیت،پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران

بهائیت،پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران

اسناد و مدارک تاریخی، حاکی است که بهائیان در ترویج فرهنگ و نظام تعلیم و تربیت امریکایی در کشورمان، پیشگام بوده اند. مدرسه بهائیان در تهران، «تربیت»، از ۱۹۱۰م/ ۱۳۲۸ق به صورت رسمی با انجمنی در امریکا (که در تاسیس آن نیز بهائیان نقش داشتند) رابطه برقرار کرد.

به تقاضای مدرسه تربیت و برای گسترش روابط بیشتر بین ایران و امریکا، ژانویه ۱۹۰۹ «انجمن تربیتی ایران و امریکا» رسما اعلام وجود و درخواست حمایت کرد. این انجمن اهدافش را در جراید امریکا اعلام داشت و مؤسسانش یک معلم امریکایی را برای تعلیم اطفال راهی ایران کردند. با پول انجمن توسط سیدنی اسپراگ امریکایی، در ۱۹۱۰ کمیته ای در تهران تشکیل شد تا مسئِولیت اداره مدرسه تربیت و انجمن تربیتی ایران و امریکا را بر عهده گیرد. اسپراگ، در نامه ای، ضمن اعلام این خبر، از باشگاهی به نام «محفل مرتب» سخن می گوید که اعضایش با جمع ۶۰۰ دلار توانسته اند گام نخست را جهت تاسیس یک مدرسه دخترانه بردارند و در ادامه، لزوم اعزام یک معلمه امریکایی را یادآور می شود.۱

یکی از اعضای هیات رئیسه «انجمن تربیتی ایران و امریک»، میرزا احمد خان سهراب اصفهانی، از سران شاخص بهائیت و از همراهان عباس افندی در سفر امریکا بود که وی را در بازگشت به فلسطین بدرقه کرد.۲ سهراب، پس از مرگ شوقی افندی (سومین پیشوای بهائیت) انشعابی در فرقه ایجاد کرد که در امریکا با عنوان «سهرابیان» شهرت و

طرفدارانی دارد.

سهراب در نامه ای که به عنوان انجمن ایران و امریکا در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۰ برای وکلای مجلس شورای ایران فرستاد، یکی از ابزارهای پیشرفت و توسعه را گسترش تعلیمات شمرده و ادعا کرد که: این امر تنها زمانی تحقق می یابد که ایرانیان (همچون چینی ها) جوانانشان را برای تحصیل راهی امریکا کنند تا در مراکز علمی آن کشور به تحصیل پردازند.۳ همزمان با این امر، نماینده سیاسی ایران در واشنگتن (نبیل الدوله) نیز، که ایضا از روِسای بهائیت در امریکا بود، در نامه نگاریهای خود از امریکا به وزارت خارجه ایران (در اواخر سال ۱۳۲۹ق)، از اولیای امور کشورمان می خواست که گروهی دانش آموز را برای آشنایی با سیستم امریکایی به امریکا بفرستند. او همچنین از مدرسه ای در پنسیلوانیا سخن می گفت که خانم مدیر آن آماده است اطفال ایرانی را با همان مقدار شهریه مدارس اروپایی در مدرسه اش بپذیرد. وی حتی به دیدار وزیر خارجه امریکا رفته و به وی گفت در این شرایط که ایران به سوی مدنیت گام بر می دارد، جای آن است که تمدن غرب نیز به حمایت از این کشور بپردازد.۴

اعضای انجمن تا آن تاریخ، حدود ۷۰۰ دلار را برای پیشبرد اهدافشان به ایران فرستادند و از این راه گروهی از دانش آموزان مدرسه تربیت را تحت پوشش عده ای از امریکاییان قرار دادند؛ دانش آموزانی که با توجه به انطباق اسامی شان (عزت الله، نورالله، فضل الله، نصرت الله و...) با نامهای رایج در بین بهائیت، ظاهرا بهائی بودند.۵

انجمن ایران و امریکا، با این اقدامات، در واقع، بر مبنای تز عباس افندی عمل می کرد که در همان سالها در امریکا بیان داشته بود: «قطعه امریک نزد حق، میدان اشراق

انوار است...»!۶ حاصل این سیاست، ناگفته پیدا بود: «بیشتر کودکانی که در مدارس وابسته به» بهائیان «طی عهد قاجار، تحصیل کرده بودند» در عصر پهلوی اول «جوانانی شدند که به استخدام ادارات جدیدالتاسیس درآمده بودند و تمایلات غرب گرایانه شدیدی را از خود بروز می دادند».۷

پی نوشت ها

۱. بررسی مناسبات ایران و امریکا...، موجانی، ص ۱۳۹ ۱۳۸ ۲. اسرار الاثار، فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۳ ۱۴۲ ۳. بررسی مناسبات...، ص ۱۴۰ ۴. همان، ص ۱۴۸ ۵. همان، ص ۱۴۴ ۶. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۳. و نیز ر.ک. خطابات عبدالبهاء، ۱/۳۳ ۷. بررسی مناسبات ایران و امریکا، ص ۱۵۳.

دستیار جناب ویلسون

دستیار جناب ویلسون

همکاری عباس افندی با ارتش انگلیس در فلسطین، یادآور همکاری خواهر زاده وی (حسین افنان) در همان زمان با افسران انگلیسی در عراق است. افنان با ویلسون نایب کمیسر عالی انگلیس در عراق (که در برنامه نظرخواهی و انتخابات فرمایشی عراق پس از اشغال آن توسط بریتانیا نقش داشت و در اکتبر ۱۹۲۰ جایش را به سرپرسی کاکس، سفیر پیشین انگلیس در ایران و عاقد انگلیسی قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله، داد) از نزدیک همکاری داشت.۱ محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان (پسر فرمانفرمای مشهور، و از دولتمردان مطلع عصر قاجار و پهلوی) در سفری که سال ۱۳۰۰ش به عراق داشته با افنان در بغداد تحت سلطه انگلیسی ها دیدار کرده است.۲

اساساً در آن دوران بحرانی برای اسلام و مسلمانان، شواهد تاریخی متعددی دال بر همکاری بهائیان با انگلیسی ها وجود دارد، که افشای آن، از جمله، سبب شد که دولت انقلابی و نوپای شوروی، با بهائیان رفتاری تند در پیش گرفته و آنان را قلع و قمع کند.۳ خان ملک ساسانی (سفیر ایران در اسلامبول پس از جنگ جهانی اول) ضمن اشاره به پیوند بهائیان با سفارت انگلیس و سرویس اطلاعاتی بریتانیا در عصر قاجار، راز برخورد تند بلشویک ها با این فرقه را در جاسوسی آنان به نفع انگلیس جستجو می کند:

«بعد از جنگ بین المللی

اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی ها بود بالشویکها درون مشرق الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیسها کشف کرده و قریب یکصد نفر از وجوه بهائی های آنجا را معدوم ساختند. همچنین جاسوسانی که در جنگ بین المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و به دست آوردن استقلال تبلیغ می کردند، همه از بهائی ها [بوده] و به دستور انگلیس ها این تبلیغات را انجام می دادند. از جمله آنها، یکی حسین روحی بود که پدرش اهل آذربایجان و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین الملل اول پولهایی که بایستی میان عربها تقسیم شود او می برد و می رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی که به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان که خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست اندر کار کلیه امور عراق بودند...۴»

آقای فضل الله نورالدین کیا، عضو کنسولگری ایران در فلسطین زمان قیمومت بریتانیا، می نویسد: «بهائیانِ سرزمینهای فلسطین، شرق اردن و قبرس، اصولاً ـ مورد توجه و اطمینان کامل مقامهای انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آنها در مقام های حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریتهای خیلی بالایی در این سرزمین دیده می شدند».۵

پی نوشت ها:

-۸۳، ۸۹ و ۲۴۰ ۴ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۰۳ -۱۰۲. ۵. ر.ک، خاطرات خدمت در فلسطین، صص ۱۱۸ - ۱۱۵

اردشیرجی، میراث دار مانکجی در ایران

اردشیرجی، میراث دار مانکجی در ایران

اردشیرجی ریپورتر، مامور زبده سرویس های اطلاعاتی انگلستان و سومین فرستاده انجمن پارسیان هند به ایران بود. وی برای تداوم ماموریت و تکمیل اقدامات مانکجی، که موفق به سازماندهی فعالیت های جاسوسی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران شده بود، در ۱۳۱۱ ق. قبل از قتل ناصرالدین شاه وارد ایران شد. میراث بجامانده از مانکجی در زمینه های اطلاعاتی، محافل روشنفکری، مجامع مخفی (نظیر فراماسونری، ترویج باستانگرایی (جدایی ایران از اسلام) و تقویت فرقه های ضاله، بستر مناسبی برای فعالیت های اردشیر جی در ایران فراهم کرد و این در شرایطی بود که قتل ناصرالدین شاه حاکمیت قاجار را با چالش عدم اقتدار مواجه ساخته بود.ضعف ارکان حکومت باعث شد بذرهایی که توسط مانکجی کاشته یا پرورش یافته بود با مدیریت اردشیر جی بارور شود. تشکیل لژ بیداری ایران، یکی از این موارد است.

اردشیر جی که مانند سلف خود مانکجی عضو دل بسته تشکیلات فراماسونری بود، توانست با همکاری محفل سیاسی فرهنگی مانکجی، لژ بیداری را تاسیس کند. نقش مخرب و تعیین کننده این لژ در انحراف نهضت مشروطیت، حکایت از کارایی این سلاح در مصادره مشروطیت به نفع کانون های استعماری دارد.

نقش اردشیر جی در تحریک عده ای از مشروطه خواهان، جهت تحصن در سفارت انگلیس، حرکتی ماسونی اطلاعاتی بود

که تاثیر شگرفی در انحراف مشروطیت از آرمان های دینی و ملی اولیه نهضت (عدالت و مردم سالاری دینی) داشت.

ارتباط با بهائیان و تشویق زرتشتیان به گروش به مسلک ساختگی و استعماری بهائیت، یکی دیگر از اقدامات اردشیرجی بود که

در تداوم فعالیت های مانکجی صورت گرفت. عکس العمل جامعه زرتشتی به این اقدام ضد دینی و تفرقه افکنانه اردشیرجی، در برخی منابع نظیر تاریخ زرتشتیان اثر رشید شهمردان به شکلی مبهم و کلی بازتاب یافته است.

اعلامیه های انجمن زرتشتیان یزد بر ضد اردشیرجی و اختلاف آنها با وی، حکایت از اعتراض آنها به این تحرک استعماری دارد. اردشیرجی همچنین ادامه دهنده شگرد استعماری مانکجی در زمینه ترویج باستان گرایی بود. خطرناکترین اقدام او، شناسایی و ارتباط با رضاخان بود که توسط عین الملك هویدا به نمایندگی بهائیان صورت گرفت.

اردشیرجی در وصیت نامه خود به صراحت یادآور می شود که شبهای متمادی با رضاخان در بیابان های اطراف قزوین که محل تجمع قوای قزاقی بود که با یاری گرفتن با تدارکات کانون های استعماری (نظیر بانک شاهنشاهی، کمیته آهن، سفارت انگلیس و سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایران) آماده کودتا می شد پیرامون گذشته باستانی ایران صحبت کرده و زمینه های اقدامات ضد اسلامی را با نجواهای استعماری باستان گرایی در او تقویت نموده است.

با کودتای ۱۲۹۹ ش. ایران وارد عرصه ای شد که در آن، ستیز با اسلام و گرایش به باستان گرایی دین ستیز، آشکار و علنی شد. بدین وسیله آرزوهای مانکجی، آخوندوف، ملکم خان و دیگر اسلام ستیزان عصر قاجار، جامعه تحقق پوشید. اردشیرجی که در سالهای قابل توجهی از دوران دیکتاتوری پهلوی اول در کنار او بود، در اسفند سال ۱۳۱۱ همرزم دیکتاتور خود را تنها گذاشت و مجبور به ترک دنیا شد.

پیرامون زندگی و کارنامه و عملکرد وی، تحقیق جامعی توسط استاد عبدالله شهبازی صورت گرفته[1] که علاقه مندان را به مطالعه آن دعوت می کنیم.

پاورقی

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۲، چ۲، انتشارات اطلاعات،

تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۳۳-۲۰۰

تعامل با میسیون های تبشیری

تعامل با میسیون های تبشیری

رضا رمضان نرگسی

یکی از قدیم ترین کانال های پیوند بهائیان با امریکایی ها، همکاری آنان با میسیون های تبشیری (مبلغان مسیحی) امریکایی و مؤسسات وابسته به آنها در ایران است. سخن آرتور هاردینگ قبلا گذشت که: «مبلغان امریکایی مقیم ایران عقیده داشتند که آتیه مذهبی این کشور با بابی ها است».۱

مقاله زیر به تحقیق پیرامون این روابط و اهداف پس پرده آن، می پردازد:

۱. «فرهنگ»، اسب تروای «سیاست»

ماهیت و مقاصد سیاسی مؤسسات وابسته به مبشرین امریکایی، حتی مؤسسات به ظاهر آموزشی وعلمی آنها، بر اهل نظر پوشیده نیست. به عنوان نمونه، می توان به کالج امریکایی البرز اشاره کرد که از زمان قاجار تا سال ۱۳۱۹ش در اختیار میسیون های تبشیری امریکایی بود و تحت سرپرستی دکتر جردنو همسرش اداره می شد (و بعدها توسط دولت ایران خریداری و توسط رجال با کفایتی چون دکتر مجتهدی سرپرستی اداره شد).

آقای علی اکبر کوثری، از مسئولان فرهنگی عصر پهلوی، می گوید: کالج امریکایی البرز در تهران را که تحت مدیریت دکتر آرتور جردن مشهور اداره می شد «میسیونرهای مذهبی امریکایی برپا کردند و هزینه آن را هم خودشان می پرداختند. میسیونرهای امریکایی، مدرسه را به منظور ترویج مسیحیت احداث کردند. به خاطر دارم یکی از مؤسسین کالج گفته بود: آن پیرزن امریکایی که به مدرسه کمک مالی می کند دلش به این خوش است که در سال چند نفر به آیین مسیحیت درآیند. به طوری که می دانم چند نفر از محصلین مانند امیر بیرجندی، جهانگیری و یا جهانشاه صالح، مسیحی شدند، فقط برای آن که بیشتر از امکانات کالج استفاده کنند. وقتی با آنان صحبت می کردیم می گفتند مسلمان هم هستیم. در واقع این قبیل افراد پایبند به

هیچ دینی نبودند. البته بعدها جهانشاه صالح آن قدر به امریکا نزدیک شد که به عضویت سازمان سیا درآمد...».۲

مـدارس خارجی در ایران عهد قاجار و پهلوی، نوعا محصـلان جوان ایرانی و مسـلمان خود را، به اشـکال گوناگون، به سـمت دوری از فرهنـگ ملی و اسـلامی خویش سوق می داد۳، اما به گفته مطلعان، این جریان در مـدرسه امریکایی تهران، شدیـدتر بود.۴

مبارزه با اصل اسلامی «حجاب بانوان»، ازجمله اموری بود که توسط این مدارس، به شدت تعقیب می شد. هانری رنه دالمانی، مأمور فرانسوی، که در صدر مشـروطه ایران را سـیاحت کرده، به این مطلب تصـریح دارد.۵ تاثیر افکار و القائات ضد اسـلامی این مـدرسه روی دختران و زنـان مسـلمان ایرانی را می توان، از جمله، در مقالات مجله «عالم نسوان» مشاهـده کرد که از دهه ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۳ ش «تحت نظر مجمع فارغ التحصـیلان مـدرسه عالی اناثیه امریکایی ایران» در پایتخت ایران اسـلامی منتشـر می شـد و ضـمن تلاش برای همسوسـازی خانواده ایرانی با الگوی غربی آن۶ و تبلیغ تمـدن غربی و تسـاوی مطلق زنـان با مردان، مبارزه با اصل حجاب را به یکی از اساسـی ترین مباحث مجله تبـدیل کرده بود. ازجمله، در آبان ۱۳۰۷ مقاله ای با عنوان «زن مگر بشـر نیست؟» به چـاپ رسانـد که سراسـر بـدگویی و هتـاکی به حجاب اسـلامیو زنان محجبه بود: «جامعه ایران به واسـطه حجاب، نصف هیات خود را گندانده اند، به طوری که به انجام هیچ گونه امری قادر نیسـت۷ و با نصف دیگر (اگرچه این نیم دیگر نیز گندیـده است) می خواهـد جـاده پر پیچو خم تکامـل را بپیمایـد»! در ادامه، حجـاب را به عنوان مظهر اسـارت و سـیه روزی زنان مطرح ساخته، داروی این

(به اصطلاح) درد را نیز رفع حجاب می پنداشت و از دولت می خواست که رسما مسئولیت کشف حجاب را به عهده گیرد، چنانچه ترکیه آتاتورک این کار را انجام داده است.۸

۲.تبشیر؛ زمینه ساز نفوذ و سلطه استعمار

ساده اندیشی است که مأموریت میسیون های تبشیری در ایران و سایر ممالک اسلامی و شرقی وحمایت مالی و سیاسی وسیع دول استعماری از آنها را، صرفا گسترش آیین مسیحیت در بین مردم تلقی کرد و از اهداف استعماری و سلطه جویانه دول غربی در پس پرده این گونه امور غفلت ورزید. دکتر عمر فروخ (محقق لبنانی) در کتاب «التبشیر و الاستعمار»، که با نام «نقش کلیسا در ممالک اسلامی» توسط مرحوم مصطفی زمانی در ایران ترجمه و نشر یافته است، با استناد به انبوه اسناد و مدارک معتبر، به خوبی اهداف سیاسی و استعماری مبشرین و حامیان آنان را نشان داده است. در خصوص فعالیت های میسیون امریکایی در ایران، سخن ویبرت بلوشر، سفیر آلمان در ایران، کوتاه اما کاملا روشنگر است: «مهمترین عامل از عوامل نفوذ امریکا... هیات مبلغین مسیحی امریکایی بود».۹

۳. یک بهائی در مدرسه امریکایی ارومیه

اینک که با ماهیت و مواضع استعماری و ضد اسلامی میسیون های تبشیری و مؤسسات وابسته به آنها در ایران آشنا شدیم، نمونه وار به برخی از موارد همکاری اعضای فرقه بهائیت با آنها اشاره می کنیم:

وحید کشفی (میرزا یوسف خان لسان حضور)، از مبلغان بهائی در زمان قاجار است که عباس افندی الواحی در تعریف وی صادر کرده است. وی که خواهرزاده سیدیحیی کشفی دارابی (از فعالان مشهور بابیه) است، با میسیون تبشیری امریکایی و تاسیسات وابسته به آنها در شهر ارومیه ارتباط و همکاری داشت و زمانی

که محمدعلی شاه در سال ۱۳۱۹ق (در زمان ولیعهدی خود) از کالج و مریضخانه امریکایی ها در ارومیه دیدار کرد وحید کشفی در سالن کلیسای مدرسه و در حضور ولیعهد، «بنا به خواهش قبلی روسای مدرسه و مریضخانه، مدت نیم ساعت بدون ترس و واهمه... شرح مبسوطی درباره تاریخچه تاسیس مدرسه و مریضخانه و خدمات میسیون امریکایی در ایران بیان» داشت.۱۰ وحید در ۱۳۲۰ق از سوی عباس افندی به امریکا رفت و به شهرهای مختلف آن کشور (نیویورک واشنگتن و...) سفر کرد و پس از حدود یک سال و نیم اقامت در امریکا، به ایران بازگشت و دوباره به سراغ اولیای مدرسه امریکایی ارومیه رفت. به نوشته آهنگ بدیع: «دوباره در مدرسه امریکایی که قبل از رفتن به امریکا مشغول بودند استخدام شدند و به کار تدریس و تنظیم مدرسه پرداختند و چون از امریکا برگشته بودند و نظر به سوابق امانت و درستکاری مورد اعتماد و اطمینان اولیای مدرسه واقع شدند تا جایی که اسناد و اوراق سفید مهر مدرسه را به ایشان سپردند و در جمیع امور اختیار تام به ایشان می دادند».۱۱

گزارش فوق کاملا گویا است و نیازی به توضیح ندارد. تنها باید توجه داشت که ارومیه، از شهرهایی بود که مبلغان مسیحی امریکایی در ایران، نخستین بار بساط خویش را در آنجا پهن کرده و به تبلیغ بر ضد اسلام و تحقیر مسلمانان پرداختند.۱۲

پی نوشت ها:

۱. خاطرات سیاسی سر آرتورهاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، ص ۲۱۶ ۲. وزارت فرهنگ دیروز از زبان علی اکبر کوثری، گفتگو: مرتضی رسولی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، ش ۱۳ و ۱۴، بهار وتابستان ۱۳۷۹، ص ۳۶۲ ۳.

ر.ک، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، ص ۳۰۳) ۴. سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، ص ۱۳۲ ۵. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش فرهوشی (مترجم همایون)، صص ۲۹۴ - ۲۹۳ ۶. مد لباس و پارچه، حبیبه مجلل، مندرج در: عالم نسوان، سال ۸، ش ۱، دی ۱۳۰۶، ص ۳۲ ۷. خانه داری، همسر داری، مادری و اداره امور منزل و تربیت فرزندان، از دیدگاه این حضرات! گویی مصداق «کار» نبوده و حکم «گندیدگی»! را دارد! ۸. برای این مقالات ر.ک، بحث ممتع مریم فتحی در کتاب کانون بانوان...، صص ۹۲ - ۹۵. برای مبارزه مبلغان امریکایی با اسلام و حجاب، همچنین ر.ک، روزنامه خاطرات سیدمحمد کمرهای، ۲/۱۰۸۶؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱/ ۸۶۵ -۸۶۶ ۹. سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۱۹۳ ۱۰. آهنگ بدیع، سال نهم، ش ۱۱، ص ۲۵۴ و۱۱. همان، ص ۲۵۹ ۱۲. عقاب و شیر...، جیمز بیل، ترجمه مهوش غلامی، صص ۲۷ - ۲۵

حمایت امریکا از بهائیه

پس از انقلاب اسلا می

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سره)، فرقه بهائیت را با بحرانی بسیار سهمگین و «بی سابقه» ۱، بلکه با «بدترین بحران» در طول تاریخ خود تا آن روز۲ مواجه ساخت.

سران بهائیت از وضعیت پیش آمده برای فرقه و آینده تاریک آن، شدیدا نگران شدند و متعاقب این امر، قدیمی (از اعضای محفل ملی بهائیان ایران) دیدارهای مستمری را با نماینده شورای جهانی کلیساها (پدر روحانی، رابرت پرایور) و مسؤولان سفارت امریکا در تهران ترتیب داد. در آن دیدارها مقرر گردید که حمایت از بهائیان و اعتراض به نوع برخورد نظام اسلامی با آنان، به جای مطبوعات امریکا، در کشوری «بی طرف»

انجام گیرد. زیرا «اگر در امریکا نشر و مورد تبلیغ قرار گیرد فورا برچسب توطئه سیا را می خورد. براساس وضع کنونی ایران» یعنی بهار ۱۳۵۸ «ما نیز باید این عقیده را بپذیریم که این کار در امریکا فعلا به نفع بهائی ها» نیست.

در این مورد «پرایور و رهبران جامعه بهائیت بر سر سه راهی هستند که: آیا بهتر است این مطالب را در مجلات نیوزویک و تایمز به چاپ رسانند و یا از طریق شورای جهانی مسیحیت عمل کنند و یا این که آنها را از طریق کمیته حقوق بشر در سازمان ملل مطرح گردانند؟!» آنها راه دوم را برگزیده و «معتقدند که همزمان، باید از طریق کانال حقوق بشر نیز عمل» شود. «درگیری امریکا در ملاء عام (چون قطعنامه سنا [در امریکا]) در مورد بهائی ها با خوشحالی به عنوان مداخله تلقی شده و وضع را برای بهائی ها بدتر می کند. اعمال بین المللی از طریق کلیسا و حقوق بشر، بخصوص که امریکا در آن دست نداشته باشد، می تواند به طرز بسیار مفیدی به وسیله دولتهای غربی حمایت گردد. زمانی که مساله بهائیت، یک مساله بین المللی بشود جای خود را نتیجتا در روابط دوجانبه ما با ایران نیز باز خواهد کرد».۳

از اسناد بجا مانده از لانه جاسوسی امریکا در کشورمان برمی آید که، در سالهای نخست پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران، هم بهائیان و هم امریکا، از اینکه دولت امریکا و مطبوعات وابسته به آن، مستقیما به حمایت از بهائیان برخیزد، در هراس بوده و از این که با این کار، برچسب ارتباط با سیا به پیشانی آنها بخورد و اوضاع فرقه را در ایران انقلابی، از

آنچه که هست «وخیمتر» سازد، پرهیز داشته اند.۴ اما به مرور، این سیاست تغییر کرد و به جانبداری رسمی کاخ سفید از تشکیلات بهائیت انجامید.

دادستان کل انقلاب اسلامی در سال ۶۲ طی صدور اعلامیه ای، از بازداشت چند تن از بهائیان به اتهام جاسوسی برای بیگانگان خبر داد و هرنوع فعالیت تشکیلاتی فرقه ضاله را در کشور ممنوع و عضویت افراد در آن تشکیلات را جرم شمرد. دادستان در گفتگویی که همان روزها درباره وضع این فرقه با روزنامه ها داشت نکات مندرج در اعلامیه را تکرار کرد. محفل بهائیان در ایران نسبت به اعلامیه دادستانی فورا واکنش نشان داد و در اعلامیه ای که به طور گسترده منتشر کرد، به انتقاد شدید از اظهارات دادستان و دفاع از متهمان بهائی پرداخت و درعین حال، در اقدامی مزورانه، تشکیلات بهائیت در ایران را تعطیل اعلام کرد.۵

پیرو این امر، ریگان رئیس جمهور «کابوئی» وقت امریکا (به رغم پرهیز حساب شده پیشین مقامات کاخ سفید مبنی بر جانبداری رسمی از بهائیت) صراحتا به حمایت از بهائیان دستگیر شده پرداخت و دادگاه های انقلاب اسلامی را به علت صدور حکم مبنی بر حبس و اعدام جمعی از سران این فرقه به جرم جاسوسی، محکوم کرد. امام خمینی نیز طی نطقی کوبنده، جانبداری ریگان از بهائیان دستگیر شده را دلیل بر وابستگی سیاسی آنان به امپریالیسم امریکا شمرد و آن را مشابه حمایت سوسیال امپریالیسم روسیه از سران بازداشت شده حزب توده دانست که در واقع، جنبه حمایت ارباب از خادمان خود را دارد:

«اگر دلیل ما نداشتیم به این که [اینها] جاسوس امریکا هستند جز طرفداری ریگان از آنها و دلیلی نداشتیم که حزب توده

جاسوس هستند جز طرفداری شوروی از آنها، [برای اثبات مدعای ما] کافی بود... بهائی ها، یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق، انگلستان پشتیبانی آنها را می کرد و حالاـ هم امریکا دارد پشتیبانی می کند. اینها هم جاسوسند مثل آنها...».۶

از آن پس، امریکا حکم پناهگاه و جولانگاه رسمی و آشکار این فرقه را پیدا کرد و هراز گاه، خبری حاکی از پیوند و همکاری متقابل میان فرقه و امریکا بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران در جراید داخل و خارج انتشار یافت، که ذیلا به یکی از آنها در سال گذشته اشاره می کنیم. هفته نامه همت (تهران، مدیر مسؤول: حسن سماواتی) در شماره شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ خود با عنوان «بهائیت؛ دستمایه جدید اقدامات ضد ایرانی در کنگره امریکا» چنین نوشت:

دو نماینده کنگره امریکا پیش نویس قطعنامه ای را درباره وضعیت فرقه ضاله بهائیت در ایران تسلیم کمیته روابط بین المللی مجلس نمایندگان کرده اند که آنچه آن را «سرکوب بهائیان در ایران» خواندند را محکوم می کند. قطعنامه پیشنهادی که در صورت تصویب در مجلس نمایندگان باید برای تصویب نهایی به مجلس سنا فرستاده شود این گونه آغاز می شود: «ما سرکوب جامعه بهائیان ایران را محکوم می کنیم و رهایی آنان را خواستاریم».

مارک کرک یکی از طراحان این قطعنامه به B.B.C گفته است: «هدف این قطعنامه این است که افکار عمومی را به وضعیت حقوق بشر حدود ۳۰۰ هزار تن(!) از پیروان «دین» بهائی در ایران جلب می کنیم. گزارش های بسیار نگران کننده ای به ما رسیده که حاکی از تلاشهای جدید حکومت ایران برای تحت فشار گذاشتن بهائیان است».

فرقه ضاله بهائیت از ساخته های انگلیسی ها در سالهای دور برای ایجاد تفرقه در

میان مسلمانان به شمار میرود. رسانه های غربی بخصوص در امریکا و انگلیس اخیرا در کنار به کارگیری اصطلاح «جامعه» بهائی، از «دین» بهائی سخن می گویند که قابل تامل است».۷

پی نوشت ها

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، شماره ۳۷ (مسلکهای سیاسی استعمار)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بی نا، بی تا، ص ۲۲۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، شماره ۳۷ (مسلک های سیاسی استعمار)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بینا، بیتا، ص ۱۲، گزارش مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۹ (۳۰ خرداد ۱۳۵۸)۳. همان، صص ۱۹ -۴۱۸. همان، ص ۲۱ ۵. بهائیت در ایران، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، صص ۲۷۶- ۶۲۷۴. صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۲۶۷ ۲۶۶ ۷. همت، سال ۱، ش ۲۷، ص ۲.

روابط با سیا و کاخ سفید

روابط با سیا و کاخ سفید

در تاریخ و حتی در کتب و نشریات خود بهائیان، شواهدی زیادی دال بر پیوند و همکاری آنان با مقامات دولتی و حتی امنیتی امریکا وجود دارد، که ذیلا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) ارتباط با مستشاران امریکایی در ایران: در این باره، نمونه وار به دو مورد اشاره می کنیم:

۱. همراهی و مهمانداری بهائیان از مستشاران امریکایی در ایران، نظیر میزبانی و پذیرایی هوشمند فتح اعظم (عضو بعدی بینت العدل بهائیان در اسرائیل) در دهه ۱۳۲۰ش از رابرت لی کیولیک.۱

۲. حضور ادوار شلسینگر (مبلغ یهودی تبار بهائی امریکایی و عضو هیات مستشاری نظامی آن کشور در صنایع الکترونیک ایران عصر پهلوی) پس از بازنشستگی در کلاسهای تبلیغی بهائیان در ایران.

ب) پیوند با ارتش امریکا: مجله اخبار امری، ارگان بهائیان، در سال ۱۳۵۱ش تحت عنوان «فعالیت های ایالات متحده امریکا» گزارش می دهد که: «در کتابی که به زودی از طرف ارتش ایالات متحده امریکا چاپ می شود مطلبی در باره دیانت بهائی درج خواهد شد» مجله مزبور در ادامه خاطر نشان می سازد که: «این پیشرفتی است بسیار بزرگ، زیرا اطلاعاتی صحیح درباره امر بهائی در اختیار خوانندگان می گذارد».۲

همین مجله در پاییز ۱۳۴۰ تحت عنوان «درباره یک مشاور بهائی» می نویسد: «نشریه (مریلند) در شماره فوریه ۱۹۶۰ خود مقاله ای درباره توسعه برنامه های شعبه دانشگاه (مریلند) در شهر (سئول) پایتخت کره جنوبی منتشر و آقای (ویلیام. ه. ماکسول) را یکی از چهار متصدی عمده این شعبه معرفی و ذکر کرده است که آقای (ماکسول) یک مبلغ بهائی و مشاور فرهنگی ارتش هشتم امریکا است».۳

ج) پیوند با مقامات کشوری امریکا: در جلسه جوانان بهائی امریکا که در ایام کنفرانس جهانی بهائیان در امریکا (سنت لوئیز میسوری، اوت ۱۹۷۴) برگزار شد، در کنار تلگرافهای تبریک محافل ملی بهائیان نقاط مختلف جهان (از جمله ایران)، فرماندار ایالت (کانزاس) نیز «تلگراف تبریکی مخابره کرده و متذکر شده بود امیدوارم کنفرانس آینده بهائیان امریکا در (کانزاس) تشکیل شود».۴

د) پیوند با سفارت امریکا و سازمان سیا: اخبار امری (سال ۱۳۵۱، ش ۱۵، ص ۴۸۱۹) تحت عنوان «چاد» می نویسد: «دوشیزه یزدی درباره سفرشان به چاد نیز گزارش می دهند: من به اتفاق مهاجرین برای یک مدت پیشنهادی ۱۳ روزه به مسافرت رفتم. درست قبل از عزیمت با سفیر امریکا و رئیس گروه صلح در چاد ملاقات کردم. هر دو درباره امر اطلاع داشتند و شخص دوم درباره عادات و سنن و معتقدات ده نشینان مناطق اطلاعات مختصری به من داد که برایم بسیار مفید بود و مرا در موقعیت محکمی قرارداد. به یاد می آورم که حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] به مهاجرین توصیه می فرمودند که با السنه و عادات و سنن مناطق مهاجرتی خود آشنا شوند تا از آن راه با شرایط محلی شیوه تبلیغ را تطبیق دهند. حکمت این نکته را بعدا به

رای العین دیـدم. هنگامی که به گروهی از اهالی ده کمک می کردیم که به اولیای ده رای بدهند زنها از دادن رای امتناع می کردنـد. آنهـا بیسواد بودنـد و ما چنـد نفر مرد را مأمور کرده بودیم که رای آنان را برایشان بنویسـند. کاشف به عمل آمـد که یک زن نمی توانـد نام یک مرد، خصوصا نام شوهر خود، را در حضور مردان دیگر بر زبان رانـد. این نکته جزئی از اطلاعاتی بود که نماینده اداره اطلاعات امریکا در فوت لامی در اختیارم گذارد و لذا من نقش نویسنده را برای زنان ایفا کردم...».

همین مجله از سـفر روحیه ماکسول (همسر شوقی و از رهبران بهائیت پس از او) در مارس ۱۹۷۱ به آفریقا سخن می گوید که در ۳ مارس «به (مونرویا) وارد شدند و بهائیان جنوب و غرب منطقه (لیبریا) حضور یافتند و با وجود این که دو ماه از کنفرانس لیبریـا نگذشـته بود دو مرتبه برنـامه ای رادیویی و تلویزیونی راجع به امر مبـارک برگزار گردیـد. در یکی از این مصاحبه های تلویزیونی، حضرت خانم [ماکسول] با سفیر امریکا در صفحه تلویزیون ظاهر شدند».۵

سپهبد عبدالکریم ایادی، پزشک مخصوص محمدرضا، نیز از کسانی بود که شدیدا به ارتباط با سـیا مظنون بود. در سال ۱۳۵۸ مقـارن با اولین سال پس از پیروزی انقلاب اسـلامی ایران، کشورمان شاهـد تنبه و بازگشت جمعی از بهائیان به اسـلام و اقـدام آنهـا به تاسیس گروهی تحت عنوان جنبش آزادی بخش بهائیـان ایران (جابا) و انتشار نشـریه ای به نام احرار علیه بهائیت بود. گروه یاد شده «ضمن انتقاد از تشکیلات بهائیت قبل از انقلاب، از همه کسانی که در دوران شاه برای بیگانگان جاسوسی

کرده و در پستهای حساس آب به آسیاب دشمنان ایران ریخته اند انتقاد نمود. مثلا در شماره یکم تیرماه [۵۸، ص ۶ نشریه احرار] خبری را از زبان اسدالله مبشری وزیر دادگستری وقت منتشر کرد که می گوید: تیمسار ایادی پزشک خصوصی شاه برای سازمان سیا جاسوسی می کرده است و مأموریت داشته اگر شاه قدمی برخلاف منافع امریکا بردارد او را به قتل برساند».۶

ه) پیوند با کاخ سفید: در این زمینه میتوان به حضور بهائیان شاخصی چون فیروز کاظم زاده در کسوت مشاوران فرهنگ کاخ سفید و فراتر از آن، حمایت آشکار روِسای جمهور امریکا (نظیر لیندن جانسون و رونالد ریگان) از این فرقه در سالهای پیش و پس از انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد.

مجله اخبار امری (مهر ۱۳۴۶، ش ۷، صص ۲۸۷ ۲۸۶)، بخش «اخبار جامعه جهانی بهائی امریکا»، از پیام تبریک لیندن جانسون به محفل بهائیان امریکا به مناسبت صدمین سالگرد تاسیس بهائیت یاد می کند. جانسون، که رقیب کندی بود و پس از قتل «مشکوک» وی روی کار آمد، در زمان خود ارتباط امریکا با اسرائیل را به نقطه عطف رساند و استیون گرین، مورخ امریکایی، در کتاب «جانبداری؛ روابط سری امریکا و اسرائیل» (ترجمه سهیل روحانی) نقش فعال و موثر دولت جانسون در همکاری با اسرائیل بر ضد اعراب در جنگ شش روزه را بوضوح ترسیم کرده است. پیام تبریک جانسون نیز در همان دوران صادر شده است. نکته جالب توجه در این پیام آن است که رئیس جمهور صهیونیست امریکا خطاب به محفل بهائیان امریکا تصریح می کند: «هدف شما با هدف امریکا یکی است»! متن گزارش اخبار امری چنین است:

«پیام رئیس جمهور امریکا به

محفل ملی امریکا به مناسبت جشن صدمین سال اعلان عمومی امر که در شهر شیکاگو، ایالت ایلینوی از تاریخ ۵ تا ۸ اکتبر منعقد بوده است، پیام ذیل از پرزیدنت لیندون جانسون واصل و در جلسه عمومی قرائت گردید. محل انعقاد جشن تالار (پالمر هاوس) و ناطقین جلسه آن شب جنابان اسقف جمیز پایک و دکتر فیروز کاظم زاده بوده اند.

کاخ سفید واشنگتن

۶ اکتبر ۱۹۶۷

خطاب به اعضای محفل ملی بهائیان ایالات متحده امریکا

خرسندم که صدمین سالگرد یکی از وقایع تاریخ پرحادثه امر بهائی را تهنیت گویم و اذعان کنم که مساعی شما موجب ترویج خیر می گردد. مقصد شما محبت است و بذر حق و عدالتی که افشانده اید عالم بشریت را بهره ای وافر از ثمرات مساعی شما خواهد بود. هدف شما با هدف امریکا یکی است و آرزوی شما آرزوی همه افراد خیرخواه است. ملت امریکا در جمیع جهات برای ایجاد دنیایی تلاش می کند تا در آن جایی جهت بغض و عناد نباشد و همه ابناء بشر، راه صلح پویند و در آزادی، تفاهم و عزت، زندگی کنند. همه افراد متفکر و دوراندیش، رسالت دین بهائی را تکریم و تجلیل می کنند. زیرا هر یک از ما در انتظار روزی است که کره ارض یک وطن شود و کلیه ابناء بشر ساکنان آن. لیندن جانسون».

به همین نمط باید به حمایت صریح ریگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از جاسوسان بهائی در ایران اشاره کرد، که با پرخاش قاطع امام خمینی مواجه شد و شرح آن مجالی دیگر می طلبد.

پی نوشت ها:

۱. آهنگ بدیع، سال دوم (۱۳۲۶)، ش ۱۵ و ۱۶، صص ۵ ۱۶ ۲. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۵،

ص ۳۱۵۱. همـان، سال چهلم، مهر ۱۳۴۰، ش ۷، ص ۴۳۹۰. همان، سال ۱۳۵۳، ش ۱۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۸ ۵. همان، سال ۱۳۵۰، ش ۱۴، ص ۴۹۷ ۶. بهائیت در ایران، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، ص ۲۷۴ ۲۷۳.

بهاییت و اسراییل

بهاییت و اسراییل

بهاییت و اسراییل

پس از سقوط و تجزیه امپراطوری عثمانی، فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت تا چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس که خود را «یک صهیونیست ریشه دار» می خواند) به عنوان کمک به ایجاد «کانون ملی یهود» در فلسطین، مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراهم سازد.

در دوران قیمومت نیز تشکیلات بهائیت در فلسطین از تسهیلات و امتیازات ویژه ای برخوردار بود. به نوشتهِ شوقی افندی:

در آن دوران، «شعبه ای به نام موقوفات بهائی در فلسطین دایر گشت» و «هر چیزی که به نام مقام متبرکه بهائی از اطراف عالم به اراضی مقدسه می رسید، از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف بود و همچنین موقوفات بهائی از پرداخت مالیات معاف بودند...».۱

پیدا است که استعمار «سوداگر و فزونخواه» بریتانیا این امتیازات را رایگان در اختیار بهائیت قرار نمی دهد. طبعاً سران بهائیت خدمت شایان توجهی برای انگلستان و صهیونیسم انجام داده بودند که مستحق این همه عنایت و توجه ویژه شده بودند. برای درک بیشتر این خدمات باید کمی به عقب برگردیم:

هرتزل می کوشد که موافقت سلطان عبدالحمید را برای ایجاد یک مستعمره نشین صهیونیستی در فلسطین جلب کند، ولی او مخالفت می کند و حتی از پذیرش هیئت صهیونیستی به ریاست «مزراحی قاصو» که به همین منظور (همراه پیشنهادهای جذاب و فریبنده) عازم باب عالی است تن می زند.

او «همچنین یهودیان را مجبور می سازد که به جای اجازه نامه های معمولی، اجازه نامه های سرخ رنگ حمل کنند تا

از ورود قاچاقی آنان و سکونتشان در سرزمین فلسطین جلوگیری شود».۲ و سرانجام به دلیل همین مخالفتها است که به قول صلاح زواوی (سفیر سابق فلسطین در تهران):

«سلطان عبدالحمید... تخت خود را به بهای موضع خویش در قبال فلسطین از دست داد».۳ سالها بعد در اواخر جنگ جهانی اول با شکست عثمانی، زمینهِ رخنهِ صهیونیسم به فلسطین فراهم شد و لذا در اواخر جنگ (نوامبر ۱۹۱۷) جیمز بالفور، وزیر خارجهِ لندن، مساعدت بریتانیا به طرح تشکیل کانون ملی یهود در فلسطین را به صهیونیستها می دهد (اعلامیهِ مشهور بالفور به روچیلد).

در این حال فرمانده کل قوای عثمانی که از نقشه های بریتانیا و صهیونیسم در مورد منطقهِ فلسطین اطلاع دارد، و عباس افندی و یاران وی را نیز در شامات و عراق و... دست اندر کار کمک به ارتش بریتانیا می بیند، تصمیم به قتل وی و انهدام مراکز بهائی در حیفا و عکا می گیرد، چرا که از نقش این فرقه و رهبر آن در تحقق توطئه ها آگاه است. شوقی افندی رهبر بهائیان در این زمینه در کتاب قرن بدیع به صراحت خاطرنشان می سازد که: جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی) تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند.۴

دولت انگلستان نیز متقابلاً به حمایت جدی از پیشوای بهائیان برمی خیزد و لرد بالفور تلگرافی به ژنرال آللنبی فرمانده ارتش بریتانیا (در جنگ با جمال پاشا در منطقهِ فلسطین) دستور می دهد که در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستانش بکوشد۵ و امپراتوری بریتانیا، در تکمیل این اقدامات، توسط همین ژنرال آللنبی به عباس افندی لقب سر(Sir) و نشان شوالیه گری(Knighthood) اعطا می کند.۶

چندی بعد عباس افندی از دنیا

می رود و در حیفا به خاک سپرده می شود.

با انتشار خبر مرگ او سفارتخانه ها و کنسولگریهای انگلیس در خاورمیانه اظهار تأسف و همدردی کرده و چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) تلگرامی برای سر هربرت ساموئل (صهیونیست سرشناس و کمیسر عالی انگلیس در فلسطین) صادر می کند و از او می خواهد مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلیس را به خانوادهِ عباس افندی ابلاغ کند.۷ ساموئل خود با دستیارانش در تشییع جنازهِ عبدالبهاء حاضر شده و مقدم بر همهِ شرکت کنندگان حرکت می کند.

تأسیس اسرائیل و منافع مشترک «بهاء صهیون»

تشکیل رژیم اشغالگر قدس سال ۱۹۴۸ در زمان حیات شوقی افندی اتفاق افتاد. قبل از آن در سال ۱۹۴۷، سازمان ملل کمیته ای را برای رسیدگی به مسئله فلسطین تشکیل داد.

شوقی در ۱۴ جولای ۱۹۴۷، طی نامه ای به رئیس کمیته مزبور بر مطالب جالب توجهی از منافع مشترک بهائیت و صهیونیسم تأکید ورزید و ضمن مقایسهِ منافع بهائیت با مسلمانان و مسیحیها و یهودیها در فلسطین نتیجه گرفت که:

«تنها یهودیان هستند که علاقهِ آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقهِ بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤ سسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است...».۸

۱۴ می ۱۹۴۸ انگلستان به قیمومت فلسطین پایان داد و همان روز شورای ملی یهود در تل آویو تشکیل شد و تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کرد. پس از آن شوقی افندی در پیام نوروز سال ۱۰۸ بدیع (۱۳۳۰ش) نظر مثبت خود و قاطبهِ بهائیان را پیرامون تأسیس اسرائیل این چنین تصریح کرد:

«...مصداق وعدهِ الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر،

و دولت اسرائیل در ارض اقدس، مستقر و به استقلال و اصالت آیین» بهائی «مقر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافهِ موقوفات» بهائی در عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریهِ بنای» مرقد باب «از رسوم» یعنی عوارض و مالیات «دولت» و «اقرار به رسمیت ایام» تعطیلی بهائیان «موفق و مؤ ید» شده است...۹

وی همچنین در تلگراف مربوط به تشکیل هیئت بین المللی بهائی (بیت العدل بعدی) مورخ ۹ ژانویه ۱۹۵۱ (۱۳۲۹ش) تأسیس اسرائیل را تحقق پیشگوییهای حسینعلی بهاء و عباس افندی شمرد۱۰ و سپس بین ایجاد این هیئت و تأسیس اسرائیل ارتباط مستقیم برقرار کرد و سه علت برای تأسیس این هیئت بیان داشت که در راس آنها، تأسیس اسرائیل بود.۱۱

این مطلب بسیار عجیب و قابل توجه است، زیرا چه رابطه ای است میان مؤ سسه ای که قرار است به عنوان بیت العدل، رهبری بهائیان را بر عهده گیرد با تأسیس یک رژیم نامشروع و جعلی؟! شوقی سه وظیفه را برای آن هیئت برمی شمارد که در راس آنها: ایجاد روابط با اولیای حکومت اسرائیل قرار دارد و وظیفهِ سوم نیز «ورود در مذاکره با اولیای امور کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه» است.

۱۲ او در جای دیگر «استحکام روابط با امنای دولت جدید التأسیس [= اسرائیل] در این ارض» را جزء وظایف هیئت بین المللی بهائی می داند و عنوان می کند که

این هیئت «مقدمه تشکیل اولین محکمه رسمی... و منتهی به تأسیس دیوان عدل الهی... خواهد گشت.» ۱۳ بدین ترتیب، شوقی افندی به عنوان «مبتکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل» ۱۴ پس از تأسیس این رژیم، روابطی را با آن بنا می نهد که فصل مشترک آن، حمایت و اعتماد دوجانبه

می باشد زیرا او تأسیس اسرائیل را «مصداق وعدهِ الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر» می خواند.۱۵

هیئت بین المللی بهائی (جنین بیت العدل) در نامه ای که ۱ ژوئیهِ ۱۹۵۲ برای محفل ملی بهائیان ایران ارسال کرد به رابطه صمیمانه شوقی با دولت اشغالگر صهیونیستی اذعان می کند:

«روابط حکومت [اسرائیل] با حضرت ولی امرالله [= شوقی افندی] و هیأت بین المللی بهائی، دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر [= بهائیت] در ارض اقدس [= فلسطین اشغالی] موفقیتهایی حاصل گردیده است».۱۶

اما بشنوید از بن گوریون (نخست وزیر اسرائیل، و رئیس جناح تندرو و به اصطلاح «بازها» ی آن کشور). بن گوریون این صمیمت را میان رژیم اسرائیل و قاطبهِ بهائیان، گسترده می داند. در نشریهِ رسمی محفل ملی بهائیان ایران می خوانیم:

«با نهایت افتخار و مسرّت، بسط و گسترش روابط بهائیت با اولیای امور دولت اسرائیل را به اطلاع بهائیان می رسانیم و در ملاقات با بن گوریون نخست وزیر اسرائیل، احساسات صمیمانه بهائیان را برای پیشرفت دولت مزبور به او نمودند و او در جواب گفته است: از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل داشته اند».۱۷

در همین راستا، اسرائیل امکانات ویژه ای در اختیار فرقهِ ضاله قرار می دهد که شوقی در پیام آوریل ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) گوشه ای از آن را برشمرد. از جمله اینکه،

دولت اسرائیل شعبه های محافل ملی بهائیان بعضی کشورها (نظیر انگلیس و ایران و کانادا) در فلسطین اشغالی را نیز به رسمیت شناخت تا امکان فعالیت مستقل داشته باشند.۱۸

وی سپس مطالبی را بیان داشت که نشانگر آن است که شاید رژیم صهیونیستی برای هیچ گروه دیگری این قدر اهتمام نداشته و این از ارزش

و اهمیت بهائیت برای آنان حکایت دارد:

«با رئیس جمهور اسرائیل و نخست وزیر و ۵ تن از وزرای کابینه و همچنین رئیس پارلمان آن کشور تماس و ارتباط حاصل گردید و در نتیجه ادارهِ مخصوصی به نام ادارهِ بهائی در وزارت ادیان تأسیس گردید و وزیر ادیان بیانات رسمی در پارلمان ایراد [کرد] و جنبهِ بین المللی امرو اهمیت مرکز جهانی بهائی را تصریح نمود و در اثر این جریانات، رئیس جمهور اسرائیل مصمم گردید در اوایل عید رضوان رسماً مقام مقدس اعلی را زیارت نماید».۱۹

بتدریج نتایج ملاقاتهای سیاسی، جنبه های ملموس و عینی خود را نشان داد. یکی از نزدیکان شوقی پس از ذکر حمایتهای حاکم انگلیسی فلسطین از بهائیان، به عنایات صهیونیستها اشاره کرده و می گوید: «الان هم دولت اسرائیل همان روش را اتخاذ نموده و دستور رسمی داده شده است که از کلیه عوارض و مالیاتها معاف باشند».۲۰

البته دامنهِ حمایتها تنها بدینجا محدود نمی شد، بلکه معافیت از مالیات، «بعداً شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافر خانهِ شرقی و غربی نیز گردید... عقدنامه بهائی به رسمیت شناخته شد، وزارت ادیان، قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل، ایام متبرکه بهائی را به رسمیت شناخت».۲۱

گفتنی است که حکومت اسرائیل قصر مزرعه را برای سازمانهای دیگری در نظر گرفته بود، اما با پیگیریهای شوقی و مراجعهِ مستقیمش به روِ سای حکومت اسرائیل، به این فرقه اختصاص یافت.۲۲

در تقویت بهائیت، البته سران رژیم صهیونیستی نیز نقش داشتند و مثلاً پروفسور نرمان نیویچ، از شخصیتهای سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل و دادستان اسبق حکومت فلسطینی، در زمان مسئولیتش، بهائیت را در شمار سه دین ابراهیمی (اسلام مسیحیت و

یهودی) به رسمیت شناخت.۲۳

در ۳۰ سال اخیر نیز بهائیان و رژیم صهیونیستی روابط خود را ادامه داده و نسبت به گذشته، عمق و گستردگی بیشتری بخشیده اند که بحث از آن مجال دیگری می طلبد.

شواهد فراوان فوق، به روشنی و به نحوی غیر قابل تردید، از ارتباط عمیق و گسترده میان بهائیت و صهیونیسم، بویژه رژیم اشغالگر فلسطین، حکایت دارد.

عجیب است که بهائیان در سایتها و رسانه های مربوط به خویش، در مقابل سؤ ال (یا اعتراض) نسبت به پیوند این فرقه با اسرائیل، با جسارت «کبک وار»! ادعا می کنند که هیچ رابطه ای بین این فرقه با صهیونیسم و اشغالگران فلسطین وجود ندارد و تمرکز بیت العدل اعظم بهائیان در اسرائیل پدیده ای کاملاً- تصادفی است! و هیچ ارتباطی به علائق و منافع مشترک طرفین ندارد!

این شواهد بیش و پیش از همه، حجت را بر افراد عادی بهائیت تمام می کند که حکم پیاده نظام، سپر، خاکریز و گوشت دم توپ را برای سران فرقه بازی می کنند. آنان باید بدانند که رهبران آنها چه وابستگی و پیوستگی عمیقی با صهیونیستهای غاصب و خون آشام دارند؟ و از تشکیلات خود بخواهند که بابت این همه وابستگی به جنایتکاران اشغالگر، توضیح قانع کننده بدهند.

با توجه به روابط وسیع و صمیمانه و اعتماد مشترکی که میان صهیونیسم و بهائیت وجود دارد، طبیعی است که جهان اسلام و آزادگان عالم، به حضور عناصر این تشکیلات در بین خود با دیدهِ سوءظن نگریسته و با آنان برخورد طردآمیز پیش بگیرند و متقابلاً بدیهی است که وقتی بهائیت، کاکل خود را این گونه محکم به زلف صهیونیسم گره می زند، نمی تواند ادعا کند که استقرار مرکزیت این تشکیلات در اسرائیل، صرفاً

به دلیل قرار داشتن قبور سران فرقه در فلسطین اشغالی بوده و به این دلیل است که اسرائیل به عنوان قبلهِ اهل بهاء برگزیده شده است.

با وجود این پیوند عمیق، بدیهی است که بهائیان باید در هزینه هایی که اسرائیل و صهیونیسم جهانی (در برابر خروش انقلابی مظلومان و محرومان جهان) می پردازند، سهیم و شریک باشند.

پی نوشت ها:

۱. همان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۵۴۰؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۰،ش ۳، ص ۵۳ ۲. اطلاعات سیاسی دیپلماتیک، سال ۱، ش ۱۲، ۲۸ خرداد ۶۵، ص ۶ ۳. همان، ص ۶ ۴. شوقی افندی، قرن بدیع، تهران، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، ۳/۲۹۱ ۵. همان، ص ۲۹۷ ۶. همان، ۲/۲۱۴ ۷. همان، ۳/۳۲۱ ۸. اخبار امری، آبان ۱۳۲۶، ص ۱۳۰ و بهائی نیوز، سپتامبر ۱۹۴۷ و همچنین نگاه کنید به: سید محمدباقر نجفی، بهائیان، چاپ اول، طهوری، ۱۳۵۷، صص ۶۸۹-۶۹۱ ۹. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران: مؤ سسه ملی مطبوعات امری، بدیع ۱۲۵، ص ۲۹۰ ۱۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۷ ۱۱. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۷ ۱۲. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۷ ۱۳. همان، سال ۱۳۲۳، ش ۳، ص ۸ ۱۴. اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت...، مؤ سسه تحقیقاتی رائین، ص ۱۶۹ ۱۵. شوقی افندی، توقیعات مبارکه،همان، ص ۲۹۰ ۱۶. اخبار امری، شهریور ۱۳۳۱، ش ۵، ص ۱۶ ۱۷. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱/۳۳۲ به نقل از: اخبار امری، سال ۱۳۳۰، ش ۵، صفحات ۸ و ۱۴ ۱۸. اخبار امری، مرداد شهریور ۱۳۳۳، ش ۴-۵،صص ۲-۵ ۱۹. همان، مرداد شهریور ۱۳۳۳، ش ۴-۵، صص ۲-۵

۲۰. همـان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۵۴۰ ۲۱. سالنـامه جوانـان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸–۱۰۹ بـدیع)، ص ۱۳۰ ۲۲. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹،ش ۸–۱۰ (ویژه نامه شوقی افندی)، ص ۲۱۹ ۲۳. رائین، همان، صص ۱۷۰–۱۷۱. به نقل از قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۱۶۲.

دادگاههای اسرائیل پشتیبان شوقی افندی

دادگاههای اسرائیل پشتیبان شوقی افندی

گروه های بهائی مخالف عباس افنـدی (که بعـداً مخالفان شوقی نیز بدانان اضافه شدند) در فلسـطین حضور داشـتند و عباس و شوقی را مسـتحق رهبری فرقه پس از حسـینعلی بهاء نمی دانستند. اینان (ناقضین) مدتها بر اماکن بهائی در فلسطین تسلط داشته و اسـباب رنج و دردسر برای شوقی بودند، ولی دولت اسرائیل به محض تأسیس، از جناح شوقی حمایت کرد و از مخالفان وی خلع یـد نمود. شوقی در نامهِ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ (کمتر از ۲ ماه پس از ملاقات بهائیان امریکا با بن گوریون نخست وزیر اسـرائیل در جریان سـفرش به ایالات متحده) به بهائیان بشارتهایی می دهد، از جمله: «سـقوط و اضمحلال مستمرّ بقیهِ ناقضین میثاق که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبهِ جامعهِ بهائی در عالم مخالفت می ورزنـد». سـپس اشاره می کنـد که بهائیان «خانهِ مخروبه ای» متعلق به مخالفـان را که در جوار اماکن بهائی بوده منهـدم کرده انـد و آنها نیز در اعتراض به این اقـدام به محاکم اسـرائیل شـکایت برده اند ولی «دولت اسـرائیل صلاحیت محکمهِ کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد». اما مخالفان شوقی بی خبر از توافقات پشت پرده «بعـداً تهدیـد نمودنـد که از رای دولت به محکمه عالی، استیناف خواهنـد داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند.» در این هنگام شوقی با اغتنام فرصت، خود مستقیماً وارد عمل شد و در نتیجه،

«مأمورین مزبور بر اثر مراجعهِ» وی «به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل، اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند». به اذعان شوقی، این اقدام مخالفان وی که به عصبانیت مقامات اسرائیل منجر شده بود «سبب شد که از مزایایی که در طی مدت ۶۰ سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می کردند به کلی محروم گشتند».۱

وقتی رژیم اشغالگر فلسطین پایش را کنار کشیده و به شوقی چراغ سبز نشان می دهد، او نیز از اقدامات خشونت بار در حق رقیبان دریغ نمی کند: «در جنب روضهِ مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین [طرفداران محمدعلی برادر عباس افندی و مدعی جانشینی او] و محل کار او بود، بر طبق دستور هیکل مبارک، دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد».۲ شوقی در تلگرافی به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ بر حمایت دولت اسرائیل در نزاع بین او و مخالفان تصریح می کند و به محافل ملی بهائیان ایران می گوید: «به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از ۵۰ سال، کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید».۳

با حمایت کامل دولت اسرائیل، شوقی امتیازهای گوناگونی گرفته بر مخالفان خویش فائق می آید: «قصر مبارک حضرت بهاءالله... را از دست ناقض عهد... میرزا محمدعلی خارج و آن را تبدیل به موزه و مکانی مقدس فرمودند، جمیع املاک و متعلّقات بهائی را از پرداخت مالیات بلدی و حکومتی معاف فرمودند. ازدواج بهائی را به عنوان نکاح قانونی شناساندند و حقیت، عمومیت و جامعیت امر بهائی را نخست به تصدیق حکومت بریتانیا و سپس به

نحوی محکمتر به تصویب دولت اسرائیل رسانید[ند] ...».۴

بدین ترتیب، دولت اسرائیل از بین همهِ نحله های منشعب از بهائیت، تنها جناح شوقی را به «رسمیت تامّه» شناخته۵ و در کلیهِ دعاوی و اختلافات موجود بین بهائیان نیز، «امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم می نمایند».۶ از آن پس، تمام اماکنی که در اختیار مخالفان عباس افندی یا به قول بهائیان: ناقضین قرار داشت، حتی خانهِ مسکونیشان، از آنان ستانده و به تشکیلات جناح شوقی تحویل شد.۷ سایر موارد اختلاف بین شاخه های مختلف فرقه نیز با «توصیهِ» مسئولان اسرائیلی، یک یک به نفع جناح شوقی حل گشت و شوقی از اینکه به «توصیهِ صهیونیستها» اشاره کند، ابایی نداشت. او در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴ طی پیامی به بهائیان جهان نوشت: «بر حسب توصیهِ شهردار حیفا، وزیر مالیه حکومت اسرائیل قراردادی امضا نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ مترمربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی۸ خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی، مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال، مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می باشد، انتقال یابد».۹

کم کم کار حمایت دولت اسرائیل از بهائیان چنان بالا گرفت که به گفته یکی از بهائیان ساکن اسرائیل به نام حسین اقبال: «هر دستوری که حضرت ولی امرالله [= شوقی افندی] بفرمایند و یا هر تقاضایی بنمایند، دولت اسرائیل فوراً برآورده می نمایند و در نتیجه ما بهائیان ساکنین فلسطین، به نهایت روح و ریحان زندگی می نماییم...».۱۰

ضمناً این حمایت و

اطمینـان فوق العـادهِ اسـرائیل تنهـا به شوقی و سـران فرقهِ ضـاله محـدود نمی شـد، بلکه تمامی نفوس بهائی در جهان را فرا می گرفت. عبدالله رفیعی، از بهائیان ایران که در اسـفند ۱۳۳۹ به همراه جمعی از هم مسـلکان خود برای دیـدار از مرکز بهائیت به اسـرائیل رفته، در بخشـی از گزارش سـفرش می نویسـد: «در گمرک تل آویو همین که خود را بهائی معرفی نمودیم، با کمال احترام، بدون تفتیش ما را فوراً مرخص نمودند، در صورتی که سایرین را به دقت رسیدگی و تفتیش می نمودند...».۱۱

این مسـئله مقطعی نیز نبود و در مدتی طولانی استمرار داشت، تا جایی که مردم عادی اسرائیل را نیز به اعتراض واداشته بود! به گزارش سـاواک، یکی دیگر از بهائیـان به نـام فریـدون رامش فر پس از دیـدار از اسـرائیل در جلسهِ هفتگی بهائیـان (مـورخ ۴ بهمن ۴۹) گفت: «دولت اسرائیل آن قدر به بهائیان خوشبین است که در فرودگاه خود، احبا [= بهائیان] را بازرسی نمی کنند و وقتی رئیس کاروان به پلیس اظهار می دارد: اینها بهائی هسـتند، حتی یک چمـدان را باز نمی کننـد ولی بقیه مسافرین را حتی کلیمیهـا را بازرسـی می کننـد به طوری که یـک کلیمی اعتراض کرده بود: چرا ایرانیها را بازرسـی نمی کنیـد و ما را که اینجا موطنمان هست، مورد بازرسی قرار می دهید».۱۲

براسـتی، راز این همه حمـایت صهیونیسـتها از بهـائیت در چیست؟ آیـا صهیونیسـتهای «خودپرست و سوداگر»، به اصـطلاح فی سبیل الله! و بدون چشمداشت، این گونه برای این فرقه سینه چاک می دهند؟!

پیرامون اهمیت بهائیان برای رژیم صـهیونیستی، وابستهِ سفارت آن دولت اشغالگر در اروگوئه سخنی دارد که تلویحاً و با اشاره نشان می دهد بهائیت نه فقط به دلا یلی همچون جذب توریست

و... بلکه به عللی بسیار مهم تر از این امور برای صهیونیستها ارزش دارد. مجلهِ اخبار امری، ارگان بهائیان، در این زمینه به نقل از او می نویسد: «در اسرائیل گروه کوچکی از بهائیان وجود دارند که اکثر آنها ایرانی هستند. اگرچه این عده از ۲۵۰ نفر تجاوز نمی کند، مع ذلک در اسرائیل اهمیت و مقام فوق العاده ای دارند».۱۳

پی نوشت ها:

۱. اخبار امری، خرداد تیر ۱۳۳۱. برای شرح ماجرا ر.ک، نامهِ مفصل هیئت بین المللی بهائی، مورخ ۱ ژوئیهِ ۱۹۵۲ (۱۰ تیر ۱۳۳۱) به محفل روحانی ملی بهائیان ایران. (اخبار امری، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور ماه) ۲. همان، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور ماه) ۳. همان، سال ۱۳۲۹، ش ۸-۹ (آذر دی)، به نقل از ۴. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۸-۱۰ (ویژه نامه شوقی)، ص ۲۱۹ ۵. اخبار امری، آذر ۱۳۳۸، ش ۹، ص ۲۵۹ ۶. همان، مرداد ۱۳۳۱، ش ۴، ص ۴ ۷. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۴، ص ۹۶ ۸. خواهر عباس افندی که دشمن وی بود ۹. اخبار امری، سال ۱۳۳۳، ش ۸-۹ (آذر دی)، ص ۵ ۱۰. همان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۶ ۱۱. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۰، ش ۱۰، ص ۲۵۲ ۱۲. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۹۰/۲ و ص ۳۳۰ ۱۳. اخبار امری، مرداد شهریور ۱۳۴۰، ش ۵ -۶، ص ۳۰۳.

دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل

دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل

مهدی ابوطالبی

از جلوه های آشکار پیوند بهائیت با صهیونیسم، دیدار و تعامل سران آن دو با یکدیگر است که ذیلا با استناد به منابع خود بهائیان به گوشه هایی از این امر اشاره می شود:

۱. روز شنبه ۱۹ مه ۱۹۵۱ (۲۹/۲/۱۳۳۰) زمانی که بن گوریون (صهیونیست مشهور و نخست وزیر رژیم صهیونیستی) به امریکا رفت، ۴ تن از بهائیان: خانم امیلیا کالینز (نایب رئیس شورای بین المللی بهائی) و ۳ تن از اعضای محفل روحانی ملی بهائیان امریکا به نامهای خانم ادناترو و آقایان لروی آیواس و هوراس هولی به دستور شوقی افندی در شیکاگو با وی دیدار کردند. به نوشته مجله اخبار امری

امریکا، ش ۲۴۵ «در این ملاقـات نماینـدگان بهائی مراتب امتنان جامعه را نسـبت به رویه محبت آمیز روِ سای حکومت جـدید التأسـیس اسرائیل و احترامی که نسبت به امر بهائی مرعی می دارند، بیان نمودند.» این گزارش می افزاید این ملاقات به دستور شوقی افنـدی صورت گرفت تـا «احساسات بهائیان امریکا را نسـبت به اسـرائیل به معظم له اظهار دارنـد.» بر اساس این خبر، بن گوریون نیز نمایندگان بهائی را «با کمال محبت و ملاطفت پذیرفتند.» و «مسرت خویش را نسبت به افکار عالیه و نوایای سامیهِ دیانت بهائی و تعالیم مقدسهِ آن بیان داشتند».

نماینـدگان بهائی نیز دیـدگاه خود پیرامون بن گوریون را این گونه اظهار داشـتند: «معظم له دارای افکار باز و نظر دورانـدیش اند و به خوبی لزوم برادری دینی و تحمل و شـکیبایی را احساس می نمایند.» سـپس نماینده مطبوعاتی بن گوریون به مناسـبت این ملاقـات بیـانیه ای مطبوعاتی صادر و تصـریح کرد که نماینـدگان بهائی در این ملاقات: «مکتوبی مشـعر بر مراتب تقـدیر و امتنـان خویش نسبت به توجهی که حکومت اسـرائیل در فهم قضایـا و امور بهـائی مبـذول می دارد، حـاوی عواطف بهائیان از برای خیر و تقدم اسرائیل تقدیم داشتند».۱

۲. در ژانویهِ ۱۹۵۴، رئیس و نایب رئیس و منشی کل هیأت بین المللی بهائی، برای عرض تبریک، تقاضای «شرفیابی به حضور رئیس جمهور» را نمودند. رئیس جمهور اسـرائیل نیز در اول ماه فوریه اعضای عامله هیأت را به حضور پذیرفتند. در ضـمن این ملاقـات، رئیس جمهور اظهار تمایل کرد تا ضـمن ملاقات با شوقی از مرکز بهائیت نیز دیـدار کنـد که شوقی «صـمیمانه» از او دعوت کرد.۲

به این ترتیب زمینهِ دیدار رئیس جمهور رژیم صهیونیستی از اماکن بهائی فراهم می آید تا معلوم شود این

رابطه دوسویه بوده و بر بنیاد علائق مشترک طرفین بنا شده است. البته ملاقات مسئولان دوطرف تا قبل از دیدار رئیس رژیم صهیونیستی از تأسیسات بهائی در آن کشور در سطوح بالا ادامه داشت. به نوشتهِ نشریهِ رسمی بهائیان ایران: سرانجام در تحقق این وعده روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ (۶ اردی بهشت ۱۳۳۳) بن زوی رئیس جمهور اسرائیل و همسرش از مراکز و مراقد بهائیان در اسرائیل دیدار کردند. او نخستین رئیس دولتی بود که به این عمل مبادرت می کرد. شوقی افندی بلافاصله در ۴ مه (۱۴ اردی بهشت) ضمن برشمردن موفقیتهای اخیر جامعه بهائیت، بشارت این خبر را نیز به همه بهائیان عالم داد: «این زیارت، اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از روِ سای دول مستقله... به عمل آمده است» ۳ و لروی آیواس، منشی کل شورای بین المللی بهائی و مسئول ارتباط بهائیت با دولتمردان اسرائیل، نیز در گزارشی پرآب و تاب، این خبر را بازتاب داد. به نوشتهِ او: رئیس جمهور اسرائیل، «هنگام تودیع، از مهمان نوازی و محبتی که از طرف حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] ابراز شده بود، اظهار تشکر و امتنان نموده، در ضمن تقدیر از اقدامات و مجهودات بهائیان در کشور اسرائیل، ادعیه قلبیه خود را برای موفقیت جامعه بهائی در اسرائیل و سراسر جهان ابراز داشتند»!۴

دیدار یادشده، در مطبوعات اسرائیل (نظیر روزنامهِ جروزالم پست) نیز انعکاس داده شد.۵ در گزارش آن روزنامه بخشهای دیگری از مذاکرات شوقی و رئیس رژیم صهیونیستی (افزون بر مطالب مندرج در گزارش آیواس) درج شده که میزان صمیمیت و اعتماد متقابل آن دو به یکدیگر را بهتر ترسیم می کند: «در این ملاقات، رئیس جمهور

و ولی امر بهائی راجع به تأثیر دیانت در جامعه بشری با یکدیگر صحبت نمودند و حضرت شوقی ربانی اظهار فرمودند: امید است مرکز جهانی بهائی در اسرائیل بتواند در ترقی و تعالی مملکت و سعادت اهالی مستمراً متزایداً مؤ ثر واقع شود و نیز به این نکته اشاره فرمودند که از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت و بلدیه [= شهرداری] حیفا داشته اند».۶

ضمناً چون دیدار رئیس جمهور اسرائیل از مرکز بهائیان و قبور سران آن با آغاز دومین سال «جهاد روحانی» بهائیان همزمان شده بود، به همین دلیل شورای بین المللی بهائی در روز ۲۷ آوریل (یک روز پس از دیدار رئیس رژیم صهیونیستی) این تقارن را به فال نیک! گرفته و می گوید: سال دوم جهاد روحانی با تشرف رئیس جمهور محترم دولت اسرائیل به مقام مقدس اعلی [= قبر علی محمد باب] ... به مبارکی و میمنت آغاز گردید.۷

این ملاقاتها و بحث و تبادل نظرها آنقدر در سطوح بالا ادامه یافت که هماهنگی و همدلی گسترده ای را در اهداف دو طرف موجب شد به همین دلیل هیأت بین المللی بهائی در حیفا تصریح می کند که: «هر قدر اشخاص در دوائر دولتی [در اسرائیل] مقامشان بالاتر است، حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر [= بهائیت] بیشتر است به همین طریق، مقامات عالیه در انجام امور، نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمک مضایقه نمی کنند.» ۸

این حسن روابط و دید و بازدیدهای متقابل باعث سرور فراوان بهائیان شده و آنان را چنان از مشاهدهِ قدرت پوشالی رژیم صهیونیستی سرمست ساخته بود که بی محابا به حمایت از آن رژیم در نشریات

بهائیان می پرداختند، که به عنوان نمونه می توان به مقالهِ باهر فرقانی در مجلهِ آهنگ بدیع (سال ۱۳۴۰، ش ۵، ص ۱۳۸) اشاره کرد.

دیدارهای سران رژیم صهیونیستی و بهائی که نقش مهمی در تسهیل و گسترش فعالیتهای فرقه بازی می کند، به همین محدود نشد و ده سال بعد در روز ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ ژالمان شازار رئیس جمهور بعدی اسرائیل نیز در راس هیئتی از مرکز بهائیان در حیفا دیدار کرد. مشروح این دیدار و تعابیری که بهائیان برای گزارش آن انتخاب کرده اند، میزان علائق طرفین به یکدیگر را نشان می دهد. شرح این ملاقات به نقل از نشریه رسمی بهائیان ایران خواندنی است:

«حضرت ژالمان شازار رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق خانمشان و شهردار حیفا و خانمش و جمعی دیگر از اولیای امور کشور اسرائیل در تاریخ هفتم آوریل ۱۹۶۴ از مرکز عالم بهائی به طور رسمی دیدن کردند. حضرت رئیس جمهور و همراهان از طرف اعضای بیت العدل «استقبال شده... و به این مناسبت حضرت رئیس جمهور تحیات و ادعیه خالصانه خود را برای عموم احبا [= بهائیان] در سراسر عالم ابلاغ نمودند و چندی بعد به یادبود این دیدار یک آلبوم عکس... به مشارالیه هدیه گردید... حضرت رئیس جمهور پس از دریافت این هدیه در ضمن نامه ای، تشکرات قلبی خود را اظهار و مجدداً پیام دوستی و حسن نیت خود را برای جامعه جهانی بهائی فرستاده اند».۹

در کنار این دیدارهای رسمی، بهائیان نیز به طور مرتب به دیدار صهیونیستها شتافته و گزارش لحظه به لحظه از تحولات امور را به آنان ارائه می کردند. فی المثل سال ۱۳۴۷ اندکی قبل از جنگ اعراب و اسرائیل و اشغال بخش وسیعی

از سـرزمینهای اسـلامی در جریـان دومین دوره انتخاب کادر مرکزی بهائیان جهان که به بیت العـدل موسوم است و هر ۵ سال یـک بـار در اسـرائیل و بـا حضور نماینـدگان بهائیـان سراسـر جهان برگزار می شود در روز سوم همایش، درست هنگام اعلام اسامی اعضای جدیـد کادر مرکزی بهائیان جهان، یکی از سـران بهائیت به نام اولینگا و چنـد نفر دیگر از سـران فرقه به دیـدار رئیس جمهور اسرائیل لوی اشکول می روند که این امر از اهمیت این انتخابات برای رهبران اسرائیل حکایت می کند.۱۰

رادیو اسـرائیل گزارش این اجلاس بهائیان را به شـکلی وسـیع، هم در بخش عبری و هم به سایر زبانها (من جمله عربی) پخش کرد و مطبوعات معروف اسرائیل همچون جروزالم پست نیز شرح مفصلی پیرامون اهداف این نشست را چاپ کردند.۱۱

در اینجـا بی منـاسب نیست که به جلوه هـای دیگری از روابط فرقه و صـهیونیسم که همـدلی و همسویی دو طرف را در مقابل یکـدیگر نشان می دهـد، بپردازیم، ازجمله این تعاملات، حضور اعضای هیئت نماینـدگی اسـرائیل در سایر کشورها در مجامع مختلف بهائی است که در زیر بعضی از موارد آن را به نقل از نشریات بهائیت ذکر می کنیم:

۱. هنگـامی که شوقی افنـدی آخرین رهبر بهائیان در لنـدن از دنیا رفت و قرار شـد در همان شـهر دفن شود، دولت اسـرائیل به سفارت خود در انگلستان دستور داد در این مراسم حضور فعالانه داشته باشد. لذا در غیاب سفیر کبیر اسرائیل در لندن، کاردار سفارت به نام «گیرشون اولر» در مراسم تشییع شرکت جست.۱۲

به نوشته منابع بهائی در طول مراسم تشییع و تدفین، کاردار اسرائیل همچون یک صاحب عزا با قدم آهسته و گردنی خمیده، پا به پای

سران بهائیت حضور داشت و از چهره اش غم و تأثر می بارید.۱۳

۲. به گزارش نشریه رسمی بهائیان ایران، در ماه جولای سال ۱۹۶۰ (تیرماه ۱۳۳۹) تعداد ۱۷ هزار نفر از ساختمان بهائیان در امریکا بازدید کردند. در این گزارش به عنوان چهره های سرشناس بازدیدکننده از موشه انتریونی ساکن اسرائیل و نماینده دولت اسرائیل برای شرکت در یک کمیته اداری نیز نام برده می شود تا شاید اسباب تجدید روحیه برای بهائیان سرخورده و مأیوس باشد.۱۴

۳. بهائیان امریکا برای غرس نوعی گل سرخ به نام ماریان آندرسون در محوطه ساختمان مرکزی خود در آن کشور مراسمی برگزار کردند، در این مراسم جمعی از شخصیتها، از جمله ژنرال کنسول اسرائیل حضور داشت و به ایراد سخن نیز پرداخت: «آقای «جاکوب بارمور» ژنرال کنسول اسرائیل در ضمن بیانات خود آرزو کرد که گل سرخ ماریان آندرسون به زودی در مقامات مقدسه بهائی در جبل کرمل نیز که شهرت جهانی یافته اند، غرس شود».۱۵

۴. در اردی بهشت ۱۳۴۲ اجلاس تعیین کادر مرکزی بهائیان جهان در حیفا برگزار شد. در این مراسم کلیه حاضران به مناسبت فوت رئیس جمهور اسرائیل اسحاق بن زاوی یک دقیقه سکوت کردند و پیام تسلیت فرستادند. نشریه جروزالم پست همچنین تسلیت مربوطه را نیز درج کرده است.۱۶

پی نوشت ها:

۱. متن کامل خبر در اخبار امری امریکا، ش ۲۴۵ و ترجمه آن توسط ذکرالله خادم در اخبار امری ایران درج شده است ۲. اخبار امری، سال ۱۳۳۳، ش ۳ (تیرماه)، صص ۸-۹ ۳. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱-۲ (اردیبهشت خرداد)، صفحات اولیه ۴. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳ (تیرماه)، صص ۸-۹ ۵. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱ و ۲

(اردیبهشت خرداد)، ص ۱۵ ۶. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱ و ۲ (اردیبهشت خرداد)، ص ۱۵ ۷. همان، اردیبهشت خرداد، ۱۳۳۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۶ ۸. همان، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور) ۹. همان، آبان ۱۳۴۳، ش ۸، صص ۴۰۵–۴۰۶ ۱۰. همان، خرداد ۱۳۴۷، ش ۳، ص ۱۳۷ و آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۱ و ۲، ص ۸ ۱۱. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۱ و ۲، ص ۱۳ ۱۲. همان، سال ۱۳۳۹، ش ۸–۱۰، ص ۲۶۳ ۱۳. همان، سال ۱۳۳۹، ش ۸ تا ۱۰، ص ۲۶۸ ۱۴. اخبار امری، سال ۱۳۴۰، ش ۳ و ۴، ص ۱۷۸ ۱۵. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۴، ش ۲، ص ۱۶۶۰. اخبار امری، ۱۳۴۲، ش ۸ و ۹، (آبان آذر)، ص ۵۰۵.

بهائیت و صهیونیسم

بهائیت و صهیونیسم

پیوند دیرین

روابط سران بهائیت با صهیونیسم، سابقه ای درازتر از عمر «رژیم اسرائیل» دارد.

می دانیم که اسرائیل یکباره در سال ۱۹۴۸ به وجود نیامد بلکه مقدمات انجام آن از دهها سال قبل توسط صهیونیستها و با همکاری بریتانیا فراهم شده بود. چنانکه وقتی هرتزل (تئوریسین صهیونیسم) در اواخر قرن ۱۹ کتاب «یک دولت یهودی» را نوشت، گفت: من دولت یهودی را پی افکندم! و بویژه اندیشهِ تأسیس دولت یهود در فلسطین، و سوق یهودیان جهان به آنجا، دست کم از همان قرن ۱۹ ذهن دانشوران صهیون را به خود مشغول، و برای تحقق آن، به تکاپو واداشته بود که نمونه ای از آن را در نقش خاندان جهود / سرمایه دار «روچیلد» (شاخهِ فرانسه و لندن) و عناصری نظیر دیسرائیلی در خرید سهام کانال سوئز، می بینیم که جای شرحش اینجا نیست.

با توجه به این سوابق، بسیار معنی دار است که می بینیم

حسینعلی بهاء (مؤ سس بهائیت، زندانی عکای فلسطین، و متوفی ۱۳۰۹ق) مژدهِ تجمع و عزت یابی یهودیان در ارض موعود را مطرح می سازد، به طوری که دهها سال بعد، بشارتهای او به تأسیس اسرائیل (با زمینه چینی اتباع او) در مطبوعات غربی (نظیر ایتالیا) منعکس می شود.۱

نیز عباس افندی (متوفی آذر ۱۳۰۰ش / نوامبر ۱۹۲۱) که دست کم از آغاز قرن ۲۰، در اثر ملاقات با سران صهیونیسم (همچون بن زوی) از طرحهای نهان و آشکار صهیونیسم جهانی نسبت به فلسطین بی خبر نبود، در ۱۹۰۷ برای حبیب مؤ ید (که به گفتهِ استاد شهبازی: به یکی از خاندانهای یهودی بهائی شده تعلق داشت) تشکیل اسرائیل را این گونه پیشگویی می کند: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی باز گشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می شود... و تمامی این اراضی بایر آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می شود و تردیدی در آن نیست».۲

بن زوی (از فعالان صهیونیسم، و رئیس جمهور بعدی اسرائیل) خود به ملاقاتش (همراه همسر خویش) با عباس افندی تصریح دارد۳ و تاریخ این دیدار را نیز در سالهای ۱۹۰۹۴۱۹۱۰ یعنی حدود ۴۰ سال قبل از تأسیس اسرائیل (۱۹۴۸م) می داند، که نشانگر عمق استراتژیک روابط بین سران بهائیت و صهیونیستها است. شواهد تاریخی همچنین از ارتباط سران فرقه با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایه گذاران اصلی در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، حکایت دارد. شاهد این مطلب، سخن خود عباس افندی به حبیب مؤ ید است

که می گوید: «مستر روچلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش درآورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود...».۵

پی نوشت ها:

۱. آهنگ بدیع، نشریهِ جوانان بهائی ایران، سال ۱۳۴۷، ش ۷ و ۸، ص ۲۰۹ ۲. خاطرات حبیب. ص ۲۰؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۰، ش ۳، ص ۵۳ ۳. اخبار امری (نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران)، تیر ۱۳۳۳، ش ۳، صص ۸-۹ ۴. همان، بهمن اسفند ۱۳۴۰، ش ۱۱-۱۲، صص ۶۲۰-۶۲۱ ۵. خاطرات حبیب، ص ۲۳۹. برای توضیح بیشتر ر.ک، مقالهِ «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران»، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، سال ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲.

حضور در انجمنهای ماسونی و شبه ماسونی

حضور در انجمنهای ماسونی و شبه ماسونی

علی رجبی

با دستگیری و اعدام باب و وقوع حوادث خونین در ایران (در خلال سالهای ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ق) نظیر ترور آیت الله شهید ثالث و آشوب در نقاط مختلف ایران (مازندران، زنجان و نیریز) مقارن با سالهای نخست سلطنت ناصرالدین شاه، اوضاع کشور بسیار آشفته شد و حمایت پنهان و آشکار بیگانگان از عناصر شورشی، بر پیچیدگی اوضاع افزود. اما اقدامات قاطع امیرکبیر در سرکوب غائله، عرصه را بر آنها تنگ کرد و توانست موج ناآرامی های ناشی از شورش مسلحانه بابیان را مهار کند. اتباع باب که بعد از اعدام او بر سر جانشینی دچار درگیریهایی شده بودند در ۱۲۶۸ق ناصرالدین شاه را با هماهنگی برخی از سران حکومت نظیر میرزا آقاخان نوری ترور کردند که البته به جایی نرسید و توطئه گران (از جمله حسینعلی بهاء) دستگیر شدند. حمایت جدی سفارت روسیه و شخص سفیر، پرنس دالگوروکی، از بهاء باعث شد که او همچون یک تحت الحمایه روس از زندان و اعدام نجات یافته و در ۱۲۶۹ تحت الحفظ به بغداد منتقل شود. بهاء با همکاری برادرش (یحیی صبح ازل) که او نیز خود را به بغداد رسانده بود موفق

شد بابیان را گرد خود جمع کند و به فعالیتهای سوء خویش ادامه دهد. در فاصله ۱۲۷۰۱۲۸۰ق اتفاقات مهمی در ایران رخ داد که از جمله آنها می توان به واقعه تجزیه هرات و افغانستان از ایران، تأسیس فراموشخانه فراماسونری ملکم خان و انحلال آن، ورود مانکجی لیمجی هاتریا (رئیس سازمان اطلاعاتی انگلیس در ایران) به کشورمان در ۱۲۷۰ق و ملاقاتش در ۱۲۸۰ق با حسینعلی بهاء در بغداد اشاره کرد.

با سرخوردگی بابیان از عدم موفقیت در سرنگونی قاجاریه و آشنایی آنها با افکار و تحرکات اعضای محفل فرهنگی مانکجی نظیر شاهزاده جلال الدین میرزا، آخوندزاده، میرزا ملکم خان، میرزا حسین خان سپهسالار و...، تغییراتی در روش فکری ایشان به وجود آمد و آنها با افکار ماسونی و لیبرالی آشنا شدند. بابیان در ادرنه با افکار آخوندزاده (یعنی همان بالگونیک فتحعلی آخوندوف: دستیار نایب السلطنه روسیه در قفقاز اشغالی، و یکی از مروجین فراماسونری در ایران) آشنا شدند. آنان با دیدن مکاتیب جلال الدوله و کمال الدوله اثر آخوندوف پی بردند غیر از دعاوی باب، حرفهای دیگری نیز از جمله افکار ضددینی آخوندوف و ملکم وجود دارد که در ایران رواج یافته است. نفوذ سپهسالار و ملکم در حلقه اطرافیان ناصرالدین شاه به آنان آموخت که اگر راه شورش مسلحانه مسدود است، از راه دیگر هم می توان به مقصود رسید.

آنان با تدوین کتاب «تاریخ جدید» که صورت اصلاح شده «تاریخ قدیم» بابیان بود واژه های تند بر ضد شاه قاجار و برخی عوامل حکومت را حذف یا تعدیل کردند و در عوض، همصدا با امثال آخوندوف، حملات پیشین خود به روحانیت را شدت بخشیدند. آنها با استفاده از روش ملکم و آخوندزاده،

دست به تألیف رساله های جدیدی مانند مقاله سیاح یا رسالات دیگری به تقلید از روش رساله «شیخ و رفیق» زدند. ملکم خان مؤ سس فراموشخانه در ایران با حسینعلی بهاء ارتباطاتی داشت. بر طبق گزارش رکن الدوله به امین السلطان در ۱۳۰۸ق، ملکم در عکا با بهاء دیدار و مذاکره داشته است.۱ عباس افندی نیز بعدها طی نوشته ای تلویحاً از زحمات ملکم تقدیر و از اینکه دوستانش حق او را پاس نداشتند اظهار تأسف می کند.۲

ارتباط بهاء با مانکجی، که یکی از مهمترین پلهای ارتباط بین بهائیان با فراماسونها و دولت بریتانیا بود، بسیار مهم است. جایگاه سیاسی / اطلاعاتی مانکجی در تحولات ایران، عضویتش در لژهای ماسونی هندوستان و راه اندازی فراموشخانه توسط و به تشویق اعضای محفل او در ایران و حضور برخی از بابیان در این سازمان مخفی و فوق سری جاسوسی، حکایت از تجمع همه براندازان فعال، در تشکیلاتی مخفی می کرد که مبارزه با ادیان وحیانی و نفوذ در شئون سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ملتهای مسلمان را با ادبیاتی جدید و نوین مبتنی بر اومانیسم، وحدت عالم انسانی، حکومت واحده بشری و... تعقیب می کردند. نقش مانکجی در تدوین تاریخ باب و بهاء و اشتغال بهائیان در تجارتخانه او، ارتباط سران بهائیت را با مانکجی، چهره شاخص فراماسونری در ایران، ثابت می کند. (ایام: بحث راجع به مانکجی و روابط او با بهائیان، قبلا در مقاله ای جداگانه گذشت).

حضور تعدادی از بابیان در انجمنهای مخفی در کنار چهره های شاخص فراماسونری و عضویت تعدادی از آنها در فراموشخانه ملکم و لژ بیداری در دوره قاجار و در آستانه مشروطه، حکایت از همنوایی این دو جریان با هم دارد. حبیب

ثـابت از چهره هـای مطرح بهـائیت، در کتـابچه ای تحت عنـوان سـجن اعظم سـخنی دارد که درخور تعمق و پیگیری است. او مدعی است که اکثریت اعضای انجمنی که قبل از طلوع آفتاب در دوره مشـروطه تشـکیل می شد از بابیها تشکیل می شدند.۳ احتمالاًـ منظور او انجمن بین الطلوعین است که افرادی نظیر ابراهیم حکیمی، ملـک المتکلمین، سـید جمـال واعظ، اردشـیرجی و... عضو آن بودند.

حضور جدی بابیان در لژهای ماسونی و انجمنهای مخفی شبه ماسونی حکایت از ارتباط عمیق شاخه ازلی بابیت با فراماسونری دارد. حضور افرادی نظیر یحیی دولت آبادی، علی محمد دولت آبادی، سید جمال واعظ اصفهانی، ملک المتکلمین و... در لژ بیـداری مؤ یـد این نظر است. یکی دیگر از بهائیانی که عضو فراماسونری و دارای درجه ۳۳ فراماسونری بود، علیقلی خان نبیل الـدوله بـود کـه در لژهـای آمریکـا عضـویت داشـت. وی جایگـاهی ویژه در نزد بهائیـان داشت و مـدتی در سـفارت ایران در واشـنگتن مشغول کار بود. تعلق خاطر سران بهائیت به فراماسونری، با سفرهای عباس افندی به اروپا و آمریکا جلوه آشکارتری به خـود گرفت. حضور رهـبر بهائیـان (سـر عبـاس افنـدی) در لژهـای مـاسونی آمریکـا و ایراد سـخنرانی در لژهـای مـاسونی و انجمنهای شبه ماسونی تئوسوفی۴، گواهی دیگر بر وجوه و اهـداف مشترک این دو فرقه است. این امر در عملکرد سایر بهائیان نیز مشاهده می شود، که ذیلاً به اختصار به مواردی از آن اشاره می کنیم:

ابوالفضل گلپایگانی، از یاران عباس افنـدی و از نویسـندگان بهائی، در سـفر به آمریکا در مجامع فراماسونری حاضـر شـد و به ایراد سخنرانی پرداخت.۵ میرزا محمدرضا شـیرازی معروف به پروفسور شیرازی، عضو انجمن تئوسوفی هندوستان، در ۱۹۱۴ با عباس افندی در فلسطین ملاقات کرد و شرح ملاقات و

گفتگویش را در بازگشت برای اعضای انجمن تشریح کرد.۶ روحیه ماکسول (بیوه شوقی افندی سومین رهبر بهائیان) در سفر به برزیل از سوی جمعیتهای وابسته به فراماسونری لاینز، روتاری و تسلیح اخلاقی مورد استقبال واقع شد۷ و با اعضای روتاری و لاینز ملاقات نمود.۸

علی اکبر فروتن (از سران شاخص و فعال بهائیت) به عنوان نماینده بیت العدل در سفر به هنگ کنگ در کلوپ روتاری حاضر و سخنرانی کرد.۹ اولینگا از دیگر سران بهائیت در سفر به جامائیکا در باشگاه لاینز سخن گفت.۱۰ بهائیان می کوشیدند اعضای فراماسونری و تئوسوفی را به بهائیت جذب کنند، از جمله «هارلان اوبر» موفق شد دکتر هرمان گروسمن عضو مجمع تئوسونی را به عضویت بهائیت درآورد.۱۱ بهائیان شهر ساورک برزیل نیز آثار بهائی را در کلوپهای روتاری و لاینز پخش می کردند.۱۲ در سفر جمعی از بهائیان به آفریقا، آنان در کلوپ روتاری شهر آروشا حضور یافته و با اعضاء [درباره بهائیت] صحبت کردند.۱۳ در ۱۳۳۲ بهائیان جشن صد سالگی فرقه خود را در اقدامی معنادار در سالن بزرگ لژ فراماسونری آمریکا به نام «معبد مدینه» برگزار کردند.۱۴ مجله روتاری اسرائیل به مناسبت صدمین سال تأسیس خود پشت جلد مجله، عکس حسینعلی نوری را چاپ کرد و قسمتی از آثار او را نیز در مجله درج نمود.۱۵

در سالهای نهضت ملی شدن نفت، شاهد تشکیل لژ همایون در ایران هستیم که یکی از کارکردهای اصلی آن مقابله با نهضت ضد استعماری نفت، و جاسوسی برای انگلیس بود. یکی از اعضای این لژ دکتر ذبیح قربان از اعضای فرقه بهائیت بود که نفوذ فراوانی در شیراز داشت. او رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز و عضو

مؤ سس لژ دیگری به نام حافظ نیز بود.۱۶ قربان در رژیم پهلوی، تا ریاست دانشگاه شیراز نیز بالا رفت. او دارای پنجاه سمت رسمی و غیررسمی در کشور بود. وابستگی وی به بریتانیا به قدری آشکار بود که مردم شیراز هنگامی که کنسولگری انگلیس در شیراز مدتی تعطیل شد می گفتند: احمق آن کس است که با بودن قربان از تعطیل کنسول خانه خوشحال شود!۱۷ ذبیح قربان با همکاری مستر شارپ انگلیسی (کشیش کلیسای شمعون غیور شیراز) آرم دانشگاه شیراز را با استفاده از علائم مسیحیت صهیونیستی (سپر عیسویان در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان) سفارش داد که استاد محیط طباطبایی از آن پرده برداشت.۱۸

امیرعباس هویدا، بهائی دیگری است که به عضویت لژهای ماسونی درآمد و بیش از ۱۳ سال نخست وزیری رژیم پهلوی را عهده دار بود. جد و پدرش از بهائیان مشهور بودند (جدش محرم راز بهاء و عباس افندی بود). هویدا نیز در لژ فروغی عضویت داشت.۱۹ در دوره نخست وزیری او بهائیت توانست ارکان دولت و نظام را در چنگ خود گیرد و عضو لژ بزرگ ایران و موقعیت خود را تقویت کند. منصور روحانی، عضو کابینه هویدا، و وزیر آب و برق و کشاورزی و منابع طبیعی، دیگر بهائی ماسن آن روزگار بود. او عضو لژهای مولوی، سعدی و مشعل بود و در کلوپ روتاری نیز عضویت داشت.۲۰ همچنین، دارای رابطه نامشروع با وقیحترین خواننده زن عصر پهلوی (عهدیه) بود، که از بازگو کردن اسناد تکان دهنده آن شرم داریم. منوچهر تسلیمی، دیگر بهائی فراماسون و عضو لژ ابن سینا بود که در آن لژ به مقام سرپرست اول و قائم مقام استاد اعظم رسید. وی،که در

۱۳۳۹ دبیر لژ مولوی نیز شد، در کابینه هویدا عهده دار وزارت بازرگانی و اطلاعات بود. عباس آرام وزیر خارجه کابینه، دیگر بهائی فراماسون دستگاه پهلوی بود که در لژ ستاره سحر عضویت داشت.۲۱ این موارد، شمه ای از ارتباط بهائیت و فراماسونری در ایران بود که به آن پرداختیم.

ارتباط سران بهائیت با فراماسونری در جهان، موضوعی است که تحقیق و تعمق بیشتری می طلبد. فراماسونری و بهائیت در ایران و جهان اسلام، دارای اهداف مشترک بوده و از منشاء مشترکی نیز حمایت می شوند. خاستگاه اصلی فراماسونری، اندیشه های

(در گوهر) صهیونیستی و آرمان های صلیب صهیون و به اصطلاح رایج: مسیحیت صهیونیستی است. از سوی دیگر، پیوند عمیق سران بهائیت با صهیونیسم و خدمات آنان به مسیحیت صهیونیستی، باعث نزدیکی این دو جریان به یکدیگر شده است. استعمار می کوشد از این دو، به مثابه ابزاری جهت شکستن اقتدار و صلابت فرهنگی جهان اسلام، و نفوذ در ارکان حکومتهای سرزمینهای اسلامی، سود جوید واقعیت تلخی که، مقابله با آن، هوشیاری نخبگان سیاسی و فرهنگی جهان اسلام را طلب می کند.

پی نوشت ها

۱. ابراهیم صفایی، پنجاه نامه تاریخی، دوران قاجاریه، ص ۱۲۱ ۲. مائده های آسمانی، ۹/۱۴۴ ۳. اسناد مؤ سسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد حبیب ثابت ۴. آهنگ بدیع، سال سوم، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۱۶ ۵. آهنگ بدیع، سال هشتم، ش ۶ و ۷، ص ۱۲۸ ۶. آهنگ بدیع، س ۲۱، ش ۷ و ۸، ص ۲۰۸ ۷. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۳، صص ۱۸۶–۱۸۷ ۸. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۴۷ ۹. اخبار امری، سال ۱۳۵۶، ش ۲، ص ۷۷ ۱۰. اخبار امری، سال

۱۳۴۹، ش ۱۲، صص ۳۳۲-۳۳۳ ۱۱. آهنگ بدیع، سال ۱۸(۱۳۴۲)، ش ۱، ص ۲۷ ۱۲. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۵۷ ۱۳. اخبار امری، سال ۱۳۵۳، ش ۶، صص ۱۷۶-۱۷۷ ۱۴. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۱۴ ۱۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۱ ۱۶. رائین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، ص ۳۸۰ ۱۷. همان، ص ۳۸۵ ۱۸. همان، ص ۳۸۵ ۱۹. رائین، همان، ص ۶۸۰ ۲۰. همان، ص ۳۷۵ و اسناد مؤ سسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۲۱. رائین، ج ۳، ص ۵۲۷.

شادی از پیروزی تل آویو

شادی از پیروزی تل آویو

تقی صوفی نیارکی

الف) جنگ شش روزه: در ژوئن ۱۹۶۷ (خرداد ۱۳۴۶) با حملهِ سریع و سنگین ارتش اسرائیل سومین جنگ میان اعراب و اسرائیل درگرفت که با حمایت دول امپریالیستی، به شکست ارتشهای عربی منجر شد و بخش وسیعی از اراضی اسلامی همچون صحرای سینا، ارتفاعات جولان، کرانه باختری رود اردن و قدس به اشغال صهیونیستها درآمد.

بهائیان در خلال این جنگ برخلاف شعارشان مبنی بر «صلح جهانی»، به جای محکوم کردن صهیونیستها به عنوان «آغازگر جنگ و متجاوز»، در کنار ارتش اسرائیل قرار گرفتند و همه گونه حمایت را از صهیونیستها به عمل آوردند و از آن جمله به گزارش ساواک در تاریخ ۱۰/۵/۴۶ مبلغی در حدود ۱۲۰ میلیون تومان (که آن موقع رقم بسیار هنگفتی بود) به وسیله بهائیان ایران جمع آوری گردید که به ظاهر برای بیت العدل در حیفا ارسال شود «ولی منظور اصلی آنها از ارسال این مبلغ، کمک به ارتش اسرائیل می باشد.» ساواک در ادامه می افزاید: «مقدار قابل ملاحظه ای از این پول به وسیله حبیب ثابت تعهد و پرداخت

شده است.» ۱

ب) نبرد رمضـان: در اکتبر سـال ۱۹۷۳ که مقـارن بـا مـاه مبارک رمضان بود، ارتش کشورهای اسـلامی در عملیاتی برق آسـا همچون صاعقه بر صهیونیسـتها فرود آمدنـد، تا اراضـی خود را باز پس گیرند. نیروهای مصـری در مدتی کوتاه از کانال سوئز عبور کردند و دیوار عظیم بارلو را که از سوی صهیونیسـتها تسخیر ناپذیر خوانده می شد، پشت سر گذاردند. در سایر جبهه ها نیز سوریه و اردن صهیونیسـتها را گوشـمالی دادند و برای نخستین بار افسانهِ شـکست ناپذیری ارتش اسـرائیل را باطل ساختند. در این اوضاع، نشـریات بهائیان به تکاپو افتادند و علیه جنگ و ویرانی! به مبارزه برخاستند. آنان که در طول جنگ سال ۱۹۶۷ سکوت اختیار کرده بودند، این بار به قلمفرسایی پرداختند و در سـر مقاله نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران با عنوان: «نزاع و جدال منفور درگاه کبریاست» چنین نوشتند:

بشـر غافـل خیلی زود اثرات شدیـد جنگهـای گذشـته را از نظر دور داشـته و تحت عناوین مختلفه به بهانه جویی پرداخته و می کوشـد تـا برای اطفـای آتش اغراض خویش، دوبـاره هوا را مسـموم سازد و ابناء نوع خود را به دیار نیستی و هلاکت رهسـپار نماید.

و در ادامه مقاله، فصل مشبعی در مذمت جنگ سخن گفتند.۲

بهائیان چنان از شـکست صهیونیسـتها سـرخورده و ناراحت شده بودند که حتی مجله ورقا، نشریه ویژه نونهالان بهائی، را نیز از مویه های خویش بی نصـیب نگذاشـتند و در شماره آبان ۵۲ (اولین شـماره پس از جنـگ) در مقـاله ای مفصل که ظاهراً یک دختر بچه بهائی به نام سویدا معانی (از بهائیان ایرانی تبار ساکن اسـرائیل) فرسـتاده است، شدیداً برای خانواده های صهیونیست که فرزندانشان را به میدانهای جنگ

فرستاده اند، نوحه سرایی کرد و با استفاده از عبارات عاطفی کوشیدند احساسات اطفال بهائی را به نفع صهیونیستها تحریک کند و این کودکان را از ابتدا با محبت صهیونیستها و کینهِ مسلمانان پرورش دهد. در بخشی از این مقاله می خوانیم:

در این چند روزهِ جنگ، وضع مردم خیلی رقت بار بود، مادرها و بچه هایشان نگران و پریشان، منتظر وصول اخبار جنگ بودند... وقتی خبر قتل کشته شدگان و شمارهِ آنها منتشر می گردید، اشکها سرازیر می شد و همگی داغدار بودند... و غروبها که مادران دست فرزندانشان را گرفته تنهایی به گردش می رفتند، حالت محزونی از چهره همگی نمودار بود.۳

ممنوعیت بهائیت در سال ۱۹۶۲ در مصر توسط جمال عبدالناصر

دقیقاً به خاطر همین همسویی و همدلی میان صهیونیستها و بهائیان، و تلاش عناصر بهائی در کسب اطلاعات در کشورهای اسلامی، بود که مسلمانان به این فرقه حساس شدند و اقدامات زیر را سامان دادند:

۱. در سال ۱۹۶۰ در خلال مجمع عمومی مؤ تمر اسلامی بیت المقدس، یکی از شرکت کنندگان ایرانی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل سخن گفت که البته کشورهای عربی مسئله را جدی نگرفتند.

۲. پس از شکستهای سنگین اعراب از اسرائیل و روشن شدن نقش بهائیان در کشورهای اسلامی مبنی بر کسب اطلاعات به نفع رژیم صهیونیستی، اتحادیه عرب در برابر این فرقه موضعگیری کرد و موضوع بهائیت در دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» قرار گرفت. این دفتر مأموریت داشت که تمام شرکتها و مجتمعهای صنعتی و اقتصادی خارجی را که با اسرائیل منافع مشترک دارند شناسایی و نام آنها را برای تحریم در اختیار کشورهای عربی قرار دهد.

خبرگزاری رویتر در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ از دمشق به، نقل

از محمد محجوب مسئول دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، اعلام کرد که در کنفرانس ماه آینده، مبارزه با گروه بهائی از سوی این دفتر به طور جدی بررسی خواهد شد و به طور رسمی این فرقه را یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم خواند.۴ همین مضمون را خبرگزاری خاورمیانه، همان روز به نقل از محجوب مخابره کرد.

کنفرانس مزبور روز ۲۳ فوریه در قاهره برگزار شد و تصمیمات آن، در ۲۵ فوریه منتشر شد. اجلاس مزبور پیرامون بهائیت تصمیم مهم زیر را اتخاذ کرد:

و قرر المکتب ایضاً فرض حظر علی نشاط البهائیین فی الدول العربیه و اغلال محافلهم بعد ان ثبت ان الصهیونیه تستر ورائهم.۵

یعنی: همچنین دفتر [تحریم اعراب علیه اسرائیل] مقرر داشت که دولتهای عربی باید از تحرکات بهائیها و تشکیل محافل آنها شدیداً جلوگیری کنند زیرا [برای اعضا مسلم شد که] صهیونیسم پشت آنان پنهان شده است.

ج) مجمع الفقه الاسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی بالاترین مرجع دینی در جهان اسلام است که فقهای ۵۷ کشور اسلامی از تمامی مذاهب و فرق حتی وهابیت در آن عضویت دارند. این مجمع در جلسات ۱۸ تا ۲۳ بهمن ۱۳۶۶/ ۶ تا ۱۱ فوریهِ ۱۹۸۸ خود طی مصوبه ای، «ادعای رسالت بهاءاللّه و نزول وحی بر وی» و دیگر معتقدات بهائیان را مصداق «انکار ضروریات دین» شمرد.۶در ۲۶ ژانویه ۱۹۸۷ مطابق با ۲۹ جمادی الاول ۱۴۰۷ نیز قطعنامه ای به امضای فقهای شیعه و سنی عضو مجمع منتشر کرد که بهائیان را به اجماع مسلمانان، کافر و خارج از دین اسلام شمرده و خواستار برخورد مقتضی با آنان از سوی دولتها و ملتهای اسلامی می شد.۷

پی نوشت ها:

۱. جواد منصوری، تاریخ قیام

۱۵ خرداد بـه روایت اسـناد، ج ۱، ص ۳۳۲ و سـند ۹۶/۲ ۲. اخبـار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۱۳، سـخن ماه (نزاع و جـدال منفور درگاه کبریاست)، صص ۳۷۷–۳۸۰ ۳. ورقا، نشریه نونهالان بهائی ایران، سال ۱۳۵۲، ش ۸ (آبان)، صص ۲۰–۲۲ ۴. محمدرضا نصوری، پیونـد و همکـاری متقابل بهائیت و صـهیونیسم. منـدرج در: فصـلنامه انتظار موعود، ش ۱۸، ص ۲۴۷ به نقـل از بولتن خـبری سازمـان رادیو تلویزیون ملی ایران، دفـتر مرکزی. خبر ۲۳۲، ۲۱ دی ۱۳۵۳ ۵. همان ۶. مجمع فقه اسـلامی، مصوبه ها و توصـیه هـا: از دومین تـا پایـان نهمین نشـست، ترجمهِ محمـد مقـدس، قم ۱۴۱۸، صـص ۸۴–۸۵ ۷. مع مـؤ تمرات مجمع الفقه الاسلامی (المؤ تمرات الفقهیه)، محمد علی تسخیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱/۳۲۶۳۲۷.

موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله

موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله

دکتر علی اکبر ولاـیتی، محقق، نویسـنده، پزشـک و سیاسـتمدار برجسـته و صـاحب نـام معاصـر است که اهـل نظر، گذشـته از سمتهـای مهم سیاسـی، بـا آثار و تألیفات ارزشـمند وی در رشـته های مختلف آشـنایند. شـناخت و تبیین حقایق تاریخی ایران، اسلام و جهان، از جمله دغدغه ها

و دل مشـغولی های اساسی و دیرین او است که به تدوین کتب و مقالات و برگزاری کلاسها، سخنرانی ها و گفتگوهای بسیار توسط ایشان انجامیـده است و به عنوان یکی از آخرین و مهمترین آنها می توان به دوره چنـد جلـدی «پویایی فرهنگ و تمدن اسـلامی ایران» اشاره کرد که اخیراً منتشر شده است. در زیر، گفتگوی ما را با استاد پیرامون فرقه های ضاله بابیت و بهائیت می خوانیـد: جنـاب دکتر ولا یتی، با تشـکر از قبول زحمتی که جهت انجام مصاحبه فرمودیـد، اولین سؤ ال را آغاز می کنم: ما در قرن ۱۳ هجری (برابر ۱۹ میلادی) در جهان اسلام

از ایران تا شبه قاره هند شاهد پیدایش مسلکها و فرقه های خاصی هستیم که ادعاهای شگفتی دارند: ادعای نبوت و قائمیّت می کنند، دین اسلام را از اساس منسوخ می شمرند و حتی بعضاً حکم به قتل مسلمانان و سوزاندن آثار و کتب آنان می کنند، و با این کار، بین امّت اسلام انشقاق دینی، و به تبع آن، تفرقه و کشمکش اجتماعی و سیاسی و حتی نظامی پدید می آورند.

پیش از آن تاریخ، البته ما در بین مسلمان ها، اختلافات فکری و حتی سیاسی و نظامی کم نداشته ایم، ولی به نظر می رسد که این مسلکها و عناصر ایجاد کننده آن، اختلافشان با مسلمان ها، از سنخ اختلافات معمول پیشین (مثلاً چالشهای کلامی «اشاعره» و «معتزله» و امثال آن) نیست؛ بلکه اولاً با «کلّ مسلمانان» درگیری دارند، نه با گروه و مشربی خاص. ثانیاً درگیریشان جنبه «براندازی» و «نابودی» اساس اسلام را دارد. یعنی، افراد و جریانهایی هستند که نسبت به کلیت اسلام و مسلمانان، موضع منفی، آن هم بسیار خصمانه و براندازانه دارند.

بابیت و بهائیت در ایران، و قادیانی گری در هند و پاکستان، نمونه های بارز این امرند. فکر می کنید در آن برهه از تاریخ، چه اتفاقی در جهان اسلام رخ داده بود که اینگونه عناصر و مسلکهای «برانداز» از بین جوامع اسلامی سر برمی آورند و رابطه و نسبتشان با حوادث روز جهان، و مسائل و مشکلاتی که از بیرون توسط قدرتهای استکباری برای امت اسلام پیش آمده بود، چیست؟

بسم الله الرحمن الرحیم. ببینید قرن ۱۹ دوران اوج اقتدار بعضی از امپراتوریهای استعماری است که در راس آنها باید از انگلیس، روسیه و فرانسه نام برد و هر سه هم با جهان

اسلام درگیری دارند. بریتانیا یک منطقه مهم و پهناور از جهان اسلام را که شبه قاره هند (شامل بنگلادش، هند و پاکستان امروزی) باشد اشغال کرده و به افغانستان هم دست اندازی می کند. فرانسه به شمال آفریقا (از مصر تا مراکش و الجزایر) چشم طمع دوخته و کشورهایی چون الجزایر را به اشغال خود در می آورد. روسها هم ایران و آسیای مرکزی را هدف گرفته اند و می کوشند از طریق ایران و افغانستان، به هند و آبهای گرم خلیج فارس دست یابند.

تصرف قسطنطنیه، مرکز خلافت عثمانی، هم از جمله اهدافشان بود.

بله، و بخشهایی از امپراتوری عثمانی، که نبرد بین روسها و عثمانیها در کریمه، از نقاط عطف درگیری آن دو بود. یعنی، کلّ دریای سیاه، یک زمانی متعلق به مسلمان ها بود و بخشی از آن در اختیار ایران و بخش مهمیش در اختیار عثمانی قرار داشت. ولی روسها بتدریج با نیروی نظامی جلو آمدند و بخش قابل توجهی از سواحل دریای سیاه و از جمله، مهمترین آنها، شبه جزیره کریمه، را گرفتند، که بعدها استالین، مسلمان های ساکن کریمه را که تاتارهای مسلمان بودند به جاهای دیگر نظیر تاتارستان تبعید کرد.

خوب، استعمارگران (که در پی اشغال و استثمار ممالک شرقی و اسلامی بودند) در مقابل خود با یک مقاومتی در بین مردم مواجه شدند. یافتن ریشه ها و موجبات این مقاومت هم برای آنان چندان مشکل نبود. همه آنها به این نتیجه واحد رسیدند که: باورها و اعتقادات دینی اسلامی بین مسلمین، موجب چنین مقاومتی در برابر نفوذ و تجاوز استعمارگران شده است. زیرا می دیدند که چنین مقاومتی، یا چنین حدی از مقاومت، در نقاط غیرمسلمان نشین

(مثـل بخش مهمی از آفریقا و امریکای لاتین) وجود نـدارد. برای آنکه بتواننـد این مانع را که اسـلام و باورهای حیاتبخش آن باشد به طور ریشه ای و بنیادین، از سـر راهشان بردارند، دست به اقدامات گوناگون زدند، که یکی از مهمترین و خطرناکترین آنها، ایجاد اختلالات فکری و اعتقادی در ذهنیت مسلمان ها بود که از جمله، به صورت ایجاد و شکل دهی مسلکها و مذاهب ساختگی بروز یافت.

پیدا است، اگر استعمارگران بیایند با همان فرهنگ و ادبیاتی که مسلمان ها با آن آشنا و مأنوسند، یک مسلک جعلی و مذهب دروغین ایجـاد کننـد، این توطئه بیشتر نزد مسـلمان ها مقبولیت می یابـد، تا یک فراینـدی که برای مسـلمان ها غریب و ناآشـنا است. فرض بفرماییـد اگر این مهـدی هـا و پیـامبران دروغین، مثلاًـ در روسـیه یا انگلیس ظاهر می شدنـد، یعنی مثلاً میرزا علی محمـد بـاب رسـماً در هیئت یـک لرد انگلیسـی یـا کنت روسـی و فرانسوی ظاهر می شـد در حالی که، خوب، نفوذ روسـها یا انگلیسی ها در کشور خودشان خیلی بیشتر بود تا ایران و دیگر کشورهای اسلامی این به اصطلاح پیغمبر یا خدای جعلی! هیچ، کاربردی در بین مسلمان ها نداشت. یعنی مسلمان ها به عنوان اجنبی به او نگاه می کردند...

تازه در آن صورت هم، باید یک شجره نامه ایرانی و شرقی برایش دست و پا می کردند...!

بله. اما اگر اسـتعمارگران بیایند و بعضـی از افرادی را که اعتقادات صـحیح یا حتی تعادل روانی درستی ندارند چون بعضـی از این مـدعیان قرن نوزدهمی، این طور بودنـد! پیش بیاندازنـد و یک عـده مریـد برایشان جمع کننـد و بالاخره یک مـذهبی را با التقاطها و سرقتهایی از اسلام و فرهنگ اسلامی ایجاد کنند، این کار غیرممکن

و بی نتیجه نخواهد بود و لذا است که در ایران، بابیه و بهائیه را درست کردند و در هند، قادیانی ها را. و همین طور، هر قدرت استعماری هم، به قدر وسعش از این خوانی که گسترده شده بود بهره ای برد؛ هم انگلیسی ها و هم روسها. شاید پایه گذار اولیه بابیت در ایران، بیشتر، روسها باشند تا انگلیسی ها. خوب، علتش هم مشخص است. روسها در پی بلع ایران بودند و به همین منظور به قفقاز لشکر کشیدند و مردم ایران هم، در برابرشان مقاومت کردند. «رساله جهادیه» که در زمان میرزا بزرگ فراهانی (پدر قائم مقام معروف) با امضای بیش از ۱۰۰ نفر از علمای بزرگ وقت شیعه منتشر شد، مردم را به مبارزه با ارتش متجاوز روس تشویق کرد و آنان واقعاً جنگیدند و حتی در ابتدای دوره دوم جنگهای ایران و روس پیروز هم شدند، که البته به دلیل ضعف و بی کفایتی حکومت وقت، و خیانت بعضی از سرداران، دوام نیافت...

خوب، دربار تزار در جریان آن جنگ، به مقاومت «دینی» این ملت پی برد و دید مادامی که تشیع، که مذهب مبارزه با ظلم و نفی طواغیت است، با قوّت در جامعه ایران نفوذ دارد مزاحم آنها و دیگر سلطه گران زر و زور است. لذا بیش از هر چیز، هدف حمله شان را تشیع و روحانیت پاسدار آن، قراردادند و برای این امر نیز (مزوّرانه) از همین فرهنگ شیعه بهره جستند. در واقع، از بستری که موجود بود، برای اهداف شومشان استفاده کردند. بدین گونه که، مهمترین چیزی که در بین شیعه مطرح بود موضوع مهدویّت و انتظار ظهور حضرت ولی عصر عج بود و می خواستند بگویند

که: «بله! آنی که منتظرش بودید، آمد»! کاری که برای نابودی این باور حیاتبخش، از آن راحت تر نمی شود!

تصور کنید، مردم منتظرند کسی از در برسد و در رکاب او علیه ظلم و استکبار قیام کنند. یک مرتبه کسی در صحنه ظاهر شده و مدعی گردد که او همان موعود منتظر است. بعد پایش را بالاتر نهاده و ادعا کند که اصلًا دوران اسلام به پایان رسیده است! بعد هم با خواری، دستگیر و به قتل برسد و پرونده مهدویت که یاد و نام آن، خواب خوش مستکبران را برمی آشوبد برای همیشه مختومه اعلام گردد!

که البته، وجود این افراد در تاریخ اسلام، خود از جهتی، گویای «اصالت» مهدویت است، چون هیچ کس به اصطلاح، اسکناس هفت تومانی جعل نمی کند، یک اسکناس واقعی را می سازد! ضمناً به نظر می رسد که نسبت به اصل مهدویت، دو نوع حمله صورت می گیرد: ۱. حمله مستقیم به این اصل در قالب «انکار» آن، که فکر می کنم گلدزیهر (خاورشناس جهود) و دیگران همین راه را انتخاب کرده و اساساً مقوله مهدویت را چیزی ساختگی و جعلی می شمارند! ۲. حمله غیر مستقیم، که مهدویت را انکار نمی کنند، اما واقعیتش را به شکلهای مختلف تحریف می کنند و احیاناً همچون بابیت و بهائیت با ادعای اینکه مهدی آمده و رفته است، موضوع را «سالبه به انتفاء موضوع»! جلوه می دهند!

همین طور است. و می دانید که داستان مُتَمَهدیان (مهدیهای دروغین) در تاریخ اسلام، داستانی دراز است و تعداد زیادی از افراد، با ادعای مهدویت در تاریخ اسلام ظاهر شده اند، اما پس از چندی تکاپوی بی حاصل، زیر آوار تاریخ دفن گردیده اند...

بهر حال از آنچه گذشت، نتیجه

می گیریم که پیدایش مسلکهایی نظیر بابیه، بهائیه و قادیانیه در قرن نوزدهم قرن نفوذ و سلطه استکبار در جهان اسلام را عمدتاً بایستی در ربط با تلاش استعمارگران جهت سلطه بر مقدرات کشورهای شرقی و اسلامی مورد بررسی و کندوکاو قرار داد، که البته، نقصها و نارضایتی های موجود در جوامع آن روز اسلامی، در کمک غیر مستقیم به پیشبرد این جریانهای استعماری بی تأثیر نبوده است...

پیشوایان مسلک بابیت و بهائیت (هر چند دین اسلام را از اساس، منسوخ شمرده و با اصول و فروع آن مخالفند، اما به نظر می رسد که بیشترین هجمه آنها، متوجه اصل «مهدویت» در اسلام است و برنامه ریزی و سرمایه گذاری اصلی شان، معطوف به بمباران و انهدام این اصل اصیل است، و احیاناً سوء استفاده و استفاده ابزاری از آن. فکر می کنید علت حمله آنها به این اصل چیست و اصولاً ـ جایگاه اصل مهدویت در تفکر اسلامی بویژه شیعی کجاست؟ اهمیت آن چه مقدار است و این اصل، چه نقش و تأثیری را در تاریخ اسلام داشته و دارد؟

ببینید خود این فرقه ها که، از عنوان مهدویت، و در واقع از این ظرفیت، سوء استفاده کردند و آن را به صورت کاذب اشغال نمودند. خوب، با توجه به این امر، اگر بپذیرند که هنوز جایی برای انتظار حضرت صاحب عج باقی مانده که، این امر، نفی خودشان است! چون می خواهند بگویند آن شخصیتی که شما منتظرش بودید، آمده است و دیگر منتظر چه اید؟! لذا طبیعی است که با اصل مهدویت و انتظار ظهور مخالفت کنند.

می رسیم به استعمارگران که این فرقه ها را ساخته و پرداخته اند. باید دید که آنها چرا به این اصل حمله

می کنند و اساساً چرا وقتی که قرار شد از یک اصلی برای پیشبرد اهداف و مطامعشان سوء استفاده کنند سراغ این اصل رفتند؟ پاسخ این پرسش نیز با اندکی دقت روشن است: اعتقاد به اصل شورانگیز و امید انگیز «مهدویت»، در واقع، یک دنیا بسیجی ایجاد می کند؛ شور و نشوری که این اصل در دلها می افکند، به قیام و تحرک ملتها می انجامد، یعنی همین چیزی که در سراسر تاریخ شیعه مشهود است. اهل نظر می دانند که بخش مهمی از قیامهای تاریخ اسلام، مربوط به شیعه است، و شیعیان، از امامانشان دستور دارند، که همواره برای نبرد در رکاب حضرت حجّت سلام الله علیه آماده باشند. باور مهدویت، و امید و انتظار استقرار حاکمیت جهانی عدل در آخرالزمان توسط حضرت عج و یارانش، آدمی می سازد که نسبت به «وضع موجود»، معترض بوده و در طریق تحقق «وضع مطلوب» نیز، پذیرای جهاد و پیکار است. پیدا است که چنین عقیده ای، خواب استعمارگران را برمی آشوبد و مانع پیشروی و سلطه شان می شود. لذا به انحاء گوناگون، می کوشند این باور حیاتبخش را مسخ یا نابود کنند.

جالب است بدانید، در اوایل پیروزی انقلاب، صهیونیستها در فلسطین اشغالی کنفرانسی گذاشتند و کارشناسان استعماری را گرد آوردند تا پیرامون ریشه های پیدایش و پایداری انقلاب اسلامی، و نسبت این انقلاب با آموزه های تشیع، به بحث و کنکاش بپردازند. آنها به این نتیجه رسیدند که دو عنصر «عاشورا» و «مهدویت» (عزاداری سالار شهیدان ع و انتظار فرج) عامل پویایی و پایداری انقلاب اسلامی است!

نکته بعدی که می خواهیم از محضرتان استفاده کنیم، پیوند بابیت و بهائیت با استعمار است. راجع به پیوند این فرقه ها با استعمار، نقش آنها در

بهم زدن «وحدت ملی» ایران و انحراف جنبشهای ملی و اسلامی این دیار از راست راه اصیل آن توضیح دهید و بفرمایید که نقش اینها در جریانهای استعماری مثل کودتای سوم اسفند را چگونه ارزیابی می کنید؟

وقتی تاریخ را ورق می زنیم می بینیم که حمایت سفارتخانه های روس و انگلیس از اینها، آشکار و قابل ردیابی است. مثلاً بابیها به ناصرالدین شاه در تجریش سوء قصد کردند که البته نافرجام ماند. مرتکبین را گرفتند و معلوم شد که از فرقه بابیه اند. چند تن از سران بابیه (از جمله: حسینعلی بهاء) را به اتهام همکاری با آنها دستگیر، و پس از محاکمه و زندان، کشتند. آن وقت، از بینشان، تنها حسینعلی بهاء به قتل نرسید، که علت آن هم، حمایت جدی و صریح سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) بود و جالب است بدانیم که بهاء، در بدو امر نیز به خانه منشی سفیر روس در زرگنده گریخت که فامیل نزدیکش بود! اصلاً چند تن از بستگان نزدیک او در سفارت روس کار می کردند! بی جهت نیست که همه سران دستگیر شده را کشتند، اما جناب ایشان (با کمک سفیر) از زندان رهایی یافت و «تحت الحفظ» غلامان سفارت، خاک ایران را به سوی بغداد ترک گفت.

لوطی نباخته!

دکتر ولایتی: آقای اولمرت، نخست وزیر اسرائیل می گوید: ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی کنیم!

جالب است که این حرف را یک آدمی می زند که هم نزد مسلمانان «منفور» است و هم صهیونیست ها به علت شکست فضاحت بارش از حزب الله لبنان او را «بی عرضه» می دانند!

سران بهائیت، جنگ و جهاد را مطلقاً نفی می کنند و می گویند: ما در دنیا طرفدار «صلح عمومی» و «وحدت عالم انسانی» هستیم! ظاهراً شعارهای

جالبی است، اما باید دید این صلح و وحدت، قرار است بین چه کسانی، و آن هم با چه راهکاری و به چه قیمتی، انجام گیرد؟! خوب، یک کسی که به سمت شما تفنگ گرفته و در صدد استعمار و استثمار شما است، شما به او می گویید ما با تو می خواهیم صلح بکنیم! بعد هم او به حرفتان اعتنا نمی کند و می آید به ضرب تفنگ، سرزمینتان را اشغال می کند. تو هم سالها است که از مرکز تشکیلات جهانیت (بیت العدل) داری این حرفها را می زنی و این حرفها، اگر موجب تحکیم بنیان استعمار و صهیونیسم نشده باشد، دست کم موجب آزادی حتی یک وجب از اراضی تحت اشغال هیچ کشور اسلامی نشده است. نفی عملی جهاد و مبارزه با کفار محارب و بیگانگان سلطه جوی، مطلب بسیار مهمی است که ماهیت و مقصد اینها را برملا می کند!

همکاری آشکار و گسترده بهائیان با رژیم فاسد و وابسته پهلوی، نشانه دیگری از ماهیت استعماری این فرقه است. یادمان نرفته که اعضای اینها، بویژه در زمان شاه مخلوع، با تلاش سازمان یافته و حمایت امریکا و اسرائیل، چگونه درون رژیم نفوذ کردند و حتی زمام کابینه (هویدا) و سکان ساواک (پرویز ثابتی) را در چنگ گرفتند. پدر هویدا، عین الملک، در آستانه طلوع رضاخان، کنسول ایران در مناطق حساس خاورمیانه عربی بود و در کودتای ۱۲۹۹، نقش مرموزی را در معرفی رضاخان برای کودتا به انگلیسی ها ایفا کرد. خود هویدا هم که تکلیفش معلوم است: حدود ۱۴ سال در قالب «نخست وزیر بله قربان گوی» شاه، در جنایتها و خیانتهای وی شریک بود و بعد هم که در اثر انقلاب، محاکمه و

محکوم به اعدام شد، محافل استعماری غرب (نظیر فراماسونری) درخواست کردند که بخشیده شود.

اجازه بدهید آخرین سؤ ال را مطرح کنم: به نظر حضرت عالی، تکلیف ملت ایران، بلکه جهان اسلام و بشریت، در مقابل این فرقه و مسلک، مخصوصاً تشکیلات مرموز آنها، چیست و چه موضعی باید اتخاذ کنند؟

خوشبختانه زمینه رشد اینها در سالهای اخیر نسبت به قبل، کم شده و علتش هم آن است که فضای فکری حاکم بر جهان اسلام، دیگر فضای «سازش» و «تقلید» از فرنگ نیست؛ فضای «خودباوری» و «ایستادگی» و «جهاد» فکری و عملی در برابر امپریالیسم و صهیونیسم است.

فوکویاما (صاحب نظریه مشهور «پایان تاریخ») ظاهراً در مقاله ای که اخیراً نوشته می گوید: «اشتباه ما در ارزیابی کشورهای اسلامی این بود که غافل بودیم از اینکه متفکرین اسلامی الان دارند نسخه بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می کنند»، و می دانید که بازگشت به ارزشهای اسلامی هم مستلزم جهاد و مبارزه با مستکبران است. با این حساب، حنای امثال فرقه ضاله دیگر رنگی ندارد. چون فضا طوری است که اگر کسی بخواهد ساز دیگری بزند خلاف جریان آب شنا کرده است.

الان دیگر در جوامع اسلامی، عصر جذابیت «لیبرال دموکراسی» و سکولاریسم و این گونه ایدئولوژیها نیست که بهائیان از آن بهره جسته و خود را مثلاً طرفدار صلح جهانی و حقوق بشر و غیره جا بزنند و عده ای را بفریبند. حرفهایی که در جای خود، و به معنای درست خود، صحیح است، اما وقتی امریکا و دیگر کانونهای استکباری و اذنابشان این شعارها را مطرح می کنند همه می فهمند که یک ابزار سیاسی برای پیشبرد اهداف سیاسی است (ادامه

جنگ سرد «دالس» و مصداق «کلمه حقٍ یُرادُ بِهَا الباطل»). وگرنه چرا (بر خلاف اصول دمکراسی) رسماً در فرایند طبیعی رشد مردم سالاری در ترکیه و الجزایر و فلسطین و عراق و لبنان که به حاکمیت اسلام گرایان و عناصر اصولگرا می انجامد اخلال می کنند و دولتهای بریده از مردم را به زور اسلحه و دلار بر آنان تحمیل می کنند (نمونه لبنان) یا به جای سپردن کار به دست دولتهای برآمده از اراده ملت، اشغال نظامی کشور را ادامه می دهند (نمونه عراق)؟!

تسلیحات مرگبار اتمی در اسرائیل را می بینند و دم بر نمی آورند بلکه کمک هم می کنند، ولی عراق را به بهانه تسلیحات کشتار جمعی که هیچ گاه پیدا نشد! به خون می کشند و تأسیسات هسته ای صلح آمیز ایران را بر نمی تابند. ظاهراً حقوق بشر خوب است، اما نه برای امریکا و اسرائیل!

آری، الان دیگر متفکرین بزرگ جهان اسلام، بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می کنند که یکی از مهمترین آنها، مبارزه برای گرفتن حق و دفع ظلم و استکبار است. این امر، وجهه همت آنها بوده و اصلاً فضای عمومی جهان اسلام چنین است. به این دلیل، شما می بینید که در لبنان و فلسطین و عراق و ترکیه و... هر کجا که بیداری اسلام نضجی گرفته، عملاً فضا برای پذیرفتن سیستمها و ایدئولوژیهای وارداتی غربی تنگ شده است.

بازگشت به ارزشهای اسلامی، بازگشت به پایداری و مقاومت در برابر بیگانه است، و نفی دیدگاهی که به اشکال گوناگون (شبه مذهبی یا سکولار)، تسلیم و وادادگی در برابر بیگانه را توصیه می کند. لذا زمینه، چندان مناسب برای تبلیغ بهائیت و نظایر آن نیست و با گسترش موج

بیداری ملتها، وضع از این هم که هست برایشان بدتر می شود. ضمن اینکه، حمایت آشکار قدرتهای استکباری از این فرقه، هرگونه تردید نسبت به وابستگی آنها به نظام سلطه را از ذهنها می زداید، و این نیز به ضرر آنها است. یادم هست آقای ریگان، رئیس جمهور اسبق امریکا، در یکی از اظهاراتش از ما می خواست که به بهاییها آزادی بدهید...

که با خروش قاطع و پاسخ کوبنده مرحوم امام خمینی روبرو شد که فرمودند: اگر تا کنون شک داشتیم در اینکه سران این فرقه، وابسته به امریکایند حالا دیگر شکمان کاملاً برطرف شد! اخیراً هم می دانید، آن گونه که در جراید منتشر شد، جناب اولمرت (نخست وزیر اسرائیل) از اینها دفاع کرد و با این کار، عملاً بستگی اینها را به اسرائیل ثابت کرد...

البته دفاع که چه عرض کنم؟! بیشتر، منّتی سر اینها گذاشت و گفت: ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی کنیم...

که آن هم مصداق ضرب المثل مشهور است که فردوسی مطرح می کند: «به دشت، آهوی ناگرفته مبخش»! در واقع، آهوی ناگرفته را به اینها بخشید!

جالب هم آن است که این حرف را یک آدم بی کفایت و منفوری می زند! اگر اولمرت، فرض کنید در جنگ با مسلمین (لبنان)، یک پیروزیی به دست آورده بود باز این حرف او جا داشت. مثل موشه دایان. موشه دایان در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، وزیر دفاع بود و عملاً- نشان داد که دشمن با قدرتی برای مسلمانان است. (هرچند آنجا نیز اگر حمایت امریکا و دول غربی، و خیانت برخی از عناصر عرب، و اغفال عبدالناصر و اینها نبود، نمی توانستند آن فتح را بکنند. نشانه اش هم جنگ

کانال سوئز و نیز اکتبر ۱۹۷۳ بود که برای صهیونیست ها پیروزی را دربر نداشت. اما بهر حال، موشه دایان ظاهراً جنگ را برد و لذا اگر او، این منت را سر بهائیان می گذاشت، می گفتیم هرچند خبیث است، اما بالاخره یک جسارت و توانایی ای دارد. اما این جناب اولمرت، هم نزد مسلمانان منفور است و هم به اعتراف خود صهیونیستها، بی عرضه است، یعنی در بین مردم خودش هم محلی از اعراب ندارد! آن وقت چنین آدم بدنام و آلوده ای می آید از بهائیان دفاع می کند! اگر آنها عقل داشته باشند باید اعلام بکنند: بابا، اولمرت بیخودی دارد این کار را می کند، ما او را قبول نداریم، چون حمایت چنین کسی، کرِدیت (اعتبار) نیست، ضدّ کردیت است!

خیلی ممنون جناب آقای دکتر، لطف فرمودید.

من هم از شما متشکرم.

پی نوشت

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، سال ۲۸، ش ۷۹۶۲، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۵، ص ۲.

بهائیت و رژیم پهلوی

بهائیت و رژیم پهلوی

بهائیت و رژیم پهلوی

علی حقیقت جو

پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی که تاریخ، آن را به دو ویژگی «فساد» و «وابستگی» می شناسد از واقعیات آشکار تاریخ است. این همکاری و تعامل، که به نحو «فزاینده» تا آخرین لحظات عمر آن رژیم ادامه داشت، سابقه ای حتی بیش از عمر سلطنت پهلوی داشت و به سالها پیش از کودتای ۱۲۹۹ می رسید.

۱. بهائیت و کودتای انگلیسی ۱۲۹۹

اسناد و مدارک تاریخی حاکی است که، محفل بهائیت در ایران، مدتها پیش از کودتای «انگلیسی» سوم اسفند ۱۲۹۹، توسط مهره نشاندار خویش: حبیب الله عین الملک (پدر هویدا نخست وزیر مشهور عصر پهلوی)، رضاخان را کشف و به سر جاسوس بریتانیا در ایران (سر اردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای انجام کودتا معرفی کرد. جز این، عوامل دیگری نیز از بهائیان با کودتاچیان همکاری داشتند که پس از پیروزی کودتا حتی به کابینه سیدضیاء (رهبر سیاسی کودتا) راه یافتند. پاره ای گزارش ها حاکی است که رضاخان نیز متقابلا (در تعهداتش به انگلیسی ها) وعده هایی درباره میدان دادن به این فرقه در ایران، داده بود. در زیر به معرفی عناصر بهائی ذینقش در کودتا می پردازیم:

الف) حبیب الله عین الملک: عین الملک (پدر عباس هویدا) از بهائیان سرشناس است که پدرش (میرزا رضا قناد شیرازی) «از

حواریون عباس افندی» ۱ یعنی سر عبدالبهاء (پیشوای بهائیان) و اصحاب سر ّوی بود و تا دم مرگ به وی ارادت داشت.۲ ادوارد براون می نویسد: «محمدرضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء است که پس از وی عهده دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می شود».۳ او یکی از ۹ تن بهائیانی است

که عباس افندی، دو روز پس از مرگ بهاء وصیتنامه (دست کاری شدهِ) بهاء را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد.۴

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قناد به پیشوای بهائیت، به پسرش عین الملک امکان داد که مدتی در جوانی، منشی و مباشر عبدالبهاء باشد.۵ عین الملک در اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت.۶ فاضل مازندرانی (از مبلغان مشهور بهائی) می نویسد: «آقا محمدرضا قناد... از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت [عباس افندی] شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا۷ است و از پسرانش: میرزا حبیب الله عین الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت، صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعدا شغل دولتی و ماموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مآل باسعادت و رضایتی بروز نکرد»!۸

یادداشت کوتاهی از عباس افندی در دست است که طی آن از پیروانش در تهران می خواهد برای عین الملک کاری دست و پا کنند و برای این کار،به دلیل انتساب عین الملک به میرزا رضا قناد، «اهمیت» قائل می شود.۹ ظاهرا با همین سفارشها و حمایتها است که عین الملک «وارد کادر وزارت خارجه» گردیده و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) کنسول می شود و تا پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می دهد و در عین حال «به او ماموریت داده می شود

که در کشورهـای عربی به گسـترش و تبلیغ بهـائیت بپردازد».۱۰ با این بسـتگی و پیوسـتگی، صـحت شایعاتی نظیر این که: نام فرزنـد عین الملک (امیرعباس هویدا) را عباس افندی برگزیده۱۱ و حتی نام وی در اصل: غلام عباس، بوده است، چنـدان دور از ذهن به نظر نمی رسد.

عین الملـک، تحصـیل کرده «مـدرسه امریکایی های بیروت» بود که «همانجا زبانهای عربی، انگلیسـی و فرانسه را آموخت».۱۲ سپس راهی پاریس شـد و در آنجا با سـردار اسـعد بختیاری (از سـرداران مشـروطه سـکولار) ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسـعد شد و به دستیاری او از احمد شاه لقب عین الملک گرفت. چندی بعد، نقشـی تاریخی (به زیان اسـلام و ایران و سود استعمار) ایفا کرد: کشف و معرفی رضاخان به سرجاسوس بریتانیا (سر اردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای رهبری نظامی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹.

محمدرضا آشتیانی زاده، وکیل پراطلاع مجلس شورای ملی در عصـر پهلوی، می گوید: حبیب الله رشـیدیان (مستخدم سفارت انگلیس و عامـل مشـهور بریتانیـا در ایران) برایم نقل کرد که چنـد سال قبل از کودتای ۱۲۹۹، به دسـتور کلنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صـبح به «منزل عین الملک که از متنفذین و کملین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم» می رفتم. در آنجا با اردشـیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین الملک گفت: «از شما خواهشمندم که با محفل بهائیان به مشورت بنشـینید و از آنها بخواهیـد تا صاحب منصبی بلنـد قامت و خوش قیافه پیـدا کنند و به شـما معرفی نمایند و شـما آن صاحب منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط: اولا اینکه آن صاحب منصب نباید صاحب

منصب ژاندارم باشد و حتما باید صاحب منصب قزاق باشد. ثانیا شیعه اثنی عشری خالص نباشد که ارباب اردشیر جی، مخصوصا جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که آن صاحب منصب نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد. رشیدیان گفت: پس از آن ملاقات، عین الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله آشنایی رضاخان با فریز می شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی های دست اندر کار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر کنسول انگلیس در بوشهر معرفی می نماید».۱۳

گفتنی است: عین الملک که زمان نخست وزیری سیدضیاء جنرال قنسول ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ شمسی (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) با روزنامه لسان العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹ ق) مصاحبه ای به عمل آورد و ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «۱۲ ساله» دارد۱۴ (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است).۱۵ همین جا بیفزاییم که: ادیب السلطنه رادسر، رئیس شهربانی سفاک رضاخان، نیز که ترور مشهور و نافرجام شهید مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او می دانند، برادر برادر زن همین جناب عین الملک، یعنی دایی عباس هویدا بود.۱۶

ب) موقرالدوله: بهائی سرشناس دیگری که در کودتای سوم اسفند نقش داشت و پس از انجام آن نیز در کابینه برآمده از کودتا (به ریاست ضیاءالدین طباطبایی) عضویت داشت، میرزا علی محمد خان موقرالدوله بود که از «افنان»

یعنی خویشاونـدان مادری علی محمد باب محسوب می شد.۱۷ موقرالـدوله، که اندکی پس از کودتای ۱۲۹۹ درگذشت، قبلا سرکنسول ایران در بمبئی (در سال ۱۸۹۸)، نماینده وزارت خارجه در فارس (۱۹۰۰) و حاکم بوشهر۱۸ (۱۹۱۱ - ۱۹۱۵) بود و در کـابینه سیدضـیاء نیز وزارت فوایـد عـامه و تجارت و فلاحت را بر عهـده داشت وی علاوه بر خویشاونـدی با باب، با عباس افندی و شوقی نیز خویشـی داشت؛ میرزا هادی، داماد عباس و پدر شوقی، پسـردایی موقرالدوله بود. ۱۹ اهمیت موقرالدوله بین بهائیان تا آنجا است که عباس افندی در مکاتیب خود۲۰ فصلی را به وی اختصاص داده است.

موقرالدوله ضـمنا پدر حسن موقر افنان بالیوزی (۱۹۸۰-۱۹۰۸م) از گویندگان سابق بخش فارسـی رادیو بی بی سی لندن۲۱ (و به قولی، بنیادگـذار این بخش) و از سـران طراز اول بهـائیت است که ریـاست محفل ملی روحانی بریتانیا را در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۳۷ برعهـده داشت و در ۱۹۵۷ توسـط شوقی افنـدی، رهبر بهائیان، به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب شـد۲۲ و پس از مرگ شوقی نیز «چند سال عضو هیات ایادی امرالله مقیم» فلسطین اشغالی بود.۲۳

حسن موقر، همچنین، از نویسـندگان مشـهور بهائیت است و آثار متعـددی در تاریـخ زندگانی باب و بهاء و عبدالبهاء و مسائل مربوط به آنـان (همچون کتـاب ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی، طبع ۱۹۷۰) دارد و افزون بر این، مشـوق برخی از کتب مشهور و معاصر این فرقه بوده است.۲۴

ج) افراد دیگر: همکاری بهائیان با کودتاچیان سوم اسـفند، به افراد فوق محـدود نمی شود و حسن نیکو (مبلغ پیشـین بهائی که به اسلام گروید و کتابی بر ضد فرقه نوشت) پس از شرحی راجع به ضدیت ارامنه

داشناك با مسلمانان در ایران و عثمانی می نویسد: «وقتی سید ضیاءالدین [طباطبایی نخست وزیر کودتا] مصدر کار شد و خواست بلدیه [شهرداری] تأسیس کند، ایپکیان [همکار دیرین سیدضیاء در روزنامه رعد و شهردار منصوب از جانب سید در دوران نخست وزیری] ... فوری بهائیانی را که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه، چندین نفر دیگر را هم در بلدیه وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر دیگر بالیاقت تر بودند و حق تقدم داشتند».۲۵

سیدمحمد کمره ای (لیدر دموکراتهای ضد تشکیلی و از مخالفان قرارداد وثوق الدوله)، به سابقه همکاری ایپکیان با بهائیها در وزارت معارف زمان وثوق الدوله اشاره دارد: «...منتصر الدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپار ایپکیان، مقاله نویس [روزنامه] رعد۲۶، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن اصدق یا ابهی۲۷ و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بابیها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان می گویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است».۲۸

۲. ماه عسل رژیم پهلوی و بهائیت

پیوند بهائیت با رژیم پهلوی، خصوصا در زمان محمدرضا و سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، به اوج خود رسید و در دو دهه آخر سلطنت وی، آنان به بالاترین مقامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ایران دست یافتند.

سپهبد عبدالکریم ایادی، عنصر مشهور بهائی، در مقام پزشک مخصوص شاه و رئیس بهداری ارتش نفوذی

تام در دربار پهلوی یافت و پست مهم نخست وزیری نیز به مـدت نزدیک به ۱۴ سال در اختیار عباس هویدا (فرزند همان عین الملـک) قرار گرفـت. افزون بر این دو، می تـوان سـیاهه ای بلنـد از مقامـات مهم سیاسـی و نظـامی و امنیـتی رژیم در نیمه دوم سلطنت محمـدرضا ارائه داد که توسـط اعضـای این فرقه اشـغال شـده است. همچـون: منصـور روحـانی (وزیر آب و برق و نیز کشاورزی)، عباس آرام (وزیر خارجه)، سپهبد اسد ا صنیعی (آجودان مخصوص محمدرضا در زمان ولیعهدی و وزیر جنگ و نیز وزیر تولیـدات کشـاورزی و مواد مصـرفی در زمـان سـلطنت وی)، غلامرضـا کیان پور (وزیر دادگستری)، منوچهر تسـلیمی (وزیر بازرگـانی و اطلاعـات)، دکتر منوچهر شـاهقلی پسـر سـرهنگ شـاهقلی مو ذن بهائیها (وزیر بهـداری و علوم)، هوشـنگ نهاونـدی (وزیر علـوم، رئیس دانشـگاه تهران و شـیراز، رئیس دفـتر فرح و یکی از ارکـان حزب شه سـاخته رسـتاخیز)، فرخ رو پارسـای (وزیر آموزش و پرورش)، سـپهبد پرویز خسـروانی (فرمانـده ژانـدارمری ناحیه مرکز در جریان کشـتار ۱۵ خرداد ۴۲، آجودان فرح، معـاون نخست وزیر و رئیس سازمـان تربیت بـدنی و مـدیر عامـل باشـگاه تاج بعـد از بازنشسـتگی)، دکتر شاپور راسخ (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، پرویز ثابتی (معاون سازمان امنیت و «مقام امنیتی» مشـهور)، ارتشبد جعفر شفقت (رئیس سـتـاد ارتش)، سـپهبد علی محمـد خادمی (رئیس هیات مـدیره و مـدیر عامل هواپیمایی ملی ایران «هما») و در رده های پایینتر: مهتـدی، از بهائیان کاشان (عضو دفتر مخصوص فرح پهلوی)، ایرج آهی (رئیس دفتر شـهرام سـپهری نیا پسـر اشـرف)، نویـدی (معـاون دکـتر اقبـال رئیس شـرکت نفت)، ایرج وحیـدی، (معـاون شـهرسازی و مسـکن)، منـوچهر وحیـدی برادر وی (معـاون شهرسازی و مسکن)،

مهندس مجد (معاون فنی وزارت کار)، پرتو اعظم (مدیر کل امور اجتماعی وزارت کار)، خانم نبیل (عضو دفتر دکتر نهاوندی) و...

اظهار عبودیت و جان نثاری!

قربان حضور مبارکت شوم. مدتی قبل... یک جعبه... شیرینی، کار شام و باقلوای بیروت تقدیم حضور مبارک نمودم. اگرچه تا به حال که چند ماه می گذرد هنوز از وصول آن اطلاعی ندارم، لکن به مناسبت نزدیکی عید نوروز اینک... یک صندوق امانت محتوی دو قوتی [کذا] راحت الحلقوم مغز پسته و بادام و دو قوطی شیرینی متنوع کار شام و دو قوطی راحت الحلقوم بی مغز تقدیم آستان مبارکت می نمایم که نوش جان فرمایید. به احساسات رعیت پروری و مرحمت گستری حضرت اشرف عالی اعتماد کامل دارم که غمض عین از حقارت تقدیمی این حقیر فرموده، به صرف لطف و عنایت و ذره پروری مقبول حضور مبارک خواهد آمد. زیرا هدیه اگرچه حقیر و قابل حضور مبارکت نیست، اما تقدیم کننده را دل و جان سرشار به احساسات عبودیت و جان نثاری به آن وجود مقدس است... در مقابل امر و اراده مبارکت تفویض صرف هستم. چاکر [امضا: حبیب الله هویدا] .۱

نامه تملق آمیز و خاکسارانه عین الملک (پدر عباس هویدا و دخیل در مقدمات کودتای ۱۲۹۹) به تیمورتاش، وزیر دربار رضاخان، در آستانه نوروز ۱۳۰۷ ش، گویای «عبودیت و جان نثاری» او به پیشگاه دیکتاتوری است:

بر آنچه گفتیم، باید ارتباط دیرین و تنگاتنگ میان برخی از نخست وزیران عصر پهلوی نظیر حسین علاء و اسدالله علم با بهائیان و محافل آنها را افزود و چهره هایی چون هژبر یزدانی (سرمایه دار «لمپن مآب» مشهور)، حبیب ثابت میلیونر مشهور، مشهور به ثابت پاسال (رئیس محفل ملی بهائیان ایران، صاحب پیشین رادیو تلویزیون و

نیز مالک کارخانه پپیسی کولا)، مهندس ارجمند (رئیس کارخانه ارج)، عباس رادمهر (رئیس کارگزینی بانک پارس) و مهدی میثاقیه (سرمایه دار و صاحب استودیو میثاقیه) را نیز که بر شریانهای اقتصادی و هنری کشور در آن روزگار چنگ انداخته بودند بدان اضافه کرد.

در آن میان، مناصب و مقامات فرهنگی کشور آماج حمله خاص بهائیان قرار داشت و در این باره، علاوه بر وزارت پیشگانی چون: دکتر منوچهر شاهقلی (وزیر علوم)، هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم و رئیس دانشگاههای شیراز و تهران) و فرخ رو پارسای (وزیر آموزش و پرورش) که فوقا از آنها یاد شد، می توان به اسامی زیر اشاره کرد: ذبیح قربان، بهائی فراماسون (رئیس دانشگاه شیراز)، مهندس هوشنگ سیحون (رئیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران)، دکتر علی محمد ورقا (مدیر گروه جغرافی دانشگاه تربیت معلم)، دکتر ایرج ایمن، رئیس مو سسه تحقیقات تربیتی همان دانشگاه)، دکتر علی توانگر و دکتر منجذب (استادان دانشکده اراک در زمان پهلوی) و...

حضور وابستگان به فرقه در مصادر مهم و حساس سیاسی، فرهنگی، نظامی و...، ضمنا بستر مساعدی را برای گسترش فعالیت تبلیغی آنان در مهد تشیع ایجاد کرد که از آن تا می توانستند سود جستند.

پی نوشت ها

. معمای هویدا، عباس میلانی، ص ۵۳ ۲. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸ ۳. تاریخ جامع بهائیت (نو ماسونی)، بهرام افراسیابی، به نقل از: Material for study the Babi Religion. P۴ ۲۰ کشف الحیل، عبدالحسین آیتی: چ ۴: ج ۳، ص ۱۲۶ ۵. تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، صص ۷۲۳-۷۲۲؛ کشف الحیل، آیتی،...ص ۲۱۱ ۶. برای مشاهده خط عین الملک ر.ک، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، رضا آذری شهرضایی، مرکز چاپ

و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۲ ۷. مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی ۸. ظهور الحق، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸. تعریض به میرزا جلیل خیاط (=جلیل افندی: برادر عین الملك و از بهائیان حیفا) در نوشته فوق از آن رو است که وی از بهائیت برگشت. ر.ک، کشف الحیل، چ ۴: ۳/۲۲۴ ۹. معمای هویدا، صص ۵۳ ۵۴ ۱۰. مجله چهره نما، شماره ۲۹ رمضان ۱۳۵۰ ۱۱. الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۴: خاندان هویدا، گماشته صهیونیسم و امپریالیسم، ابوالفضل قاسمی، ص ۸۵ ۱۲. معمای هویدا، ص ۵۲ ۱۳. ر.ک، «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹»، محمدرضا آشتیانی زاده»، به اهتمام سهلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۱۰۷ ۱۴. اسناد مو سسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۱۳۹–۲۸ ك ۱۵. اسناد و مکاتبات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲–۱۳۰۴ ه. ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری...، به کوشش عیسی عبدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳، ص ۵۶ ۱۶. ر.ک، الیگارشی...، ابوالفضل قاسمی، همان، ۴/۸۰ ۱۷. سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۹۹ ۱۸. و به قول آهنگ بدیع، ارگان بهائیان [سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵:] «سالها حاکم بنادر و ولایات خلیج فارس بوده» است ۱۹. جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...، عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۸ ۲۰. ج ۳، صص ۲۴۱–۲۳۸ ۲۱. گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۵۳، مقاله استاد محیط طباطبایی؛ بهائیان، محمدباقر نجفی، کتابخانه طهوری، ص ۳۷۹ ۲۲. ر.ک، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س

۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸؛ آهنگ بدیع، سال ۱۶ (۱۳۴۰ش)، ش ۳، ص ۷۲؛ ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵ ۲۳. آهنگ بدیع، ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵ ۲۴. در باره آثار بالیوزی و اهمیت آن نزد بهائیان، ر.ک، مقاله هوشنگ رافت، مندرج در مجله آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۷-۳۵ ۲۵. فلسفه نیکو، چاپ ۲: مو سسه مطبوعاتی فراهانی، ۲/ ۱۹۸ ۲۶. متعلق به سیدضیاء الدین طباطبایی، عامل کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ شمسی ۲۷. از ایادی چهارگانه عباس افندی در تهران ۲۸. روزنامه خاطرات سید محمد کمره ای، به کوشش محمدجواد مرادی نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۲، ۲/۸۴۷.

امپریالیسم خبری و بهائیت

امپریالیسم خبری و بهائیت

ماشاله حشمتی

نقش راهبردی و تاثیرگذار وسائل ارتباط جمعی بویژه رسانه های جهانی و همچنین ماهیت استکباری آنها بر اهل نظر پوشیده نیست چرا که با گسترش ارتباطات و تبدیل کره ارض به دهکده جهانی وضعیت عالم به شکلی درآمده که هر کس بر جریان اطلاعات سیطره داشته باشد، بر جهان سیطره پیدا می کند و دقیقا به همین دلیل، استکبار جهانی کوشیده است با ایجاد رسانه های وابسته به خود و یا با نفوذ در رسانه های مستقل، به تدریج سلطه خبری خود را به همه جهان دیکته کند، تا آنجا که می توان از مخالفت یا موافقت امپریالیسم خبری با جنبش ها و جریان های معاصر به خوبی اصالت یا وابستگی آنها را به کانون های استکباری دریافت. به عنوان نمونه می توان از مخالفت هماهنگ آنها با دستیابی ایران به انرژی هسته ای، حمایت یکپارچه از جریان های صهیونیستی در برابر جنبش مقاومت اسلامی (حماس) و حمایت از دولت وابسته فؤاد سینیوره در لبنان و موارد فراوان دیگر یاد کرد.

در حقیقت بخش عمده ای از

نبرد نظام سلطه با ممالک شرقی و اسلامی و جنبش های اصیل آن، نبرد و تهاجم فرهنگی است که در این معرکه، رسانه ها بار عظیمی از حملات سیاسی و تبلیغاتی را بر دوش می کشند.

وابستگی بهائیت به قدرتهای استکباری از این منظر می تواند مورد بررسی و دقت قرار گیرد چرا که در کنار حمایت های صریح روسای جمهور امریکا (همچون لیندون جانسون، ریگان و...) و سران رژیم صهیونیستی (همچون بن گوریون، اسحاق بن زاوی، ژالمان شازار، آریل شارون، ایهود اولمرت و...) از بهائیت، رسانه ای استکباری هم به پشتیبانی گسترده از این فرقه پرداخته اند که در این مقال و با مجال اندک، صرفا به بیان جلوه هایی از این حمایت ها بسنده می کنیم. البته شایسته است که محققان عالم و حقیقت جو، گام همت فرا پیش نهند و تحقیقی جامع و عمیق را در باب ماهیت این مطبوعات و ارتباط آنها با نظام سلطه غرب، سامان دهند.

۱. رسانه های انگلیسی: این رسانه ها همپای سیاستمداران این کشور استعمارگر، از حامیان دیرین بهائیت به شمار میروند که به ذکر یکی دو مورد اکتفا می کنیم:

الف) در اردیبهشت سال ۱۳۴۲ آن که اعضای نخستین دور بیت العدل بهائیان در اسرائیل انتخاب شدند، کنفرانس مفصلی در لندن (محل دفن شوقی افندی) برگزار کردند که در مطبوعات آن کشور انعکاس فراوان یافت. ازجمله در یکی از جلسات این کنفرانس دو مبلغ بهائی به نامه ای «هینزورث» و «ویلیام سیرز» به ایراد سخن پرداختند که به نوشته نشریه بهائیان: «روزنامه معروف تایمز که از جراید درجه اول انگلستان است، قسمت اعظم بیانات دو ناطق فوق الذکر را نقل کرد.» ۱

همچنین فردی به نام بهیه مظفری نژاد (افلاطونی) که در اجلاس مزبور شرکت کرده بود،

می نویسد: «چند روزنامه انگلیسی ازجمله «تایمز»، «ابزرور» و «ساندی تایمز» اخباری راجع به کنگره درج می کردند ولی تنها روزنامه ای که مشتری پر و پا قرص کنگره بود، روزنامه «ایوینینگ نیوز» بود که هر روز اخبار کنگره را به قول خودمان «با عکس و تفصیلات» درج می کرد...۲

البته حمایت های رسانه ای انگلیسی از بهائیت فقط به جراید، آن هم در ایام برگزاری این کنفرانس محدود نمی شود و همه رسانه ها حتی رادیویی بی بی سی نیز به هر بهانه ای به تعریف و تمجید از آن فرقه می پردازند از جمله به نوشته نشریه محفل ملی بهائیان ایران: در یک برنامه رادیویی که در بنگاه سخن پراکنی بی.بی.سی انگلستان انعقاد یافت... تحت عنوان «پیامی از لندن به موریس»... خانم مهرانگیز منصف یکی از احبای =] بهائیان] ساکن لندن موکدا موضوع عدالت اجتماعی و جهانی و رفع تعصبات و تبعیضات را که بهائیان سراسر جهان برای نیل به استقرار جهانی آن، شب و روز می کوشند گوشزد کرد و در آخر، پیام تحیات خود را به دوستان [=بهائیان] شرکت کننده در کنفرانس موریس از طریق فرستنده رادیو بی.بی.سی فرستاد.۳

صحنه هایی از قبر باب و مرکز جهانی بهائیت به چشم می خورد.۴ این امر نمونه ای از تبلیغ غیرمستقیم بهائیت در رسانه های امریکایی به شمار می رود و آن قدر شاخص است که بهائیان را به بیان آن واداشته است.

ب) در جریان کنفرانس بهائیان در شهر شیکاگو، رسانه های آن کشور به طور یکپارچه و باهماهنگی کامل به پوشش خبری آن مراسم پرداختند تا آنجا که به نوشته فردی به نام جلال صحیحی از بهائیان شرکت کننده در آن اجلاس: اخبار مربوط به کنفرانس در قریب چهارصد روزنامه منتشر گردید.۵

اما این حمایت ها آنجا

شکـل علنی تری به خود میگیرد که نشـریه کنگره امریکـا به حمـایت از این فرقه برمی خیزد آن هم در مقاله ای به قلم سـناتور کیتینگ. به نوشـته نشریه رسمی بهائیان ایران در ۱۸ فوریه سال ۱۹۶۳ سناتور مزبور در مقاله ای به حمایت از بهائیانی برخاسته که در آن ایام در مراکش دستگیر و به جرم اقدامات سوء خود به اعدام محکوم شده بودند.۶

ج) نشـریات مهم امریکـایی همچون تـایم، لس آنجلس تـایمز، دیلی نیوز و خبرگزاری هـایی همچون آسوشـیتدپرس نیز به هر بهانه ای به تبلیغ بهائیت می پردازند. به عنوان مثال روزنامه تایم در شماره ۲۶ آوریل ۱۹۶۳ در مقاله مشروحی که دو ثلث یک صفحه را اشـغال کرده بود به معرفی این فرقه و درج مصـاحبه ای بـا روحیه مـاکسول (همسـر شوقی) می پردازد.۷ همچنین در زمستان سال ۱۳۴۶ یکی از سران بهائیت به نام طرازالله سمندری برای تبلیغ به امریکا سفر کرد و چهار ماه در آن مناطق حضور داشت که بـا انعکـاس رسـانه ای مفصـلی همراه بود ازجمله روزنـامه دیلی نیوز شـیکاگو مصـاحبه ای از او چـاپ زد که عنوان جانبدارانه «پیام دیانت بهائی، صـلح و عدالت» را بر آن نهاده بود. همچنین به نوشته نشریه بهائیان: «علاوه بر اعلانات و اخباری که در این مورد در روزنامه ها، رادیوها و تلویزیون ها انتشار یافت و طی آن شـمه ای از شـرح حال... جناب سمندری... پخش گردید، شـرح مبسوطی نیز به وسـیله «جورج کورنل» سـردبیر مذهبی خبرگزاری آسوشـیتدپرس انتشار یافت»، این نشریه سپس می افزایـد که جورج کورنـل مصـاحبه ای بـا سـمندری ترتیب داد که: «در بیش از ۴۰۰۰ روزنـامه مختلف در سراسـر امریکا و کشورهای مجاور ازجمله پاناما منتشر گردید.» ۸ به راستی آیا این پوشش وسیع جز

با هماهنگی کامل امپریالیسم خبری ممکن است؟

۲. رسانه های فرانسوی: در فرانسه نیز همچون انگلیس و امریکا شاهد پوشش تبلیغی گسترده ای برای بهائیت هستیم. در این زمینه ذکر یک مثال ما را در نیل به مقصود یاری، و از بیان سایر مصادیق تا حدی بی نیاز سازد.

در مرداد ۱۳۵۵ کنفرانس بین المللی بهائیان در پاریس برگزار شد. در مورد بازتاب های این کنفرانس، در نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران چنین آمده است: «مطالب بسیاری است که در حاشیه اخبار مربوط به کنفرانس باید به عرض خوانندگان عزیز برسد. اولین مطلب، انعکاس کنفرانس از وسائل ارتباط جمعی فرانسه بود. در کلیه جلسات کنفرانس، مخبرین جراید و رادیو و تلویزیون حاضر بودند و اخبار کنفرانس را پخش می کردند و تلویزیون فرانسه فیلم کنفرانس را نشان می داد. جراید معتبر فرانسه مانند لوموند، سوسو اکسپرس، فیگارو چند شماره مقالات و مطالبی درباره کنفرانس و تعالیم بهائی درج کردند.» ۹

۳. دیگر رسانه ها:در سایر کشورهای اروپایی نیز این حمایت ها به اشکال مختلف مشاهده می شود که به دلیل جلوگیری از تطویل کلام از بیان آن درمی گذریم و تنها به ذکر این نکته بسنده می کنیم که مواردی از گشاده دستی و سخاوت های غیرمعمول دولتهای غربی نسبت به این فرقه در خلال اسناد و مدارک موجود مشاهده می شود که برای آشنایان با دیپلماسی «سوداگر» حاکم بر کشورهای ماورای بحار، دقیقا بده بستان های پشت پرده را نشان می دهد. به عنوان مثال به کنفرانس بهائیان در لوکزامبورگ اشاره می کنیم که شهریور۱۳۳۱ برگزار شد و به گفته منابع بهائی «بزرگترین کنفرانس سالیانه اروپا» بود. پیرامون بازتاب رسانه ای این اجلاس در نشریه بهائیان می خوانیم: «... هر شب در جراید لوکزامبورگ تفصیل کنفرانس

را مفصلا درج می نمودند... و همچنین در رادیو لوکزامبورگ که قوی ترین فرستنده رادیویی اروپاست و برای هر دقیقه وقت آن مبلغ هنگفتی باید پرداخت، مجانا و رسما مصاحبه رادیویی با ۳ نفر از نمایندگان بهائی در کنفرانس لوکزامبورگ به عمل آوردند که در روز جمعه ۱۴ شهریور ۳۱، بیست و پنج دقیقه بعدازظهر به وقت محل در رادیوی مزبور انتشار یافت و صوت آن را نیز در صفحه [=گرامافون] ضبط نمودند.» ۱۰

در پایان به عنوان حسن ختام این مقال به ذکر موردی می پردازیم که کاملا- از حمایت های پشت پرده و زد و بندهای امپریالیسم رسانه ای غرب با فرقه حکایت دارد و اتفاقا، خبر آن را نیز منابع بهائی لو داده اند.

جریان از این قرار است که مقرر بوده در روز ۲۱ ژانویه ۱۹۶۸ (اول بهمن ۱۳۴۶) اجتماعی از بهائیان در سوئد برگزار شود. اما جالب این که اخبار مربوط به همایش، یک روز قبل از برگزاری آن یعنی در روز ۳۰ دی ماه از رادیو پخش شده است. یعنی گزارش همایش از قبل تهیه و با هماهنگی های لازم در اختیار رادیو سوئد قرار گرفته بود و آنها نیز به دلیل اشتباهی که رخ داده، خبر آن را یک روز قبل از وقوع، منتشر کرده اند. نشریه رسمی بهائیان ایران در این زمینه می نویسد: «یک اجتماع عمومی که در روز ۲۱ ژانویه منعقد می شد در دو روزنامه که صبح منتشر می شوند، اعلان گردید. اعلانات این اجتماع به کلیه روزنامه های صبح منطقه و همچنین برای برنامه اخبار محلی رادیو ارسال گرید... با نهایت تعجب متوجه شدیم که اخبار، یک روز قبل از اجتماع در رادیو پخش شده بود»!۱۱

پی نوشت ها:

.۱

آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۲، ش ۳ تا ۶، صص ۱۸۰، ۱۸۷ و ۲۱۹۰. همان، سال ۱۳۴۲، ش ۳ تا ۶، صص ۲۲۵، ۲۲۸ و ۳۲۲۹. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۰، صص ۲۸۶ – ۴۲۸۵. همان، تیر ۱۳۴۴، ش ۴، ص ۵۲۴۴. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۲، ش ۷ – ۶، ص ۶۱۲۳. اخبار امری، آبان آذر ۱۳۴۲، ش ۸ و ۹، ص ۷۵۰۴. همان ۸. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۵ و ۶، صص ۱۵۱ ۹۱۵۰. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۱، صص ۳۰۳ – ۱۰۳۰۲. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۱، ش ۹، ص ۱۱۶. اخبار امری، شهریور مهر ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۴۱

کرنش به دیکتاتوری!

کرنش به دیکتاتوری!

داوود مهدوی زادگان

در طول سالهای سیاه پس از جنگ دوم جهانی که دنیا به دو بلوک شرق و غرب به رهبری امریکا و شوروی تقسیم شده بود، ابرقدرتها برای حفظ رژیم های متمایل به خود در کشورهای مختلف از هیچ کوششی دریغ نداشتند و حکام این کشورها نیز برای حفظ خود، از اهرمهای خشونت و جنایت و سلب آزادی های فردی و اجتماعی و تحمیق مردم به راحتی و وفور بهره می گرفتند.

در این شرایط، بها ئیت در این کشورها وارد شد و تحت حمایت دستگاههای حاکم، با آزادی و امکانات فراوان به تبلیغ پرداخت، چرا که آن رژیمها می دانستند که با دو شعار بها ئیان: «عدم دخالت در سیاست» و «اطاعت از حکومت»، هر فرد که بها ئی شود، از میدان مبارزات آزادیخواهانه خارج گردیده و به صف طرفداران دیکتاتوری حاکم می پیوندد.

بها ئیت در این زمینه کارنامه عبرت انگیزی دارد که وی را در نظر آزادگان جهان در حد عمال رژیم های دیکتاتوری پایین می آورد. در این مقاله برآنیم

تا با استفاده از منابع بها ئی، شواهد گویایی را از قاره های مختلف به خوانندگان هوشمند و منصف تقدیم داریم:

الف) امریکای لاتین: این منطقه در طول جنگ سرد به «حیات خلوت امریکا» معروف بود زیرا هیچ رژیمی در آنجا بدون دخالت ایالات متحده بر سر کار نمی آمد و سران آن رژیمها باید در همه زمینه ها خود را با امریکا هماهنگ می کردند اگر کسی نیز همچون سالوادور آلنده رئیس جمهور مردمی شیلی از این قانون نانوشته تخطی می کرد به اشد مجازات محکوم می شد.

در زیر تحرکات بها ئیان در شیلی، نیکاراگوئه، آرژانتین و بولیوی را به صورت بسیار مختصر مورد بررسی قرار می دهیم.

۱. شیلی: وقتی در سپتامبر ۱۹۷۰ دکتر سالوادور آلنده در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید، دولت وحدت ملی را با مشارکت همه گروههای مردم تشکیل داد و به اجرای سیاست های خود که مورد پسند امریکا نبود، پرداخت اما ایالات متحده بیکار ننشست و با طراحی کودتایی وحشیانه که در نوع خود از بدنام ترین آنها در امریکای لاتین شمرده می شد. ۱ با بمباران کاخ ریاست جمهوری و قتل رئیس جمهور منتخب و مردمی، دیکتاتوری به نام ژنرال پینوشه را بر سر کار آورد که تا سال ۱۹۹۰ با خفقان فراوان بر این کشور حکومت کرد و در طول این دوران سیاه با راه اندازی عملیاتی موسوم به «کاروان مرگ» بسیاری از مخالفان خود را به شکل فجیعی سر به نیست کرد. ۲

تیرماه سال ۱۳۵۷ که مبارزات مردم مسلمان ایران اوج گرفته بود و نفرت عمومی از دیکتاتورهایی همچون محمدرضا پهلوی و پینوشه زبانه می کشید، نشریه اخبار امری ارگان رسمی محفل روحانی ملی بها ئیان ایران عکس روی جلد خویش را

با ذوق زدگی به دیدار نمایندگان جامعه بها ئی شیلی و امریکای جنوبی با پینوشه اختصاص داد و در صفحه دوم جلد نوشت:

«چندی قبل، نمایندگان جامعه بها ئی شیلی با حضرت رئیس جمهور آن کشور جناب پینوچیو ملاقات کردند. در این ملاقات...، حضرت رئیس جمهور، نمایندگان جامعه بها ئی را با گرمی و خوشرویی پذیرفتند و درباره اهداف و مقاصد و خدمات بشر دوستانه جامعه جهانی بها ئی صحبت کرده، آنها را ستودند و موفقیت جامعه بها ئی را آرزو کردند... جریان این ملاقات با عکس و تفصیل از وسائل ارتباط جمعی شیلی (رادیو، تلویزیون و مطبوعات) منتشر شد.» ۳

پینوشه که همه صداهای حق جویانه را در گلو خفه و همه گروههای آزادیخواه را سرکوب کرده است، به بها ئیان اجازه فعالیت می دهد و آنها را «با گرمی و خوشرویی» به حضور می پذیرد و مورد ستایش قرار می دهد و موفقیت ایشان را آرزو می کند. آیا این جز هماهنگی و همدلی بها ئیت با او را نشان می دهد؟

۲. نیکاراگوئه: وقتی در سال ۱۹۳۴ ساندینو قهرمان ملی نیکاراگوئه با نظر مساعد امریکا توسط آناستازیو سوموزاگارسیا به شکلی ناجوانمردانه به قتل رسید، اداره این کشور تا سال ۱۹۷۹ در اختیار خاندان سوموزا قرار گرفت. در این حال مردم به جان آمده از ستم سوموزا در نیکاراگوئه در سال ۱۹۶۱ جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست را تشکیل دادند تا با این رژیم وابسته و ستمگر به مبارزه برخیزند که مبارزات آنها ثمر داد و بالاخره در سال ۱۹۷۹ توانستند به پیروزی برسند.

در اوج اختناق سوموزا، هیأتی از بها ئیان نیکاراگوئه از سوموزا درخواست ملاقات می کنند، خانم ژاله عهدشوقی که از بها ئیان مهاجر به آن کشور است. در گزارش خود که

در نشریه رسمی بها ئیان ایران به چاپ رسیده است می نویسد:

ملاقات با حضرت رئیس جمهوری (ژنرال آنا سیوسوموزا) میسر نگردید ولی ایشان تلگرافی در جواب عریضه محفل روحانی ملی ارسال [کردند] مبنی بر این که منشی رئیس جمهور... باکمال میل مسؤول محفل را به نام رئیس جمهور خواهد پذیرفت.۴

هیأت نمایندگی ۵ نفره محفل در ۸ فوریه ۱۹۶۹ به ملاقات منشی سوموزا می شتابند. در این ملاقات رئیس بها ئیان (سلومون اسکالانته) بر نکته ای تأکید می ورزد که خواست و مطلوب همه دیکتاتورهای عالم است. او می گوید:

بها ئیان در هر کشوری که زندگی می کنند، مطیع دولت و افرادی صلح جو و سازنده می باشند لذا بدین مناسبت، محفل ملی نیکاراگوئه یک نوع بیانیه ای... تقدیم می دارد. این هدیه نیز مورد توجه قرار گرفت که عبارت بود از بیانات مبارکه حضرت بها ءالله راجع به اطاعت از حکومت و تحت عنوان «وفاداری نسبت به حکومت» نامیده شده بود.۵

گزارشگر جلسه سپس در توصیف فضای مذاکرات و برخورد مثبت منشی رئیس جمهور می نویسد: در تمام طول مصاحبه یک حالت دوستانه و صمیمیت حکمفرما بود و دکتر اینسر بارکرو به مجرد اطلاع از هدف ما بلافاصله عکاس رسمی را خواست و برای ثبت این مراسم دو عکس به آن مناسبت گرفته شد.۶

سپس خانم عهد شوقی با شوقی فراوان می افزاید: «این بدیهی است که حال با ابلاغ کلمه مبارک به رئیس جمهور این کشور، فعالیتهای امری با اطمینان خاطر بیشتری و با حرارت بیشتری دنبال خواهد شد.» ۷

۳. آرژانتین: این کشور همواره مورد طمع صهیونیست ها بوده و این جماعت در آن نفوذ عمیقی دارند که در میان کشورهای امریکای لاتین کم نظیر است، برای این منظور مهاجرت گسترده یهودیان به بوئنوس آیرس

(پایتخت آرژانتین) صورت پـذیرفت به طوری که جمعیت یهودیان این شـهر در سال ۱۸۸۷ فقط ۳۶۶ نفر بود در حالی که این جمعیت در سـال ۱۹۶۰ یعنی ۷۳ سال بعـد به ۲۵۰ هزار نفر رسـیده بودنـد. به این ترتیب ساکنـان غیر یهودی در این مـدت در بوئنوس آیرس ۱۵ برابر شده در حالی که تعداد یهودیان در همین مدت به بیش از ۶۵۳ برابر رسیده است.۸

از حیث داخلی نیز تاریخ سیاسی آرژانتین در دو قرن اخیر به چند دوره تقسیم می شود که کارشناسان، فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۳ را «دوران سیاه ترور و وحشت» نام نهاده اند زیرا کودتاهای مکرر نظامیان و نفوذ حاکمیت آنها بر کشور، تاریک ترین روزها و سالها را برای مردم آرژانتین رقم می زند.

در سال ۱۹۶۶ ژنرال اونگانیا به قـدرت می رسـد اما همو در سال ۱۹۷۰ طی کودتـایی دیگر توسط ژنرال لانوسه از کار برکنار می شود و ژنرال لانوسه ژنرال لونیگسـتون را به جای او می گذارد اما پس از ۷ ماه چون لونیگستون مطابق میل وی رفتار نمی کند، او را نیز برکنار می کند. و خود زمام امور را در دست می گیرد ۹ و با اقتدار و خشونت بر مردم آرژانتین حکم می راند.

در این هنگـام محفل ملی بها ئیان آرژانتین مطابق معمول برای ابراز وفاداری و اطاعت از «ژنرال» چنـد نفر از اعضای خود را به دیدار با رئیس جمهور می فرستد. مجله رسمی بها ئیان ایران نیز عکس این دیدار را با خوشحالی درج می کند تا اغنام الهی با مشاهده آن روحیه پیدا کنند.۱۰

ب) آفریقـا: ایـن قـاره پهنـاور، داسـتانی تلـخ و غم انگیز از غـارت منـابع طـبیعی و به بردگی کشـیدن سـیاهان مظلـوم آن دارد خوشبختانه پس

از جنگ جهانی دوم، با گسترش مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه، مردم آفریقا با تقدیم میلیون ها کشته و مجروح به تدریج موفق شدند زنجیرهای اسارت را پاره کنند و گوهر استقلال خود را از کف استعمارگران بیرون آورند. اما پس از استقلال هم رژیم هایی بر اکثر این کشورها حاکم بودند که در باطن از منافع سلطه گران و صهیونیست ها، حفاظت و با هر حرکت آزادیخواهانه بشدت مقابله می کردند. در این شرایط بها ئیان نیز در آفریقا فعال بودند که برای بررسی نقش آنان در کشورهای مختلف، به نمونه ها و شواهدی از منابع خودشان استناد می کنیم:

۱. اتیوپی: در این کشور که هیچ گاه ظاهراً به استعمار در نیامد از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۴ راس تافری ملقب به هایله سلاسی حکومت می کرد. در سال ۱۹۳۶ با تهاجم ایتالیا و اشغال این کشور، هایله سلاسی به انگلیس رفت و ۵ سال بعد با شکست ایتالیا توسط نیروهای انگلستان و اتیوپی او مجدداً به قدرت رسید.۱۱

پیرامون آزادی های سیاسی در زمان وی کافی است بدانیم که در طول دوران طولانی حکومت او، هیچ حزب سیاسی در اتیوپی وجود نداشت.۱۲ هایله سلاسی که خود را امپراطور می خواند، به غرب گرایش داشت و متحد امریکا بود.۱۳ در سال ۱۹۵۳ هایله سلاسی یک ایستگاه مخابراتی را به امریکا اجاره داد که در آن زمان یکی از بزرگ ترین ایستگاههای استراق مخابراتی ورله رادیویی در جهان بود و از طریق آن، مخابرات رادیویی شوروی در سراسر منطقه را شنود می کردند. این پایگاه توسط ۴۰۰۰ نظامی امریکایی اداره می شد.۱۴ هایله سلاسی روابطی مستحکم با اسرائیل نیز برقرار کرد و ارتش اسرائیل تهیه کننده سلاح برای ارتش اتیوپی بود و مستشاران صهیونیست،

آموزش دهنده نظامیان اتیوپیایی بودند. پس از سقوط هایله سلاسی در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) توسط منگیستو هایله ماریام و قتل ۵۹ نفر از نزدیکان هایله سلاسی در یک روز و روی کار آمدن رژیم طرفدار شوروی و به ظاهر مخالف با امریکا، باز هم روابط نظامی با اسرائیل ادامه یافت و حتی مشاوران اسرائیلی، آموزش گارد ریاست جمهوری اتیوپی را بر عهده داشتند که این امر از جایگاه اسرائیلیان و اعتمادی که به آنها وجود داشت حکایت می کند. در سال ۱۹۸۴ با موافقت دولت اتیوپی در مدت کوتاهی ۱۰ هزار یهودی فلاشه از اتیوپی به اسرائیل منتقل شدند.۱۵

جالب است بدانیم هایله سلاسی در سال ۱۹۴۴ با صدور حکمی، میسیونهای مسیحی غیرارتدوکس را از تلاش برای تغییر مذهب مسیحیان ارتدوکس منع کرد۱۶ که می تواند به این دلیل باشد که مسیحیان به جای درگیری با یکدیگر باید همه تلاش تبلیغی خود را بر تغییر مذهب مسلمانان متمرکز می کردند. در این شرایط به بررسی وضعیت بها ئیان در آن کشور می پردازیم: در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) مراسم «هشتادمین سالروز تولد اعلیحضرت هیلاسلاسی امپراطور اتیوپی» برگزار شد. قرار بود فردی به نام آقای بهتا به نمایندگی از سوی محفل روحانی ملی بها ئیان اتیوپی برای تبریک و اهدای یک کتاب بها ئی به محل برگزاری مراسم در گراندهتل برود. به نوشته نشریه رسمی محفل ملی بها ئیان ایران، فرد مذکور پس از ورود به هتل: «متوجه گردید که با وجود این که نمایندگان بسیاری از دستجات مذهبی در آن جلسه دعوت شده بودند، آجودان اعلیحضرت از نزدیک شدن آنان به امپراطور ممانعت به عمل آورد...» ۱۷

اما در این هنگام اتفاق عجیبی رخ داد که از

روابط ویژه محفل بها ئیان با امپراطور پرده برداشت: آقای بهتا چنین می نگارد: «من از تقـدیم هـدیه به حضور امپراطور مأیوس شـده بـودم که ناگهـان امـپراطور، آجـودان خـود را احضـار و پس از مختصـر گفتگـو، آجـودان نزد من آمـد و مرا به جایگـاه امپراطور راهنمایی کرد... به مجرد نزدیک شدن به جایگاه، تبسم بر لبان امپراطور نقش بست و کتاب را به دست خود گرفته و صفحـات آن را ورق زدنـد و این اولین هـدیه ای بود که امپراطور به دست خود دریافت می داشت. امپراطور وعـده دادنـد که کتاب را مطالعه خواهند نمود.» ۱۸

همـان طور که دیـدیم در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) رژیم هایله سلاسـی سـرنگون شـد و یک دولت کمونیستی روی کار آمـد که با وجود مخـالفت بـا امریکـا، روابط خود را با اسـرائیل حفظ کرد و به تدریـج گسترش داد. در جریان این انتقال قـدرت خونین، جنـگ داخلی در اتیوپی درگرفت امـا در همان زمان هیأتهای بها ئی به راحتی به فعالیت مشـغول بودنـد و اگر سوءتفاهمی نیز بروز می کرد به سـرعت رفع می شد. در نشـریه رسـمی بها ئیان ایران آمده است که در جریان درگیری و تیراندازیهای معمول روزانه در اسـمره روزی در طبقه پایین خانه ای که در آن جلسه تبلیغی بها ئی برگزار شـده بود تیرانـدازی درگرفت و مأموران ارتش و پلیس به داخل خانه آمدنـد و متوجه شدنـد که در طبقه بالای آن مکان جلسه بها ئی برقرار است لذا به سـراغ بها ئیان آمدنـد امـا: «رئیس پلیس [که] از امر [=بها ئیت] خبر داشت، افراد خود را فراخوانـده و با عـذرخواهی... به ما گفت: می توانیم برویم و اظهار داشت او می داند بها ئیان خطرناک نیستند...» ۱۹

۲. اوگاندا: این کشور تا

سال ۱۹۶۲ مستعمره انگلیس بود و پس از استقلال ظاهری تا سال ۱۹۸۳ تحت الحمایه انگلستان به شمار می رفت. اسلام در این کشور رشد سریعی داشت لذا استعمارگران، مسلمانان را به عنوان دشمن تلقی کرده و با ترفندهای مختلف همچون تقویت میسیونهای مسیحی، عدم اعطای هرگونه پست سیاسی به مسلمانان، پراکنده ساختن مسلمین در سراسر کشور و قتل عام آنان، می کوشیدند پیروان اسلام را نابود کنند.۲۰

در این کشور، اسرائیل نیز نفوذ فراوان داشت؛ فی المثل سال ۱۹۶۳ چند ماه پس از استقلال، ابوته نخستین رئیس کشور اوگاندا به اسرائیل رفت و به دنبال آن مقامات صهیونیست همچون گلدامایر وزیر خارجه (۱۹۶۳)، اشکول نخست وزیر (۱۹۶۶) و آبا ابان وزیر خارجه (۱۹۶۹) از اوگاندا دیدار کردند.

سال ۱۹۷۱ یک گروهبان ارتش به نام ایدی امین که در اسرائیل تعلیم دیده بود، با کمک رژیم صهیونیستی دست به کودتا زد.۲۱ مردم اوگاندا که از دیکتاتورهای کودتاگر این کشور جز غارت، چپاول، تجاوز به زنان، شکنجه و قتل، خاطره ای نداشتند به امین هم خوشبین نبودند. این سوءظن صحیح بود زیرا در دوران ایدی امین ۲۰۰ هزار نفر از مردم کشته شدند۲۲.

حال با این وضعیت که از اوگاندا ترسیم شد به بررسی وضعیت و موقعیت بها ئیان در این کشور می پردازیم:در ژانویه سال ۱۹۶۱ یعنی در اواخر حضور مستقیم استعمار انگلیس در اوگاندا، ساختمان بها ئیان در کامپالا_ افتتاح شد که مرکزیت این تشکیلات در آفریقا را نیز بر عهده داشته و دارد. این امر از اهمیت اوگاندا برای بها ئیت حکایت می کند. همچنین این مطلب با توجه به سیاست های اسلام ستیزانه انگلیس و اسرائیل به عنوان دو کشور با نفوذ در اوگاندا بسیار قابل تامل و دقت می باشد

بویژه آن که در مراسم افتتاح این مرکز، برادر سلطان محل و نمایندگان رسمی دولت و مقامات عالیه کشور اوگاندا نیز حضور داشتند.۲۳

در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) ایدی امین پس از کودتا و به دست گرفتن قدرت، از مذاهب بزرگ اوگاندا درخواست کرد که هر یک دو نماینده به مقر فرماندهی او بفرستند. در این جلسه از فرقه بها ئیت نیز به عنوان یک دین، برای حضور در جلسه دعوت به عمل آمد. شایان ذکر است که با این که نمایندگان ادیان بزرگ همچون اسلام و مسیحیت در جلسه حضور داشتند به نوشته نشریه رسمی بها ئیان ایران: «بعد از اتمام نطق رئیس جمهور فقط از یک نفر بها ئی تقاضا شد بیاناتی ایراد نماید.» آن بها ئی نیز فرصت را مغتنم شمرده و: «با صدای بلند یک رساله بها ئی را قرائت کرد که متن آن اطاعت از حکومت بود» و رژیم کودتایی ایدی امین نیز از این حُسن سلیقه بها ئیان به وجد آمده و: «بعداً این متن از رادیو به تمام زبانهای جاری یوگاندا نیز ترجمه و اعلام گردید.» ۲۴

در ۱۲ نوامبر ۱۹۷۱ مراسم جشن تولد حسینعلی بها ء در مرکز بها ئیان کامپالا برگزار شد و از ایدی امین برای حضور در این مراسم دعوت به عمل آمد که او پاسخ مثبت داد و در مراسم شرکت کرد. به نوشته نشریه رسمی بها ئیان ایران در این مجلس: «وزیر امور دینی و وزیر اطلاعات هر دو عظمت بیانات و تعالیم حضرت بها ءالله را تمجید و تحسین نمودند.» ۲۵

بنا به همین گزارش در ادامه مراسم جناب ایدی امین به «تمجید و تحسین» بها ئیان پرداخت «و به پیروان سایر ادیان در اوگاندا نیز توصیه

کرد که آنها نیز مانند بها ئیان در بین خود متحد و متفق شوند.» ۲۶ بدیهی است رئیس بها ئیان اوگاندا نیز که رمز این همه توجه آقای ایدی امین به این فرقه را نیک دریافته بود: «بعد از اظهار تشکر از مراحم ریاست جمهور، به ایشان اطمینان داد که بها ئیان اوگاندا در نهایت وفاداری به دولت و رئیس جمهور، به این مملکت خدمت می کنند...» ۲۷ و مطابق روال معمول دولت اوگاندا: «نطق رئیس جمهور و مراسم این جشن توسط تلویزیون و رادیو در سراسر مملکت پخش شد.» ۲۸

با این حمایت ها بها ئیان در اوگاندا به راحتی به تبلیغ مشغول بودند و از حمایت های سیاسی و بویژه رسانه ای دولت نیز کاملاً بهره مند می شدند. از جمله به نوشته مجله اخبار امری یکی از سران بها ئیت به نام ایناک اولینگا در غرب اوگاندا به «سیر و سفر پرداخت در این حال، خبر مسافرت ایشان به زبان انگلیسی و زبانهای محلی از رادیو اعلام شد و روِ سای قبائل از طرف حاکم نامه ای دریافت داشتند و در تشکیل مجامع و احتفالات، برای ملاقات ایشان همکاری و اشتراک مساعی کردند.» ۲۹

۳. لسوتو: این کشور در مرکز آفریقای جنوبی قرار دارد. در سال ۱۹۶۶ استقلال یافته و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمده است، اما به دلیل موقعیت ویژه جغرافیایی، در سیاست خارجی، همواره تحت تأثیر آفریقای جنوبی است ۳۰ که در آن زمان رژیم تبعیض نژادی بر آن حاکم بود و با اسرائیل نیز روابط بسیار دوستانه داشت. بها ئیان در این کشور نیز به فعالیت پرداختند و برای ایجاد اطمینان و حُسن ظن، به ملاقات مسؤولان آن رفتند و از جمله

پادشاه لسوتو «بی هنگ سیت سو» ملقب به موشوشوی دوم، جمعی از بها ئیان را در ۱۵ فوریه ۱۹۷۲ در قصر سلطنتی به حضور پـذیرفت و به گرمی پذیرایی می کرد. در این ملاقات که حدود ۵۰ دقیقه به طول انجامید؛ جملاتی بر زبان اعلیحضرت جاری شد که بیشتر به طنز شباهت دارد. به نوشته نشریه رسمی محفل بها ئیان ایران: پادشاه لسوتو سؤ الات متعدد درباره وضع امر بها ئی در لسوتو و هدف دیانت بها ئی به طور عموم مطرح کرد. وقتی که به پادشاه درباره اصل وفاداری به حکومت مطالبی گفته شد، پادشاه در جواب گفت: اگر تمام جهان بها ئی شوند، برای زمامداران و پادشاهان، حکومت بسیار آسان خواهد بود.۳۱

۴. لیبریا: این کشور در قرن نوزدهم اعلام استقلال کرد. در خلال جنگ جهانی دوم به پایگاه امریکا در آفریقای سیاه تبـدیل شد.۳۲ در سـال ۱۹۴۴ ویلیـام توبمن به ریاست جمهوری آن رسـید و تا سال ۱۹۷۱ به مدت ۲۷ سال در این مقام باقی مانـد و جانشین او ویلیام تولبرت در سال ۱۹۸۰ بایک کودتا برکنار شد.

بنا به گزارشـی که در شهریور ۱۳۵۵ در وزارت خارجه ایران تهیه شده است، یکی از سه اصـلی که از خصوصـیات بارز حیات سیاسـی لیبریـا به شـمار می رود: «نفوذ فائق ایالات متحـده امریکا بر زنـدگی سیاسـی و اقتصادی این کشور» است. بنا به همین گزارش: «لیبریا با جهان غرب روابط سیاسـی دارد ولی هرگز درصدد برقراری روابط سیاسـی با شوروی یا چین برنیامد» ۳۳ که این امر میزان وابسـتگی این کشور به امریکـا را می نمایانـد. همچنین کمپانی فایرسـتون نیز ۴۵۰ هزار هکتار از اراضـی درخت کائوچو آن را برای مقاصد خود تصاحب کرده است.

در سیاست

داخلی نیز این رژیم، نظام تک حزبی را بر کشور حاکم کرده بود۳۴ که این مساله نیز از اختناق و عدم وجود آزادی های اولیه و اساسی در آن سرزمین حکایت می کند.

به دلیل وابستگی عمیق این کشور به غرب، رئیس جمهور آن، ویلیام توبمن سال ۱۹۶۵ سفری رسمی به اسرائیل داشت که در خلال آن از مرکز بها ئیان در حیفا نیز دیدار به عمل آورد.۳۵

بها ئیان در لیبریا از آزادی عمل و امکانات بسیار زیادی برخوردار بودند آنچنان که در ژانویه سال ۱۹۷۱ (دی ماه ۱۳۴۹) کنفرانس بین المللی بها ئیان در این کشور برگزار شد و اخبار و گزارشهای آن «از طریق تلویزیون و رادیو و جراید به سراسر کشور اعلان و ابلاغ گردید.» ۳۶

در این کنفرانس معاون رئیس جمهور لیبریا نیز حضور یافت و طی سخنانی از طرف رئیس جمهور به حضار خوش آمد گفت و «از مآرب و مقاصد دیانت بها ئی تجلیل نمود و اظهار امیدواری کرد که تعالیم مشتهر بها ءالله به زودی در عالم مستقر گردد و از این که این کنفرانس در مونرویا برپا شده است، ابراز مسرت نمود و اظهار کرد: «در انجام هرگونه خدمتی حاضر و مفتخر است...»

سپس روحیه ماکسول، بیوه شوقی از «این نطق شیوا و فصیح و دلپذیر عمیقاً تقدیر» کرد.۳۷

در غروب دومین روز کنفرانس شهردار مونرویا در کنفرانس شرکت کرد و «ضمن عرض خیرمقدم از تمام احبأ برای شرکت در ضیافت مجللی که غروب روز سوم در عمارت زیبای شهرداری برپا می شد، دعوت نمود و با نهایت خوشرویی، پذیرایی مفصل و مجلل شد.» ۳۸

در خلال این کنفرانس با روحیه ماکسول مصاحبه های مختلف رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی برگزار می شد۳۹ و در روز

پنجم ژانویه «حضرت رئیس جمهور لیبریا و همسرشان با کمال احترام ایشان را پذیرفته» و در این ملاقات ۳۵ دقیقه ای «حضرت توبمن رئیس جمهور لیبریا از خاطرات شیرینش از زیارت مقام اعلی [=قبر باب] در جبل کرمل [در اسرائیل] یاد کرده اند.» ۴۰

اندکی بعد به لطف ادعیه زاکیه حضرت بها ءالله رئیس جمهور لیبریا یکباره دار فانی را وداع گفت و مرد. در شب یادبود او و به نوشته منابع بهائی: «با وجود آن که بسیاری از کلیساها برای گرفتن برنامه در آن شب تلاش کرده و موفق نشده بودند، از جامعه بها ئی خواسته شد در برنامه شرکت جویند. از این رو یکی از اعضای محفل روحانی ملی «مناجات بها ئی» را در آن سالن خواند و از آنجا که متوفی «نسبت به امر مبارك [=بها ئیت] همواره مساعدت داشت»، جلسه تذکری برای او در مرکز بها ئیان برگزار گردید و شرحی راجع به او «بیان شد که رئیس جمهور لیبریا... در سفر خود به اسرائیل موفق به زیارت اعتاب مقدسه بها ئی شد و پس از زیارت، بی محابا اظهار داشت «هرکس این عتبه را زیارت کند وجود خدا را احساس ننماید انسان نیست.» ۴۱

جالب است که بها ئیان تهیه کننده این گزارش نیز که به نظر می رسد هنوز در دل خود ایمان به حقانیت حسینعلی بها ء نیاورده اند از کلمه «بی محابا» برای اظهارات اخیر رئیس جمهور لیبریا استفاده کرده اند.۴۲

تمام این برنامه از رادیو پایتخت لیبریا پخش گردید و جالب آنکه در برنامه ای که از طرف رادیو تلویزیون آن کشور به مناسبت مرگ رئیس جمهور تهیه شد فقط مناجاتهای بها ئی خوانده شد.۴۲

پی نوشت ها

۱. شیلی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷، ص

۲۵۷. کیهان، سه شنبه ۲۱ آذر ۱۳۸۵، ش ۱۸۶۸۸، ص ۳۱۶. اخبار امری، سال ۱۳۵۷، ش ۶، صفحات اول و دوم جلد ۴. اخبار امری، اردیبهشت ۱۳۴۷، ش ۲، صص ۱۱۵ –۱۱۱

۵. همان۶. همان۷. همان۸. حسین التریکی، صهیونیزم در آرژانتین، ترجمه علی منتظمی، صص ۱۸ ۹۱۶. آرژانتین، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴، صص ۵۴ ۱۰۵۲. اخبار امری، مهرماه ۱۳۵۱، ش ۱۱، ص ۱۱۳۵۲. اتیوپی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص ۱۱ ۱۲۱۰. همان، ص ۱۳۶۳.همان، ص ۱۴۶۸. همان، ص ۱۵۷۴.همان، صص ۸۰ ۱۶۷۸.همان، ص ۱۷۲۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۱۴، صص ۴۴۹ – ۱۸۴۴۸. همان، ص ۴۴۹ ۱۹. اوگاندا، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، صص ۱۰ – ۲۰۹. همان، صص ۱۰ – ۲۱۹. همان، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴۴. همان، ص ۲۳۴۶. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۱۱، صص ۳۵۹ – ۲۴۳۵۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۴، ص ۲۵۱۳۹. همان، ش ۱۷، صص ۵۹۵ – ۲۶۵۹۴. همان، صص ۵۹۶ ۲۷۵۹۵. همان، ص ۲۸۵۹۶. همان۲۹. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱، صص ۸ – ۳۰۷. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، اداره ششم سیاسی وزارت خارجه، شهریور ۱۳۵۵، ص ۳۱۹۷. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۵، ص ۳۲۱۵۲. دائره المعارف تاریخ عمومی جهان، ترجمه: محمود بهفروزی، نشر قطره، ج ۳، ص ۳۳۹۶۶. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، اداره ششم سیاسی وزارت خارجه، شهریور ۱۳۵۵، ص ۳۴۴۷. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، ص ۴۷ و دائره المعارف تاریخ عمومی جهان، ج ۳، ص ۳۵۹۶۶. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۴، ش ۳۶۴۲۰. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص

۳۷۴۲۰. آهنگ بـدیع، سال ۱۳۴۹، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۳۸۹. همـان، ص ۲۸۹ و اخبـار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۳۹۴۲۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۹، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۴۰۲۸۹. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۴۱۴۲۰. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱، صص ۳۹۳ ۴۲۳۹۲. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱، صص ۳۹۳ –۴۳۳۹۲. همان، ص ۳۹۳

کاش همه بهائی می شدند!

کاش همه بهائی می شدند!

سید احمد بحرالعلوم میر دامادی

پس از جنگ جهانی دوم، رژیم های وابسـته و دیکتاتور در کشورهای مختلف، قدرت را به دست گرفتند و اختناقی سنگین را بر مردم خویش حاکم کردند. متقابلا آزادیخواهان نیز برای رهایی از یوغ این رژیم ها به مقابله پرداختند و در نتیجه زندانها پر از نخبگان و فرزانگان آن کشورها شد.

در بررسـی عملکرد بهـائیت در این کشورهـا، منـابع بهائی ناخواسـته به مطالبی اشاره کرده انـد که حیرت انگیز است و پرده از اسـرار مگـو بر می دارد و نقش بهـائیت را در خـدمت بـه دیکتاتورهـای ایـن کشورهـا روشـن می سـازد و آن ایـن که یکی از اقـدامات بهائیان، عملیات تبلیغ بر روی زنـدانیان سیاسـی بوده است تا بدین ترتیب آنها را از جرگه مخالفان خارج ساخته و در صف وفـاداران به حکومت ها قرار دهنـد. در زیر با نحوه اجرای این سـیاست در دو کشور چاد (آفریقا) و فیلیپین (آسـیا) آشـنا می شویم:

چاد

این کشور در دوران اسـتعمار، مسـتعمره فرانسه بوده و به دلیل مقاومت مسـلمانان، فرانسه جنایات گسترده ای در قتل علما و از بین بردن مساجد، مدارس قرآن و آثار اسلامی مرتکب شد. ۱ سال ۱۹۶۰ این کشور استقلال یافت اما فرانسویان هنگام خروج، اداره چـاد را به افراد مسـیحی سپردنـد که این سـیطره تا سال ۱۹۹۰ ادامـه داشت و از جمله از سـال ۱۹۶۰ تـا سال ۱۹۷۵ ژنرال مسـیحی تمبـل بای قـدرت را در دست داشت. او در سال ۱۹۶۲ تمـام احزاب به اسـتثنای یـک حزب را منحل کرد که این امر میزان آزادی و مشارکت سیاسی را در رژیم او نشان می دهد.۲

در دوران ۳۰ ساله (۱۹۹۰ ۱۹۶۰) به دلیل فشار همه جانبه بر مسلمانان و وضع مالیات های

سنگین، زمینه برای قیام آنها فراهم شد که با مبارزات فراوان و تحمل زندان و شکنجه و سختی های فراوان، سرانجام در سال ۱۹۹۰ مسلمانان که در «جنبش نجات ملی» مجتمع شده بودند، قدرت را در دست گرفتند.۳

اینک ببینیم که عناصر بها ئی در دوران پس از استقلال چاد (سال ۱۹۶۰ به بعد) در این کشور چه نقشی را ایفا می کردند؟ در این زمینه شاید بیان یک مورد ما را بسنده باشد چرا که در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. به نوشته مجله «اخبار امری» یک معلم بها ئی در یکی از شهرهای چاد پس از هماهنگی با مسؤولان زندان برای تبلیغ، میان زندانیان می رود. او پس از چند هفته با ارسال نامه، گزارشی از اقدامات خود و بازخورد آن را برای نشریه مذکور بیان می کند: «رئیس زندان شهر بایبوکام به من اطلاع داد که یک نفر زندانی می خواهد تسجیل [=بها ئی] شود» وی سپس ضمن ابراز شادمانی از این خبر بر مقاومت آن فرد در مقابل بازجویان تصریح می کند و می گوید: «بخصوص که زندانی مذکور هرگز مایل نبوده چیزی را اقرار کند» او وقتی به سراغ زندانی می رود، متوجه می شود که او در حقیقت به بها ئیت ایمان نیاورده و برای فرار از شکنجه، به این فرقه تمسک جسته است. مبلغ بها ئی می نویسد: «به ملاقاتش رفتم ولی اظهار داشت که از وقتی که یکی از رفقای او بها ئی شده، اولیای زندان نسبت به او مهربان شده و دیگر از تهدید و تخویف خبری نیست. رئیس زندان هم تأیید کرد که از وقتی که آنها بها ئی شده اند، نسبت به آنها سختگیری نمی شود.» ۴

در منابع بها ئی، مورد مشابه

دیگری از فعالیت بها ئیان بر زندانیان سیاسی اما هزاران کیلومتر دورتر از چاد یعنی در قاره آسیا و کشور فیلیپین وجود دارد که از یک هماهنگی کامل میان بها ئیت با رژیمهای دیکتاتوری برای شکستن روحیه مقاومت در آزادیخواهان حکایت می کند که در ادامه به آن می پردازیم:

فیلیپین

ابتدا مستعمره اسپانیا بود اما پس از درگیری با امریکا که به شکست اسپانیا انجامید، این کشور در سال ۱۸۹۸ در برابر ۲۰ میلیون دلار به امریکا واگذار شد.۵ پس از آن تا سال ۱۹۴۶ در استعمار امریکا قرار داشت. در این دوران امریکاییها به منظور مسخ فرهنگی مسلمانان اقداماتی انجام دادند که تعداد بیشتر کلیساها از مساجد در اکثر شهرهای مسلمان نشین از آن جمله است. فشار زائدالوصف امریکا بر مسلمانان در دوران استعمار و سپس استقلال ظاهری و ادامه سلطه امریکا توسط حکومتهای دست نشانده موجب شد که مسلمانان جبهه آزادیبخش مورو را پایه گذاری کنند که این جبهه با انشعاباتی که در آن صورت گرفت بعدها نیز به مبارزات خویش ادامه داد.

در اوضاعی که دولت فیلیپین روابط عمیقی با ایالات متحده دارد و سیاست اسلام زدایی توسط امریکا در فیلیپین دنبال می شود و مسلمانان مبارزات مستمری را برای حفظ هویت اسلامی و احقاق حقوق مسلم خویش آغاز کرده اند بها ئیت وارد این کشور می شود. توضیح آن که:

هنگامی که رژیم دست نشانده امریکا در فیلیپین با خشونت حکمرانی می کرد، هزاران نفر از آزادیخواهان بر ضد آن قیام کردند و به زندان های مخوف افتادند، چرا که آنها حضور پایگاه های امریکایی را در کشور خود بر نمی تافتند.

در این اوضاع بها ئیت دست به کار ودولت فیلیپین که می دانست آموزه های این فرقه چه نقش مهمی در

حرکتهای کلی و ضد استعماری دارد، بشدت از آنها حمایت کرد و تمام امکانات را در اختیارشان قرار داد تا به راحتی و با دست باز به فعالیت بپردازند در این میان، مبارزان فیلیپینی بویژه در مناطق مسلمان نشین که جزء اصلی ترین هدفهای تبلیغی گروههای بها ئی بودند به نقش منفی و استعماری این هیاتها پی برده و به مقابله با آنها پرداختند و از جمله در یک عملیات غافلگیرانه و هشدار دهنده، ۳ تن از مبلغان بها ئی را که از ایران به آن نواحی رفته بودند، اعدام انقلابی کردند و با این اقدام خود، ضمن وارد آوردن شوک سنگین به تشکیلات بها ئیت، پیام خود را نیز به آنها تفهیم نمودند.

برای پی بردن به نقش منفی ومخرب این فرقه در آن کشور کافی است بدانیم در شرایطی که خانواده های زندانیان سیاسی امکان ملاقات با عزیزان خود را نداشتند،دولت فیلیپین اجازه داده بود که هیاتهای تبلیغی بها ئی به میان زندانیان برود تا با کسب خبر و شکار مبارزان، ضمن ایجاد شکاف در محبوسان، روحیه انقلابی را نیز در آنان بخشکانند. گزارش زیر که در نشریه رسمی بها ئیان استخراج شده است، به خوبی نقش مخرب فرقه مذکور را از زبان یک زن بها ئی به نام حشمت الله اشراقیان که از سوی بها ئیان ایران برای تبلیغ به آن کشور رفته بود،نشان می دهد:

بنابر دعوت محفل مقدس ملی، به مانیلا رفتم. خانمی از مهاجرین امریکایی و... مهماندار من بودند، خیلی محبت و احترام فوق العاده نمودند. روز بعد، برنامه صحبت در زندان بود... دکتر مهاجر و اشراقیان هم هفته قبل از زندان دیدن کردند، نمی دانم برایتان نوشته ام یا نه؟

عده زندانیان ۹ هزار نفر

است. آنهایی که محکوم به مجازات سخت یا حبس ابد یا محکوم به مرگ هستند، در این زندان می باشند. قریب یک سال و نیم پیش، امر مبارک [=بها ئیت] به داخل زندان نفوذ نمود. هم اکنون ۹۰۰ بها ئی در آنجا داریم... رئیس زندان می گفت: ای کـاش که همه بها ئی شونـد تاما از شـر [مبارزین] خلاص شویم. مقامات مربوطه احترام فوق العاده به امر می گذارنـد. بها ئیان در سر تاسر فیلیپین آزادند که از زندان [بها ئی] درآن تشکیل می شود.

در میـان این نفوس یعنی [زنـدانیان] دکتر و وکیل و دانشـجویان دانشـگاه و غیره هسـتند. وارد شـدن به زنـدان حتی برای اقوام زندانیان کار آسانی نیست. باید اجازه مخصوص از چندین محل بگیرند، آن وقت از پشت میله های زندان صحبت کنند، حتی کشیش های کاتولیک. ولی برای بها ئیان همین که در ماشین از دور گفتیم. بها ئی، آناً اجازه دادند.

خلاصه پس از عبور از درهای آهنین وارد زندان [شدیم] و به محل زندانیان رفتیم... نه تنها بهائی ها جمع شدند، غیر بها ئی ها هم آمدند. معاون ایادی،۶ پروفسور سمیناگو، مرا معرفی نمود، پس از آن شروع به صحبت کردم وایشان ترجمه به زبان محلی می نمود برای اشخاصی که انگلیسی نمی دانستند.

چندین آسایشـگاه مختلف را دیدن کردیم و در هر کجا مطالبی بر ایشان گفتم. در محل مسـلمانان، مباحثه با ۲ ملا ی مسلمان که مدتی است زندانی هسـتند، خیلی جالب بود، از ۷صبح تا ۲ بعد از ظهر همین طور حرف زدم... باری بعد از صـرف غذا در رستوران آنجا مجدداً باز گشتیم و تا ساعت ۵ بعد از ظهر آنجا بودیم. خاطرات خوش آن روز همیشه در خاطرم است.۷

پی نوشت ها

۱. چاد، دفتر مطالعات سیاسی

و بیـن المللی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۰. همـان، ص ۳۷۰. همان، ص ۴۱۱. اخبـار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۸، صص ۲۷۱ ۵۲۷۰. فیلیپین، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲، ص ۶۱۹. شوقی افندی برای تبلیغ بها ئیت شبکه ای بین المللی ایجاد کرد و ۲۷ نفر را در را‡ س آن قرار داد وآنهـا را ایـادی امرالله نامیـد تـا هر یـک امـور مربوطه را در بخشـی از جهـان بر عهـده بگیرد،پس از چنـدی برای هر یک از آنها چندین معاون در نظر گرفت که به آنها معاون ایادی می گفتند ۷. آهنگ بدیع، سال بیست ویکم (۱۳۴۵)،ش ۱، ص ۱۹

امام خمینی و بهائیت

خروش بر توطئه ها!

مریم رفیعی

مبـارزات حضـرت امـام خمینی(ره) علیه سیاسـتهای ضـد دینی و ضـد فرهنگی رژیم پهلـوی در ۱۳۴۱ش در جریـان انجمنهای ولایـتی و ایـالتی به صورت علنی آغـاز شـد. پس از رحلت آیت الله بروجردی در ۱۳۴۰، دسـتگاه دولت پنداشت فرصتی برای خـارج کردن کامـل مـذهب از امور اجتماعی به دست آمـده، لـذا حرکت ضـد دینی اش را شـدت بخشـید. شاه و دیگر ایادی استعمار (نظیر اسدالله علم) زمزمه الغای بعضی از قوانین اسلام را هر روز به اسم و تحت عنوانی ساز کردند. «لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی»، «کنفرانس آزاد زنان و آزاد مردان»، «انقلاب سـفید شاه و ملت»، «لوایح ششـگانه» و در نهایت «قانون حمایت خـانواده» از برنـامه هـایی بود که توسـط دول امپریـالیستی (بویژه امریکا) برای ریشه کن ساختن اساس اسـلام و اسـتقلال ایران مطرح و توسط شاه به اجرا گذشته شد.۱

یکی از این برنـامه هـا، تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که با حـذف قیـد مسـلمان بودن و سوگنـد به قرآن از این قانون، غیرمسلمانان و در راس ایشان بهائیان بدون هیچ گونه منع قانونی

می توانستند به مناصب و پستهای مهم دست یابند. امام با هشیاری تمام، متوجه خطر شد و به صورت فعال وارد صحنه سیاست کشور گردید.۲ ایشان، که هدف این لایحه را حاکمیت بهائیان بر سرنوشت ایران ارزیابی می کرد، علیه لایحه مذکور و به صورت یک مخالف مقتدر، در مقابل رژیم پهلوی قد برافراشت و در مناسبتهای مختلف با سخنرانی های روشنگر خویش، علما و مردم را از توطئه های شوم استعمار مطلع و خطر بهائیان و اسرائیل را برای اسلام و کشور گوشزد کرد۳: «... این جانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در قبضه صهیونیستها است که در ایران به [صورت] حزب بهائی ظاهر شدند...» ۴

امام دست استعمار را در ایجاد این فرقه و رابطه عمیق آنها با اسرائیل و دشمنی دیرین و مشترکشان با اسلام را می دید و بر لزوم مبارزه با آنها تاکید کرد. ایشان در سال ۴۲ طی پیامی خطاب به علمای یزد، صریحا از تسهیلاتی که دولت علم برای انجام کنفرانس ضد اسلامی بهائیان در لندن منظور کرده بود انتقاد و افزود: «بسیاری از پستهای حساس به دست این فرقه (بهائیت) است که حقیقتا عمال اسرائیل هستند».۵ در سخنرانیهای همان سال نیز، ضمن هشدارهای متعدد به مردم و روحانیت، فرمود: «... این سکوت مرگبار اسباب این می شود که زیر چکمه اسرائیل به دست همین بهائی ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود...».۶ امام درباره اصول انقلاب سفید! شاهنشاهی نیز معتقد بود که برخی از اصول آن نظیر تساوی مطلق حقوق زن و مرد نشات گرفته

از رای عباس افندی است.۷

در یک جمع بندی می توان گفت که از دیدگاه امام، بهائیت با سازمان خود در ایران به جاسوسی برای اسرائیل و امریکا مشغول بود و در اساس برای شکستن مذهب شیعه به وجود آمده بود. تاکید ایشان بر نابودی استقلال ایران توسط استکبار و عوامل آن نظیر اسرائیل، بهائیت و رژیم ستمشاهی، ماهیتی کاملاً ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی به نهضت اسلامی بخشید.

سرانجام رژیم که تاب مقابله با امام را نداشت در آبان ۱۳۴۳ ایشان را بازداشت و به ترکیه تبعید کرد. با تبعید امام در آبان ۴۳ به ترکیه، روند هجوم بهائیان به دستگاه حکومت که از پیش آغاز شده بود، شتاب بیشتری یافت و هویدای بهائی، برای حدود ۱۴ سال نخست وزیر شد. در این دوره، روز بروز بر قدرت این فرقه در ایران افزوده شد، تا جایی که در کابینه هویدا ۹ وزیر بهائی راه یافت.۸ اینان از موقعیت خود برای ثروتمند شدن جامعه بهائیت استفاده می کردند و از این ثروت در راه تبلیغ و ترویج فرقه خود نهایت استفاده را می نمودند. زن نیز از وسایل مهم جلب افراد بود و از دختران بهائی به عنوان مبلغ برای جلب جوانان از طریق روابط جنسی استفاده می شد.۹

در گزارشی محرمانه به سفارت امریکا، وضعیت بهائیان این گونه بیان می شود: از نظر تعداد مذهب بهائی در حال ازدیاد است و در سطح تصمیم گیری در دولت ایران در حال اعمال نفوذ است. از اعضای مذهب بهائی می توان سرهنگ عبدالکریم ایادی پزشک شخصی شاه ایران، سرهنگ فریدون جم سفیر ایران در اسپانیا (معلم پیشین فرزند شاه) که یک بهائی متعصب و دوست صمیمی سرهنگ ایادی

است و... نام برد. توسعه کنونی بهائیگری با نفوذ سرهنگ ایادی صورت می گیرد. در نتیجه شاه شخصا بهائیگری و ترویج آن را در ایران تصویب و تایید کرده است.۱۰

به گفته فردوست، رئیس دفتر اطلاعات شاه، شخص شاه در جریان رشد و نفوذ بهائیان قرار داشت. فعالیتهای بهائیت توسط ساواک به دقت دنبال می شد و گزارش این فعالیتها در بولتن های نوبه ای تنظیم و از طریق فردوست به اطلاع محمدرضا می رسید. وی می گوید: «این بولتن مفصل تر از بولتن فراماسونری بود، اما محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به خصوص افراد بهائی در مقام مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آنها حسن ظن نشان می داد.۱۱

بنابر مدارک و اسناد موجود، شاه چنان در حمایت از بهائیان کوشید که بهائیان مدعی بودند که کارهایی که اکنون (سال ۴۸) به دست اعلیحضرت آریامهر صورت می گیرد، هیچ کدام آن روی اصول دین اسلام نیست، زیرا شاه به تمام دستورات بهائی آشنایی دارد. بهائیان نه تنها مورد حمایت رژیم شاه بودند بلکه بر اساس اخبار در اسناد، مورد حمایت رئیس جمهور امریکا و دولت اسرائیل نیز بودند. بهائیان ایران نیز مانند سایر بهائیان جهان جاسوسی برای اسرائیل را یک وظیفه افتخارآمیز می دانستند، آنان علاوه بر تبریک پیروزی اسرائیل، گستاخی را به جایی رساندند که مبالغ هنگفتی پول برای کمک به ارتش اسرائیل جمعآوری کردند.۱۲

آنها ایران را بعد از اسرائیل، دومین سرزمین بهائیان و آن را مرکز قیام و تسخیر جهان می دانستند و در نقشه دهساله شان بر اهمیت ایران برای بهائیت تاکید داشتند. «شوقی افندی» چند سال قبل از مرگش تنظیم طرح جهانی بهائیان تحت عنوان «نقشه دهساله» را آغاز کرده بود.

او امید داشت که این طرح در دوران پیشوایی خودش به مرحله اجرا در آید، ولی مرگ ناگهانی او مانع اجرای هدفهایش شد. این نقشه شامل ۲۸ هدف است که پیشوای چهارم بهائیان تاکید نموده که بهائیان با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع باید مرحله به مرحله اهداف این نقشه را به اجرا درآورند. شوقی در مواد این نقشه بر گسترش معابد بهائی، کتب و نوشته های بهائیان، تاسیس محافل مرکزی ملی بهائیان در قاره های مختلف تاکید دارد تا در نهایت در لحظه «حلول جهاد کبیر اکبر روحانی» همه عالم تحت تسلط بهائیان به «صلح جهانی» دست یابد. دو نکته در این اهداف قابل توجه است: اول آنکه او در هدف بیست و چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولتهای جهان ترجیح داده و تاسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان را فقط بر حسب قوانین حکومت جدیدالتاسیس اسرائیل ممکن می داند. دوم: از آنجا که ایران نزد بهائیان به «مهد امرالله» (یعنی زادگاه باب و بها و محل ظهور این فرق) معروف و از قداست ویژه ای برخوردار است و در طرح ده ساله شوقی بعد از اسرائیل مرکز بهائیت و ارض موعود معرفی می شود که باید نصیب بهائیان شود.۱۳

در سال ۵۷ با تشدید مخالفتها و اعتراضات مردمی، که امواج سهمگین آن سلطنت پهلوی را به لرزه در می آورد، خبر از وقوع انقلابی عظیم به رهبری امام خمینی(ره) داد. لذا رهبران تشکیلاتی این فرقه احساس خطر کردند و با خروج از ایران به دامان سرکردگان غربی خود پناه بردند. دکتر ایادی از کسانی بود که قبل از شاه، ایران را ترک کرد۱۴ و به دنبال

او کسانی که از عناصر مهم بهائیت در ایران محسوب می شدنـد، فرار را بر قرار ترجیـح دادند و آنان که ماندند به ادامه نقش جاسوسی خود ادامه دادند.۱۵

با پیروزی انقلاب اسـلامی این فرقه به یکباره تمام پشـتوانه سابق خود در کشور را از دست داد و تمام آمال و آرزوهای جامعه بهـائیت نقش برآب شـد. در گزارش سـفارت امریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۹ شمسی) آمده است: «یکی از ۹ نفر از مردان متفکر جـامعه بهـائیت [روِ سای محفل بهائیان] گفت که جامعه بهائی احساس می کنـد از جهـات اداری، اجتمـاعی و مـالی در حـال مرگ است و بـا بـدترین بحران در تاریـخ صـد و ۲۸ سـاله اش مـواجه شــده است.».۱۶بخشـی قابـل توجه از بهائیـان که بـا پیروزی انقلاب اسـلامی، نقشه ها و وعـده های بیت العـدل را بر باد می دیدنـد، اعتقاد خود را به این مسلک از دست داده و خانوادگی مسلمان شدند.۱۷

همان طور که دیـدیم، امام معتقـد بودنـد که بهائیت نه به عنوان یک مـذهب بلکه به عنوان یک حزب، وظیفه جاسوسـی برای اسـرائیل و قدرتهای اسـتکباری را به عهده دارد. چنانکه، وقتی نظام جمهوری اسـلامی ایران با دستیابی به اسـناد محکم و متقن دال بر جاسوسی عده ای از سران تشکیلات برای بیگانگان، جمعی از سران فرقه را دستگیر و پس از محاکمه به حبس یا اعدام محکوم کرد و هر گونه فعالیت تشـکیلاتی آنان در ایران را ممنوع اعلام نمود۱۸، دولت امریکا به نفع جواسیس بهائی واکنش نشان داد و رئیس جمهور امریکا رسما از آنان جانبداری کرد که با پاسخ دندان شکن رهبر انقلاب اسلامی مواجه شد.۱۹

تشکیلات مخفی بهائیت در ایران علاوه بر

تبلیغ بر ضد انقلاب در دوران جنگ تحمیلی، از هیچ خدمتی جهت پیروزی دشمن و رضایت اربابان خود کوتاهی نکردند. آن عده که از سران تشکیلات بودند، اطلاعات را به صورت غیرمستقیم از بهائیان رده های پایین تر جمع‌آوری کرده و به مرکز محافل بهائی (اسرائیل) ارسال می کردند.۲۰ حتی به گفته برخی از بهائیان مستبصر: آنان با مشاهده کشته شدن مردم با بی رحمی تمام به هم تبریک گفته و با اظهار خوشحالی اضافه می کردند که هرچه مسلمانان کشته شوند، کم است!۲۱

بهائیان مانند سایر گروههای مخالف انقلاب (که کینه امام را به داشتند)، در خرداد ۶۷، هنگامی که ایران در سوگ فقدان رهبر و مراد خویش یکپارچه غم و اندوه گشت در محافل خود به شادی پرداخته و با تبریک به یکدیگر امیدوارانه در انتظار سقوط نظام و بازیافتن موقعیت و جایگاه از دست رفته نشستند.

پانوشت ها

۱. نهضت امام خمینی (ره)، سید حمید روحانی. صص ۳۰۳ ۳۰۲.

۲.همان، صص ۱۶۵ و ۱۷۴.۳. تاریخ معاصر از دیدگاه امام خمینی (تبیان ۲۰)، سید محمد هاشمی تروجنی و...، صص ۲۴۴ و ۲۵۱.۴. صحیفه نور، ۱/۵۶. ۵. نیمه پنهان، ۱۵/۱۷۷ ۱۷۶.۶. تاریخ معاصر از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۴۵.۷. صحیفه نور، ۱/۵۶.۸. بهائیت در ایران، زاهد زاهدانی، صص ۲۹۳ ۲۹۲.۹. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱/۳۷۶ ۳۷۵.۱۰. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۷، ص ۷.۱۱. ظهور و سقوط...، ۱/۳۷۴.۱۲. سه سال ستیز مرجعیت شیعه، روح الله حسینیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۱۷۳۱۷۲.۱۳. انشعاب در بهائیت، اسماعیل رائین، صص ۲۱۵ ۲۰۵.۱۴. ظهور و سقوط...، ص ۲۰۴.۱۵. بهائیگر اسناد لانه جاسوسی، همان، ص ۹.۱۶. همان، ص ۱۲.۱۷. بهائیت در ایران، ص ۲۸۲.۱۸. همان، صص ۲۷۷۲۷۵.۱۹. صحیفه

نور، ۱۷/۲۶۷ ۲۶۶.۲۰. لایه های پنهان جاسوسی در بهائیت، مصاحبه با یک نجات یافته دیگر از بهائیت، کیهان، ۱۸۷۹۹، ۱۳۸۶.۲۱. سه سال ستیز مرجعیت شیعه، صص ۱۶۹ ۱۶۸.

آیت الله بروجردی و بهائیان

نگران از نفوذ!

محمدحسن رجبی (دوانی)

پس از سقوط دیکتاتور پهلوی در شهریور ۲۰، انتظار می رفت که مبارزه ای پیگیر از سوی روحانیت با عوامل و ارکان نظام دیکتاتوری آغاز شود، اما این مبارزه به دلایل گوناگون چون: وعده های سران رژیم (بویژه شاه جوان) به جبران گذشته، بازشدن نسبی فضا برای برگزاری مراسم دینی و از سوی دیگر تبلیغات سازمان یافته ضداسلامی و انحرافی در جامعه از سوی حزب توده، کسروی و نیز بهائیان که با سوء استفاده از وضعیت آشفته کشور، به تضعیف باورهای مذهبی جامعه می کوشیدند، مدتی طول کشید تا قوام لازم را بیابد و نخست در جنبش ملی کردن صنعت نفت و سپس در خیزش خرداد ۴۲ به نقطه عطف خود نزدیک شود. لذا، در بدو امر، بخش عمده ای از توجه و تلاش علما، صرف بازستاندن اماکن اشغال شده دینی، احیا شعائر مذهبی، رفع منع حجاب، و مبارزه با تبلیغات ضد اسلامی گروههای مزبور، بویژه بهائیان که مورد سخن ماست گردید؛ حرکتی که البته، یکسره از صبغه «سیاسی» خالی نبود و خصوصا در بحبوحه مبارزه با منع حجاب، مرجعیت شیعه (آیات عظام قمی و بروجردی) تا مرز تهدید دستگاه به قیام پیش رفتند.

نفوذ بهائیان در سطوح اداری کشور که از عصر مشروطه آغاز شده بود، در زمان سلطنت رضاخان ادامه یافت و روز به روز آنها بیشتر بر مناصب کلیدی کشور دست یافتند. این امر، که با تبلیغات بهائیگری و اسلام ستیزی همراه بود، موجب رنجش و نگرانی علما و مردم متدین

گردیـد. زمـانی که آیت الله بروجردی از نجـف به بروجرد بازگشـته و در آنجـا مورد احـترام عموم مردم و اهـالی غرب کشور بودند و به تدریس و امامت جماعت و حل و فصل امور شرعی مردم اشتغال داشتند، بهائیان، بروجرد را جولانگاه تبلیغات خود قرار داده بودند. به نوشته مرحوم علامه دوانی:

«در سالهـایی کـه فرقه ضـاله بهـائی، فعـالیت خـود را در بروجرد به خصـوص در ادارات دولـتی تشدیـد کرده بودنـد، معظم له مجـدانه به مقـابله پرداختنـد. سـعی ایشان در ابتـدای امر بر این بود تا از راههای قانونی جلو فعالیت های آنها را که روز به روز بیشتر می شـد و حتی تا بـدانجا رسـیده بود که یکی از مـدارس دینی شـهر را تخریب و به جای آن دبیرسـتانی بنا نهادنـد، سـد کننـد؛ ولی زمانی که بی توجهی و مسامحه مرکز را در این مورد مشاهـده نمودنـد، خود مسـتقلا دست به کار شده و به عنوان اعتراض به این امر، از شـهر خارج شدنـد. خبر عزیمت ایشان در انـدک مدتی مردم شـهر و نواحی را به تظاهرات و اجتماع در تلگرافخانه واداشت. دولت پس از مشاهده این اوضاع، احساس خطر نموده و سعی در مراجعت ایشان به شهر می نماید. بزودی محافـل و مجـالس آشـکار بهـائی هـا تعطیـل و افراد منحرف از ادارات شـهر منتقـل می گردنـد و ایشـان بـا اعزاز تمام به شـهر مراجعت می نمایند».۱

آقای واعظ زاده در مصاحبه با مجله حوزه می گوید: «اصـلا مبارزه با بهائیت توسط آیت الله بروجردی شـروع شد. ایشان خطر بهائیت را خیلی جدی می گرفت... آقای منتظری با یکی از مبلغان بهائیت، مکاتبه داشت و شـبهات را پاسخ می داد، می گفت آیت الله بروجردی نوشته هایی که بین من و آن مبلغ

بهائی رد و بدل می شود؛ می بیند».۲

ایشان، در ماه رمضان آن سال، یک ماه تمام منبر رفته و پیرامون مهدویت امام زمان عج از قول علمای اهل سنت و شیعه و رد نظرات بهائیان، به نحوی مستدل سخن گفتند.۳ پس از ورود به قم نیز، با اشاره به روشی که در ارائه مباحث بر ضد بهائیان در بروجرد داشتند «به جناب آیت الله صافی توصیه کردند که کتابی با همین سبک [مستدل و با استناد از روایات عامه و خاصه] درباره حضرت به رشته تحریر درآور و مقدمات نگارش کتاب ارزشمند منتخب الاثر از همین جا فراهم آمد».۴

به گفته آیت الله سبحانی: سال ۱۳۳۱ مرحوم بروجردی جمعی از فضلای آن روز حوزه (نظیر حضرات آقایان حسینعلی منتظری، ابراهیم امینی و احمدی شاهرودی) را برای خنثی کردن تبلیغات بهائیان به فریدن اصفهان اعزام کرد.۵

پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب احزاب و جمعیتهای سیاسی، و سیطره جو خفقان و سانسور بر کشور، نفوذ بهائیان در دستگاههای دولتی گسترش یافت تا آنجا که عبدالکریم ایادی (از خانواده قدیمی و متنفذ بهائی) پزشک مخصوص و محرم اسرار شاه شد. ارتشبد حسین فردوست، ضمن ارائه اطلاعات ارزشمندی راجع به میزان نفوذ و قدرت او و بهائی ها در دربار، دولت و ارتش پهلوی، او را «سلطان واقعی» و بدون تاج و تخت و «راسپوتین ایران» می نامد که بیش از هشتاد شغل پولساز داشت.۶

تیر ۱۳۳۴ طی نامه ای به نخست وزیر، با اشاره به پیگیری ناقص او در اجرای نظریات ایشان راجع به بهائیان که به نظر شاه رسیده بود، متذکر می شود که نامه ایشان به شاه متضمن چاره جویی بود و درخواست شده بود که در صورت عدم پاسخگویی قوانین

موجود، قوانین لازمه را در مجلس تصویب کنند تا عملیات سابقه این فرقه دوباره تکرار نشود.۸با توجه بدانچه گفته شد مرحوم فلسفی تصمیم گرفت در رمضان ۱۳۳۴، در سخنرانی های خود که مستقیما از رادیو پخش می شد به افشای خطر سیاسی بهائیان در کشور پردازد. وی در این زمینه با آیت الله بروجردی مشورت کرد و پس از موافقت و دستور آیت الله، جریان را به اطلاع شاه نیز رساند و چنان که گذشت، با موافقت شاه روبه رو گردید.۹ وی سپس از وعاظ تهران خواست که در منابر حساس ماه رمضان، یکصدا بر خطر رسوخ بهائیان در اداره امور کشور تاکید و به مردم هشدار دهند.۱۰ خود نیز از آغاز رمضان، در سخنرانیهای مهییج و پرشور خود، بشدت به بهائیان حمله کرد و با وجود تهدیدات عَلَم (وزیر کشور) و شاه۱۱، همچنان به سخنان خود ادامه داد.

نفوذ و قدرت روزافزون بهائیان در پستهای حساس سیاسی، اقتصادی و اداری کشور، و تشنج آفرینی ها و جنایات هولناك صهیونیست مابانه آنان نسبت به مسلمانان در جای جای کشور، و بی تفاوتی و بعضا همدستی ماموران دولتی با ایشان در طول آن سالها، چنان نفرت و انزجار عمیق و وسیعی بین مردم مسلمان نسبت به بهائیان ایجاد کرده بود که پس از پخش سخنان مهیج و افشاگرانه فلسفی از رادیو، مردم یکباره خروشیدند و تظاهرات پرشکوهی علیه بهائیان به راه انداختند و مجدانه در صدد برآمدند که برای همیشه ریشه و اثار آنها را از کشور برکنند.

رژیم شاه که انتظار چنان واکنش گسترده ای را از سوی مردم نداشت، ناچار با آنان همصدا شد و پیش از آن که کنترل امور را از دست دهد، وارد عمل

گردید و مراکز بهائیان را قبل از تصرف از سوی مردم، اشغال کرد. (این نکته حائز اهمیت است که در اعلامیه ها و سخنان مقامات دولتی، به جای تاکید بر «تصرف» حظیره القدس و سایر مراکز بهائیان، همواره واژه «اشغال» به کار می رفت که اعتراف تلویحی به مالکیت فرقه بر آن مراکز را دربر داشت). به عبارت دیگر، ماموران نظامی و انتظامی با اشغال خطیره القدس و سایر مراکز بهائیان در کشور، از آنها در مقابل خشم ویرانگر مردم مسلمان حراست کردند.

به قول مرحوم فلسفی: «هیجان عمومی و نگرانی از حرکت مردم، شاه را بر آن داشت که دستور بسته شدن حظیره القدس را صادر کند و به دنبال آن، نیروهای فرماندار نظامی آنجا را اشغال کردند. او در ابتدا این کار را اقدامی مذهبی جلوه داد و خود را مصمم به برخورد با بهائی ها وانمود کرد و به همین دلیل نیز جامعه روحانیت از وی تشکر نمود و آن اقدام را مورد حمایت قرار داد».۱۲ آیت الله میرسید محمد بهبهانی در تلگرامی به شاه (۱۸ اردیبهشت ۳۴) از اقدامش در بستن حظیره القدس تشکر کرد و در تلگرام دیگر به آیت الله بروجردی آن روز را برای مردم عید شمرد. آقای بروجردی نیز در پاسخ، تلگرامی به این شرح مخابره کرد: «تلگراف مبارک، حاکی از اقدام شخص اعلیحضرت همایونی در بستن و ضبط محوطه ای که فقط برای تبلیغات ضد دیانت مقدسه اسلام که طبعا موجب عدم وحدت ملیت است و بلکه ضد استقلال مملکت و ضعیف نمودن مقام سلطنت بنا شده موجب مسرت گردید. البته عموم مسلمانان جهان و علمای اعلام، بلکه حضرت ولی عصر ارواحناله الفداه از این اقدام مسرور

هستند. می توان گفت به نظر عقلای مملکت، از وظایف حتمیه سلطنت به شمار می رود. مرجو آن که خداوند عز شانه، دیانت مقدسه اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلالگران حفظ فرموده و وجود مبارک را برای مسلمین مستدام بدارد».۱۳

متعاقب آن در ۲۰ اردیبهشت، ۵ تن از علمای تهران برای ابراز تشکر از اقدام شاه در بستن حظیره، در کاخ مرمر با شاه ملاقات کردند.۱۴ آیت الله بروجردی نیز در نامه ای به آقای فلسفی، ضمن تقدیر و تشکر از سخنرانی های ایشان، به ادامه مبارزه و مقابله جدی با بهائی ها تاکید کرد: «...خدمات پرقیمتی را که این چند روزه نسبت به دیانت مقدسه اسلام، بلکه مطلق دیانات و نسبت به قران کریم بلکه مطلق کتب سماوات و نسبت به استقلال مملکت و حفظ مقام سلطنت و دولت و ارتش و تمام افراد ملت ایران و مسلمانان جهان آنجام داده اید و مقداری از پرده ضخیمی را که یک حزب سیاسی به اسم مذهب بهائی روی منویات خود گسترده و متجاوز از سالها در حدود صد سال [است] که با تشکیلات منظم و صرف پولهای گزاف مجهول المخزن و تبلیغات دامنه دار خود، علنا بر ضد مذهب رسمی مملکت که بالطبع موجب وحدت ملیت است و سرا بر علیه سلطنت و حکومت کوشش می کنند، بالا زده و مقداری از آنها را مکشوف نموده اید، موجب مسرت حقیر و عموم مسلمانان، بلکه مسرت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می باشد». در ادامه، آسیب حزب بهائیت به استقلال کشور را بسیار شمرده و هشدار داد که اعضای این حزب در بسیاری از شئون کشور نفوذ کرده اند و لازم است ادارات و مراکز حساس و

وزارتخانه ها از این عناصر تصفیه شوند.۱۵

علاوه بر منبرهایی که هر روزه ماه رمضان از رادیو پخش می شد، مرحوم فلسفی در تاریخ ۱۶، ۱۹ و ۲۰ اردیبهشت همان سال، طی مصاحبه هایی با روزنامه کیهان، نظریات و برنامه ها و انتظارات آیت الله بروجردی و دیگر علما و مردم را تشریح کرد. ایشان بابیت و بهائیت را ساخته و پرداخته استعمار و در خدمت آن دانست و راجع به تشنج آفرینی های چند سال اخیر بهائیان در کشور، افزود که بر اساس لوحی که از این فرقه به دست آمده، به آنان بشارت داده شده که در سال ۱۳۳۵ شمسی، در ایران به قدرت خواهند رسید، لذا این تشنجات از نظر آنان، مقدمه و زمینه قدرت نمایی آنهاست. وی درباره پیگیری مساله خاطرنشان ساخت: «حضرت آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی و محافل روحانی، نسبت به طرد فرقه بهائی از جامعه ایرانی توجه کامل دارند و پیوسته با دربار، دولت و مجلسین برای از بین بردن آثار آنها در تماسند. این فعالیت که مورد توجه افکار عمومی است تا جایی که در مسلمانان آرامش خاطر به وجود آید دنبال خواهد شد». راجع به ساختمان حظیره نیز یادآور شد: «پس از مشاورات زیاد، مقامات روحانی و دولتی به این نتیجه رسیده اند که باید عمارت حظیره القدس را ویران کرد، چون اگر باقی بماند هر مؤ سسه ای هم در آن کار کند، باز بهائی ها به عنوان یک «مکان مقدس» از آن، استفاده تبلیغاتی خواهند کرد... بنابراین محو آثار و بقایای آنها نیز حتمی و واجب است».

همچنین، ضمن بیان مخالفت روحانیت با هر گونه بی نظمی و تاکید بر انجام اقدامات قانونی، افزود: «در مذاکراتی که امروزه با آقای

علم، وزیر کشور، به عمـل آمـد ایشـان اظهار داشـتند که امر مبارزه با فرقه بهائی مورد توجه کامل دولت است و دیشب نیز در هیـات دولت مورد مشـاوره قرار گرفت و قرار است بسـیاری از نماینـدگان مجلس، آمـادگی خود را در تصویب طرح وکلای مجلس شـورای ملی، تصـمیم لازم اتخـاذ کننـد. بسیاری از نماینـدگان مجلس، آمـادگی خود را در تصویب طرح غیرقـانونی شناختن فرقه بهائی اعلام داشـته انـد. چون موکلین شهرسـتان ها با تلگراف ها و نامه ها و تقاضاهای خود، از وکلا می خواهند که هرچه زودتر در این باره تصـمیمی اتخاذ و برای ریشه کن کردن بقایای این فرقه اقـدام کنند و من اطمینان دارم که وکلای مجلس، مسـلمان و علاقه منـد به دین مبین اسـلام بوده و در اجرای تقاضاهـای موکلین خود کوشا می باشـند. وکلای اقلیتهای کلیمی، ارمنی و زرتشتی نیز با عصبانیت تمام، نسبت به فرقه بهائی ابراز تنفر می کنند و حتی در این باره پیشقدم شده و با عده ای از نمایندگان مسلمان، برای تصویب طرح غیرقانونی شناختن فرقه بهائی، فعالیت می کنند».۱۶

اما به رغم انتظار علما در پیگیری مساله و انجام اقـدامات عملی در آن باره، دولت پس از ماه رمضان هیچ اقدامی نکرد و طرح تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی مبنی بر غیرقانونی بودن فرقه بهائی و اخراج آنها از ادارات دولتی نیز به بهانه «مطالعه و بررسـی کامل»، ناکام مانـد.۱۷ مـدتی بعـد حتی حظیره القـدس و دیگر مراکز دیگر بهائیـان که به اشـغال فرمانـداری نظـامی درآمده بود، به آنها بازگردانده شد.۱۸ در آن شـرایط، امام خمینی نیز از کسانی بود که بر تـداوم مبارزه با بهائیت و پاکسازی دستگاههای دولتی از نفوذ آنها پای می فشرد و

در ملاقات با آیت الله بروجردی بر لزوم پیگیری امر تاکید می کرد.۱۹

هر چنـد که آیت الله بروجردی از سالهـا پیش به این نـتیجه رسـیده بـود که رژیم پهلوی به دلیـل نفوذ بهائیـان در دسـتگاههای دولتی و وابسـتگی رژیم به قـدرتهای خارجی، جرات اقـدام لازم علیه بهائیان را ندارد و لذا از آن مایوس شده بود، اما تا پایان عمر مبـارزه بـا بهائیـان، از دغـدغه هـای اصـلی وی بود. از این رو به امر ایشان؛ مرحوم علامه دوانی در ۱۳۳۸ش مامور ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار گردیـد. علامه دوانی جریان دیدار خود با آیت الله بروجردی و اصـرار و تاکید ایشان در ترجمه آن کتاب را به اجمال شـرح داده اند که بیانگر توجه فراوان آن مرحوم به مبارزه با تبلیغات بهائیان است. سـرانجام کتاب در اواخر شعبان ۱۳۸۰ (بهمن ۳۹) منتشـر شـد و مرحوم دوانی قبل از آغاز ماه رمضان، یک نسـخه از آن را توسط آقا محمدحسن (فرزند آیت الله بروجردی) به ایشـان داد. آقـا محمـدحسن (فرزنـد آیت الله) نقـل می کرد: «وقتی کتـاب مهـدی موعود را به ایشـان دادم به قدری خوشحال شد که حد نداشت. پیوسته آن را می خواندند و بعد از مطالعه هم در طاقچه پشت سرشان می گذاشتند. اغلب شبهـای مـاه رمضـان را به مطـالعه آن مشـغول بودنـد و به شـما دعا می کردنـد و می گفتنـد: بسـیار خوب ترجمه و چاپ شـده است».۲۰

مخلص کلاـم آن که در بین مراجع شـیعه، آیت الله بروجردی بیش از دیگران نسـبت به امر بهـائیت حساسـیت نشـان می داد و مبارزه با آن را به صورت فردی یا جمعی و در ابعاد سیاسی و فرهنگی تا پایان حیات پر برکتش ادامه داد.

پانوشت ها:

۱. علی دوانی. مفاخر اسلام. جلد دوازدهم:

آیت الله عظمی بروجردی...، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۷۹، صص ۱۱۰ ۱۰۹ و ۱۱۲.۲. مجله حوزه، ش ۴۴ ۴۳، صص ۲۳۵ ۲۳۱.۳. علی دوانی. مفاخر اسلام. جلد دوازدهم: آیت الله عظمی بروجردی...، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۷۹، صص ۱۱۰ ۱۰۹ و ۱۱۲.۴. «نقدها را بود ایا که عیاری گیرند؟»، علی حقیقت جو، چشم انداز ایران، خرداد و تیر ۱۳۷۹، ش ۵، ص ۴۷، به نقل از آیت الله سبحانی ۶. نقدها را بود ایا که عیاری گیرند؟، همان، ص ۴۷.۷. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، صص ۳۷۴ و ۳۷۵.۸. خاطرات و مبارزات...، صص ۱۹۰ ۱۸۹.۹. محمدحسین منظور الاجداد، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹، صص ۴۹۹ ۴۹۸.۱۰. همان، ص ۱۹۱.۱۹. همان.۱۱. همان، صص ۱۹۶ ۱۹۲؛ گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله عَلَم)، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ نهاوندی. تهران، طرح نو، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۱، صص ۶۷ ۶۶.۱۲. خاطرات و مبارزات...، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.۱۳. همان.۱۴. همان.۱۵. همان، ص ۱۹۵.۱۶. همان، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.۱۷. به نوشته مرحوم علامه دوانی «بعد از ماه رمضان [۱۳۳۴ شمسی] که لایحه غیرقانونی بودن بهائیت را به مجلس بردند تا وکلا آن را تصویب کنند و رسما غیرقانونی باشند و اشخاص منتسب به آنها را از ادارات دولتی طرد و جلو فعالیتهای خائنانه آنها را بگیرند، سردار فاخر حکمت، رئیس وقت مجلس شورای ملی، جلو آن را گرفت و گفت: مساله بهائی ها و جلوگیری از فعالیت آنها یک مساله مذهبی است و جای آن مجلس نیست.» ایشان در

ادامه می نویسد: «سر و صدای زیادی به راه افتاد و بگومگوها شد که چرا آن فرد خائن، جلو این کار را گرفت. در نتیجه لایحه مسکوت ماند و کم کم از حدت موضوع کاسته شد. آیت الله فقید از وقفه کار، فوق العاده ناراحت بودند. من همان موقع مقاله ای در هفته نامه ندای حق نوشتم و سخت به سردار فاخر تاختم. وقتی به منزل آقای فلسفی رفتم، گفت: مقاله تان را خواندم، بسیار عالی بود.» نقد عمر؛ زندگانی و خاطرات، تهران، نشر رهنمون، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶.۱۸. علامه دوانی، دلیل عمده ناکامی آن اقدام را اقدامات لابی بهائیان و فشار سیاسی روِ سای جمهور وقت امریکا و انگلستان و درخواست نخست وزیر وقت هند از دولت ایران می داند. همان، ص ۲۱۵.۱۹. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است. گفتگو با استاد جعفر سبحانی». کیهان فرهنگی، سال ششم، خرداد ۱۳۶۸، شماره ۳، ص ۲.۲۰. علی دوانی. زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی. تهران: چاپ دوم، با تجدیدنظر و اضافات ۱۳۷۱، ص ۳۵۸ ۳۵۶.

امیرکبیر در مقابله باب و بهاء!

امیرکبیر در مقابله باب و بهاء!

علی ابوالحسنی(منذر)

یکی از طرق شناسایی ماهیت و مواضع سیاسی میرزا حسینعلی بهاء، مؤ سس بهائیت، بررسی روابط و مناسباتش با رجال عصر خویش است. وضعیت فکری و سیاسی رجالی که با او در «پیوند» یا «ستیز» بوده اند، نشان می دهد که بهاء، در چه خطی سیر می کرده: خط دفاع از مصالح ایران یا خیانت به آن؟ خط ستیز با دشمنان استقلال ایران یا وابستگی به بیگانگان؟

به عنوان نمونه، مرحوم امیرکبیر با بهاء، دشمن بلکه از سخت ترین دشمنان او و یارانش بود و متقابلاًـ میرزا آقاخان نوری (جانشین «انگلوفیل» امیر) از دوستان صمیمی بهاء بود و برای حفظ جان او تلاشها کرد.

مقاله زیر، روابط و مناسبات امیر و آقاخان با پیشوای بهائیت را (بر پایه اسناد و مدارک معتبر) بررسی می کند:

نقش بی بدیل امیر در سرکوب بابیت

از نابختیاری ها و بدشانسی های بابیان و بهائیان، آن است که تاریخ، اعدام باب و سرکوب قیام پیروانش در دوران قاجار را عمدتاً به پای شخصیتی می نویسد که تحلیلگران تاریخ (اعم از ایرانی و خارجی) نوعاً وی را شخصیتی وطنخواه، اصلاح طلب و ضد استعمار می شناسند: شادروان امیرکبیر!

مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیرکبیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی ارتش تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دار الفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بابیان» می داند۱ و با اشاره به «شورش ها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در کشور می نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت... امیرکبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودی ها خاموش نمی شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می گردید».۲ دکتر عبدالحسین نوایی نیز نقش امیر در سرکوبی بابیه را بسیار تعیین کننده می داند: «میرزا تقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نی ریز، بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد».۳

نقش بی مانند امیر در سرکوب شورش بابیان، مورد تأیید و تصریح مورخان بابی و بهائی نیز هست. نورالدین چهاردهی، پژوهنده تاریخ باب و بهاء، «از بزرگان ازلیها و بهائیها شنیده است که باب و افراد حروف حی [=یاران برجسته

باب] همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [کرده] بودند و اگر... امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود خود می رسیدند».۴

عبدالحمید اشراق خاوری (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) می نویسد: امیر «در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا... امر باب را از روی زمین محو و نابود سازد. برای نیل به این مقصود» فرمان «به قتل سید باب» داد «ولی عاقبت جز خسران ثمری از رفتار ناهنجار خویش نگرفت».۵ وی سپس به اقدام قاطع امیر در سالهای نخست صدارت به سرکوب آشوب بابیان در نقاط مختلف کشور اشاره می کند که به گفته او: «سبب شد که مردم در هر شهر و بلد اقتدا به وزیر شریر نموده به اذیت و آزار اهل ایمان» بپردازند.۶ سنخ این مطالب را در آثار دیگر مورخان شاخص بهائی (نظیر محمدعلی فیضی و فضل الله مازندرانی) و حتی عباس افندی (پیشوای بهائیت) نیز مشاهده می کنیم. ۷ به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، مورخان بهائی معاصر می نویسند: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [=بهائیت] شمرده می شود».۸

امیرکبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد ۹ و دایی و سرپرست باب (حاجی سید علی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بابیان همدست بود دستگیر و، به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند. ۱۰

براین سیاهه باید نام قره العین را نیز افزود. قره العین از پیشگامان بابیت در زمان ناصرالدین شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره ای بزک شده و عریان به میان مردان بابی و

همخوابیش با سـران بابیه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بَدَشت یاد می شود) ۱۱ ثبت تاریخ است و حتی مورخین بابی و بهائی نیز بدان اشاره دارند. ۱۲ به قول کسروی: خروج قره العین «از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهائیان پوشیده نداشته انـد، دسـتاویز دشـمنان بیشتر گردیـده تا دسـتاویز دوسـتان. این است در کتابها دیـده می شود که خواهر عبدالبهاء که بهائیان او را همپای فاطمه زهرای شـیعیان می شـمارند در نامه خود به بهائیان تهران چنین نوشـته: قره العین یـک دفعه بی حکمـتی کرد و هنـوز از کله مردم نمی تـوانیم به در آوریم».۱۳ نورالـدین چهاردهی «از افراد ثقه ازلیها» شـنیده است که «طـاهره در زمان زنـدانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصـرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیرکبیر] از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشـتند که... زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند».۱۴

بابیان در صدد ترور امیر نیز برآمدند، که البته با هشیاری و درایت وی، دستگیر و به جزای عمل خود رسیدند.۱۵

بزرگوار مردی بود

قائم مقام فراهانی صدراعظم شـریف، ضد اسـتعمار و شـهید عصـر قاجار، که در تیزبینی سیاسی و نکته دانی ادبی، شهره تاریخ است میرزا تقی خان امیرکبیر را از کودکی می شـناخت. چه، پـدرش (کربلایی قربان) همشـهری و خـدمتگزار قائم مقام بود و تقی کوچک نیز در مجلس درس فرزندان قائم مقام شـرکت می جست. قائم مقام، تقی نوجوان را (به لحاظ استعداد) بر پسران خود ترجیح بسیار می نهاد و یک روز که با مشاهده نامه ای از امیر، از نکته سنجی وی سخت به شگفت

آمده بود، به یکی از دوستانش چنین نوشت: «حقیقت، من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد».

میرزا تقی خان بی همتا است

بـد نیست داوری رابرت واتسون، عضو مهم سفارت انگلیس (سفارتی که در توطئه بر ضـد امیر، پیشگام بود) را نیز در مورد امیر بشنویم:

«در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیر نظام بی همتا است. دیوجانس [حکیم وارسته و مشهور یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می گشت. به حقیقت، سزاوار است که به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید. بزرگوار مردی بود».۱

همو درباره امیر می نویسد: «میرزا تقی خان بر آن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات نکوهیده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالیتر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه دار تحقق می پذیرفت».۲

پی نوشت ها:

۲. امیر کبیر و ایران، ص ۳۱۸.

۱. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، خوارزمی ۱۳۵۵، ص ۳.

جالب این است که، حواریون و یاران باوفای امیر نیز نظیر آیت الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیر)، میرزا هاشم طباطبایی (منشی مخصوص امیر)، سردار مکری (داماد امیر)، مؤ تمن الملك انصاری (کاتب سر امیر) سخت با بابیه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند.(ایام: در این باره،در مقاله «یاران امیر...» بحث شده است.)

بی جهت نیست که، با عزل و قتل امیر کبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بابیان باز شد و میدان را تا آنجا برای

پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز پیش رفتند.

عباس امانت (مورخ بهائی تبار معاصر) می نویسد: «بابیان، پس از شکستهای فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند».۱۶ سلیمان خان تبریزی (از عناصر اولیه و مهم بابیه، که در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه دستگیر و به مجازات رسید) پس از عزل و تبعید امیر به کاشان در نامه ای به سید جواد کربلایی (از فحول بابیان) نوشت: «امیر نظام بحمدالله تمام شد، معزول ابدی گردید. الان در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقا خان اعتماد الدوله وزیر و صدراعظم گردید. ان شاء الله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان [حسینعلی نوری] باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مثمر ثمر است».۱۷

باید گفت، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بابیان باز شد، اصولاً جانشین امیر، میرزا آقا خان نوری (که «تحت الحمایه» انگلیسی ها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و بگیر بگیر افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقا خان

را نپذیرفته و خود را به خانه شوهر خواهرش میرزا مجید آهی (منشی سفارت روسیه) رساند و سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) نیز بهاء را تحت حمایت آشکار و پیگیر خویش قرار داد. (ایام: شرح مطلب در مقاله «حسینعلی بهاء؛ پیوند دیرپا با روسیه» آمده است).

امیرکبیر، آماج کینه بهائیان

مرحوم امیر، سرکوب قاطع فتنه بابیان و اعدام باب و تبعید بهاء، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی بدیل، چنان که دیدیم، از چشم بابیان و بهائیان مخفی نمانده و او را آماج کینه توزی و فحاشی آنان ساخته است. به قول نورالدین چهاردهی: «بابیها و بهائیان سرسخت دشمن آشتی ناپذیرند و میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می نگرند».۱۸ سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤ ید اظهارات چهاردهی است: «امیر شورش بابیه را برانداخت. به قول شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پالمرستون وزیر خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱] پس از غائله [بابیان در] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند. اما بیکار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود، البته کینه امیر را در دل داشتند، کینه ای که در نوشته های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است. بابیان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران را چیدند، ولی امیر پرده

از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در «المتنبئین» نوشته علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آمده است. ۱۹

به همین شکل، مورخان مشهور بهائی نظیر ابوالفضل گلپایگانی، اشراق خاوری و فیضی در آثارشان امیر را از طعن و دشنام بی نصیب نگذاشته اند. اشراق خاوری امیر را «وزیر نادان» ۲۴، «وزیر شریر» ۲۵، «تقی سفاک» ۲۶ و «دشمن ستمکار و... خونخوار» ۲۷ می خواند و قتلش در حمام فین (به دست عمال استبداد و استعمار) را انتقام الهی! و «عذاب الیم» وی در حق او می شمارد: «امیر نظام رئیس الوزرا که سبب شهادت حضرت اعلی گشت و برادرش، وزیر نظام، که با او در این جریمه شرکت داشت پس از دو سال به جزای عمل خویش رسیدند و به عذاب الیم مبتلا گشتند. دیوار حمام فین کاشان از خون امیر نظام صدراعظم رنگین گشت. هنوز هم آن خون باقی است و بر ظلم و ستمی که از دست امیر نظام به وقوع پیوسته شاهدی صادق و گواهی راستگو و ناطق است».۲۸

محمدعلی فیضی، امیر را با عنوان «امیر مغرور» فروکوفته ۲۹ و ابوالفضل گلپایگانی با اطلاق عنوان «سفاح» (خونریز) و «به غایت مستبد» بر امیر ۳۰ می نگوید: «اتابک اعظم در علاج کار [بابیان] فروماند و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار تهور و استبداد نهاد. زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او [؟!] آگاه شد و از سوء سیاست او منزجر گشت و رجال دولت به جهت استبداد او در امور مملکت از نیکخواهی او دوری جستند و عاقبت او را به حکم پادشاه از مناصب دولتی معزول... و... در

حمام فین اورا به جهان دیگر فرستادند»!۳۱

گواهی تاریخ، اما نه این است!

عناصر بهائی چنان که دیدیم، از سر کینه، امیر را فردی بدفرجام خوانده و «مرگ سرخ و زیبای» او در خط مبارزه با استبداد و استعمار را، کیفر سوء الهی در حق وی شمرده اند! اما اینک که پس از گذشت حدود ۱۸۰ سال از قتل آن رادمرد به جایگاه او در تاریخ معاصر ایران می نگریم، می فهمیم که امیر اگر ۱۰۰ سال دیگر هم می زیست هرگز این درجه از نفوذ و محبوبیت را در قلب ملت ایران به دست نمی آورد. در واقع، او با این مرگ خونین و زودرس، تبدیل به اسطوره ای شد که همواره به کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران، درس همت و صلابت و فداکاری می دهد. کنت دو گوبینو (وزیر مختار مشهور سفارت فرانسه در ایران عصر ناصری) درست چهار سال پس از قتل امیر یعنی در فوریه ۱۸۵۶ با اشاره به مرحوم امیر می نویسد: ملت ایران، دیوانه و دلباخته مردی شده است که تا چهار سال پیش، صدر اعظم کشور بوده است. از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان هیچ کسی از غنی و فقیر و خرد و کلان نیست که تمام عناوین تعظیم و تجلیل و محبت را در موقع یادآوری از این مرد به کار نبرد. می گویند: «عادل، وظیفه شناس، فعال و کاری بود، از سرباز و کشاورز حمایت می کرد و خیر ایران را می خواست عملی کند؛ از این هم بهتر بود». تعجب در این است که نه تنها کسی با این نظر مخالف نیست، بلکه این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خود شاه هم می باشد. آیا برای این قضیه

می توان در اروپا نظیری یافت؟ آیا شخصیت معاصری هست که هر قدر هم بزرگوار و صاحب مقام باشد اقلاً مورد مذمت نصف مردمی باشد که از او سخن می گویند؟ پس صدراعظم سابق ایران از این حیث بی نظیر و ممتاز است... ۳۲

چه می گویم؟ حتی لحن بهائیان نیز در این اواخر (ناگزیر) نسبت به امیر نرمتر شده و در واقع مجبور شده اند از لحن تند خود نسبت به او بکاهند؛ هرچند هنوز برق «کینه» از لابلای آن چشم را می زند.۳۳

پی نوشت ها

۱.شرح حال رجال ایران، کتابفروشی زو ار، تهران ۱۳۴۷، ۱/۲۱۳

۱۱. برای شرح ماجرا ر.ک، ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، لسان الملك سپهر، ۳/۲۲۰ ۲۱۹ و ۲۳۹؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، صص ۱۸۷۱۷۸؛ قره العین، درآمدی بر تاریخ بی حجابی در ایران، سینا واحد، ص ۱۳ به بعد ۱۲.ر.ک، الکواکب الدریه، ۱/۱۳۱ ۱۲۹؛ مطالع الانوار، ص ۲۷۲؛ ظهور الحق، ۳/۱۱۱ ۱۰۹؛ حضرت بهاءالله، محمد علی فیضی، صص ۴۲ - ۴۱ و...۱۳. بهائیگری، ص ۸۵ ۱۴. باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۸۶ - ۸۷. درباره خوش آمدن شاه جوان از قره العین ر.ک، قبله عالم، عباس امانت، ص ۱۵۲۹۶. شرح ماجرا در کتاب فتنه باب، نوشته اعتضاد السلطنه ص ۹۵ به بعد آمده است ۱۶. قبله عالم، ص ۱۷۲۸۷. عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۴۹۳ ۱۸. باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۲۶۶ ۱۹. ر.ك، امیر کبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵، ص ۴۵۱. کتاب المتنبئین، با عنوان «فتنه باب»، با مقدمه و تعلیقات نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است ۲۰. مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴- ۲۱۳۵. ر.ك، توقیعات مبارکه حضرت ولی امر ا، لوح قرن احبأ شرق (نوروز ۱۰۱

بدیع)، مؤ سسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع، ص ۴۹ و ۵۱ ۲۲. همان، صص ۱۸۲-۱۸۱ ۲۳. ر.ک- ۲۵۸ ۲۴. مطالع الانوار، ص ۲۵۴۹۳. همان، ص ۵۹۰ ۲۶. رحیق مختوم، «قاموس لوح مبارک قرن»، عبدالحمید اشـراق خاوری، موسـسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ۱/۳۲۶، ردیف ت ۲۷. مطالع الانوار، ص ۵۰۹ ۲۸. همان، صص ۵۱۲ -۵۱۳ نیز ر.ک، ص ۵۸۹ ۲۹. حضرت نقطه اولی ۱۲۶۶-۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰-۱۸۱۹ میلادی، ص ۳۱۶ ۳۰. تاریخ ظهور دیانت حضـرت باب و حضـرت بهاء الله، به خـط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۱۱۱. همان: ص ۳۲۱۵. ر.ک، مجله پـاریس، سال ۴۰، ش ۴، فویه ۱۹۳۳؛ مجله محیط، مـدیر: سـید محمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱ش، ص ۳۳۳۰. برای نمونه ر.ک، اظهـارات ابوالقـاسم افنان، مورخ معاصر بهائی، در عهد اعلی...، ص ۳۸۸ و ۳۹۰؛ مجله «پیام بهائی»، شماره ۲۹۶، ژوئیه ۲۰۰۴، «یادداشت ماه».

عجز علی محمد شیرازی از پاسخگویی به سؤ ال علمای اصفهان

باب و چالش های پیش رو

استاد فقید محمد محیط طباطبایی

زنـده یـاد اسـتاد محیـط طباطبـائی، شخصـیتی است که به «وسـعت اطلاع»، و «دقت نظر» و «امانت در نقل»، شـهره مجامع علمی است. وی داسـتان جـالبی را به نقـل از مرحوم ابوالحسن جلوه (حکیم مشـهور پـایتخت در عصـر قاجـار) دربـاره مناظره علمای اصفهان با باب نقل می کند که شنیدنی است. استاد محیط داستان را از سید محمدعلی فتوحی «ضیاءالحکما»، طبیب سالخورده و مورد اعتماد مردم تهران، شـنیده که مـدتی در جوانی، انیس جلوه بوده است. جلوه همراه اسـتادش: حکیم میرزا حسن نوری، در مجلس مناظره علمای اصفهان با باب حضور داشت و استادش وارد بحث با باب شده بود.

ضیاء الحکماء برای محیط نقل می کند که: من در دوران جوانی مدتی در مدرسه دارالشفای تهران

نزد حکیم جلوه بوده و در این مدت شاهد بودم که آن حکیم، راجع به فرقه های مذهبی قدیم و جدید که در میان مردم به تبلیغ و ترویج عقاید خود مشغول بودند چیزی به زبان نمی آورد. طول مدت سکوت او از این بابت حتی در مواردی که اشاره ای از جلوه را ضروری می دیدم، در دل من عقده ای شده بود. روزی مجالی مناسب یافتم و از جلوه پرسیدم شما درباره حضرات جدیدی هیچ حرف نمی زنید، در صورتی که هنگام اقامت در اصفهان برای تحصیل، با آغاز این امر معاصر و شاهد و ناظر بوده اید.

مرحوم جلوه گویی در دل خود احساس سنگینی از این بار سکوت ممتد می کرد و همین که پرسش از این طرف آغاز شد، پاسخ را در ضمن نقل حکایتی افاده کرد و چنین فرمود: «وقتی سید علی محمد باب... در اثر بروز وبای شدید شیراز، مجال خروج از شهر را پیدا کرد و به اصفهان آمد و در عمارت منوچهر خان گرجی معتمد الدوله [حاکم اصفهان] دور از انظار اقامت گزید، معتمد الدوله حمایت خود را از سید باب دریغ نمی کرد و به نگهداری جانب او می پرداخت. روزی که استاد من (جلوه)، مرحوم میرزا حسن نوری، بنا به اشاره یا درخواست و یا دعوت معتمد الدوله با سید باب قرار ملاقات داشت، من هم یکی از چند تن شاگردی بودم که از استاد خواستیم اجازه بدهد در خدمت او باشیم و به همراه او رفتیم و باب را در آنجا دیدیم و شاهد مذاکراتی بودیم که میان استاد ما با سید علی محمد صورت می گرفت.

استاد از غوامض مسائل حکمت الهی و

فلسفه اعلی سخن می گفت و سید، بنا به شیوه شیخیه، سخنانی مناسب با میزان اطلاع و دریافت خود جواب می داد. حکیم نوری بدون آن که جنبه مکابره و مناقشه به مناظره یا گفتگو بدهد، بعد از موضوعی به موضوعی دیگر می رفت ولی سید در جواب، مکث و سکوت خود را آن قدر امتداد می داد که استاد از تعقیب مطلب خود صرف نظر کند و به موضوع دیگری بپردازد. از صورت کلی گفتگوها، چنین مفهوم ما شاگردان حکیم نوری شد که سید باب با مطالب و مسائل معلوم و معروف حکمای اسلام انس خاطری ندارد و استاد ما هم نمی خواست با ذکر چنین نتیجه گیری او را آزرده خاطر سازد و مجلس را خاتمه داده بیرون آمد. شاگردان در راه مراجعت، از استاد خود پرسیدند او را چگونه دیدید؟ استاد به اندیشه فرو رفت و سر انگشت سبابه خود را روی کاسه سر نهاد و گفت: " چه کار به او دارید؟ سید اولاد پیغمبر است؛ او را به جدش ببخشید" و دیگر چیزی بر آن نیفزود. شاگردان، به اعتبار وضعی که استادشان در این پاسخ کوتاه به خود گرفت، چنین در یافتند که میرزا حسن در او خستگی اعصاب شدید و تشویش حواس یافته است. اما من که جلوه بودم، بعد از این مجلس دیدار، در نظر مریدان دلباخته سید در اصفهان حرمتی کسب کردم. زیرا شکل ریش و سرو صورت باب، به قیافه من شباهت داشت و بدین نظر، آنان که برای ایشان امکان ملاقات سید در سرای معتمد میسّر نمی شد یا در نتیجه تغییر وضع سید پس از مرگ معتمد، راه وصول به مطلوب

به روی ایشان بسته شده بود، از مشاهده سر و صورت من در راه عبور و مرور یا حیاط مدرسه کاسه گران بی آن که خود بدانم لذت می بردند. این موضوع را بعد از مدتی که گذشت در اصفهان شنیدم.

سالها بعد وقتی از اصفهان به تهران منتقل شدم، برخی از رجال عصر که بر این دیدار میرزا حسن نوری، استاد من، با سید باب در عمارت سرپوشیده سرای معتمد الدوله آگاهی داشتند، روزی در مجلسی که چند تن از شاهزادگان دانش دوست قاجاریه حاضر بودند، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه کیفیت ملاقات مرحوم میرزا حسن را با سید باب از من پرسید، من هم بدون کم و زیاد، قضیه را نقل کردم. این سخن از آن مجلس به خارج راه یافت و روزی دیگر یکی از رجال نامدار عصر از من قضیه را پرسید و بر همان زمینه، جواب شنید.

مدتی از این اتفاق گذشت. روزی در ایوان حجره خود درون مدرسه دارالشفا نشسته بودم. شیخی که هنگام تحصیل در اصفهان یکی از طلاب علوم دینیه بود و مدتی می گذشت که از حال او خبری نداشتم، از راه رسید و سلام کرد. احساس کردم او گویی تقاضایی دارد. او را به درون حجره بردم. وقتی داخل حجره آمد گفت: مطلبی که باید به عرض شما برسانم مفصل است و من اکنون در وضعی هستم که باید دور از انظار سخن خود را بگویم. پیش خود پنداشتم ممکن است گرفتاری خاصی داشته باشد. از مدرسه به اتفاق شیخ گلپایگانی داخل مسجد شاه شدم. او به سوی رواق شبستان روبرو رفت. من هم بی دغدغه و هراسی به دنبال او رفتم.

شیخ پای یکی از ستونهای میان رواق نشست. از این اصراری که درباره تغییر محل کرده بود عذر خواست. (مرحوم ضیاءالحکما نام این شیخ را که اصلاً گلپایگانی بود بر زبان آورد، که غیر از میرزا ابوالفضل بود. من آن را درست به یاد نمی آورم؛ گویا محمد علی بود).

پاسخ ربطی به سؤ ال نداشت!

سپهر در تاریخ قاجاریه (ج ۲، ص ۴۳۱) گفتگوی علمای اصفهان با علی محمد باب را به تفصیل نقل کرده و نوشته است که در این جلسه میر سید محمد امام جمعهِ اصفهان و محمد مهدی کلباسی فقیه و میرزا حسن نوری حکیم با جمعی از علما به ناهار دعوت شده بودند.

کلباسی، دربارهِ نحوهِ استنباط احکام شرعی، از او سؤ الی کرد. باب پاسخ می دهد: تو در مرتبهِ شاگردی و دانشجویی هستی، و من در مقام ذکر و فُؤ اد، و حق نداری از من چنین سؤ الی بکنی. آنگاه میرزا حسن نوری گفته بود: اگر شما به مقام ذکر و فؤ اد رسیده ای، به اعتقاد حکما باید هیچ چیز بر شما پنهان نباشد؟ باب گفت: چنین است، و هرچه می خواهی بپرس! میرزا حسن دربارهِ موضوع طیّ الارض که به چشم برهم زدنی، صاحب کرامت می تواند از نقطه ای در شرق یا غرب جهان، خود را به نقطهِ دور دیگر برساند، و اشکالی که از نظر طبیعی در کار زمین و سکنهِ روی زمین ممکن است پیش آید، سؤ ال کرد. سید به میرزا گفت: جواب را بگویم یا بنویسم؟ میرزا حسن گفت: به هر نحوی که دلخواه شما باشد. او قلم برگرفت، خطبه ای مشتمل بر حمد و نعت خدا و پیغمبر و مناجات نوشت که ربطی به موضوع سؤ ال نوری نداشت. میرزا

حسن با تذکر این معنی، لب از گفتار بربست و حضار مجلس پس از صرف ناهار متفرق شدند.

صورت منقول از این گفتگو که در ناسخ محفوظ است مانند صورت «مذاکرهِ علمای تبریز دو سال بعد در مجلس ولیعهد با سید» که در همین کتاب ضبط شده است گویا مبتنی بر گزارش رسمی بوده که مانند نامهِ ولیعهد منضم به توبه نامهِ باب، نسخهِ آن در دفترخانهِ دولتی وجود داشته و مورد استفادهِ سپهر تاریخ نویس قرار گرفته است. انتقال این دو سند موجود از دربار به کتابخانهِ مجلس و کوشش در نگهداری آنها دور از چشم و دست تجاوزکار و بداندیش، نامه و توبه نامه را حفظ کرده، ولی گزارش مربوط به دیدار و گفتگوی اصفهان شاید روزی در ضمن رسیدگی کامل به اسناد دولتی محفوظ در مخزن اسناد قصر گلستان، به دست آید.

به هر صورت، از مقایسهِ این دو مجلس در ناسخ می توان به کشف گزارش مجلس سؤ ال و جواب اصفهان مانند سؤ ال و جواب تبریز در آینده امیدوار بود.۱

۱. مجلهِ گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، صص ۵۰۶ ۵۰۷، مقالهِ استاد محیط طباطبایی.

شیخ گفت: «از آن زمان که شما را در اصفهان دیدم و بعد غائب شدم، به فرقه بابی پیوسته و با آنها همواره همکاری داشته ام. هم اینک با دسته[ای] از بابیان همکارم. چند شب پیش در محفل ما سخن از شما و اظهارات شما در مجلس شاهزادگان راجع به ملاقات استاد شما با نقطه اولی (باب) در پیش آمد. عقیده غالب حاضران محفل بر این بود که انتشار چنین مطلبی از ناحیه شما و به نام شما در پیش مردم

عادی موجب ضـرر برای پیشرفت این امر خواهد بود. قرار بر این شد که شما را قهراً ساکت کنند. کسی از میان جمع، داوطلب اجرای این امر شـد. من به حکم سـابقه شـناسایی و محبتی که از دوران طلبگی از شـما دیـده بودم، به رفقـای خود گفتم به من مجال بدهید تا با آقای جلوه ملاقاتی بکنم و موضوع را به استحضار او برسانم تا از یک طرف حقّ دوستی را به جا آورده باشم و از طرف دیگر بسا که با سکوت بی سر و صـدای او کلیـد این قفل به دست افتـد. حال میل جناب عالی به سکوت ابـدی و مرگ، و یا قفل خاموشی بر زبان نهادن است؟ خود دانید».

شیخ، وضع سلوک و لحن گفتار خود را ناگهان در پای ستون مسجد عوض کرد و با تحکم گفت: «خواهش دارم تا وقتی من از شبستان و حیاط مسجد به خارج نروم، خود از این محلی که نشسته اید برنخیزید». او رفت و من هم بعد از او بیرون آمدم. از حسن اتفاق، دیگر کسی تا کنون از من سؤ الی نکرده، تا خود را به محک امتحان بزنم.

مرحوم جلوه بعـد از نقـل این سـرگذشت برای میرزا محمـد علی، پسـر حاجی میرزا رفیعای عمه زاده اش، گفته بود: در ضـمن درس عبرتی از سرگذشت فخر رازی در این زمینه آموختم.

ضیاء الحکماء که بر آن سـرگذشت [ماجرای عبرت انگیز فخر رازی] آگاهی نـداشت کیفیت را از جلوه می پرسد و او چنانکه معلـومِ اهـل اطلاـع است بـدو می گویـد: «امـام فخر رازی مردی حکیم و متکلم و خطیب و مُنـاظر نیرومنـدی بـود. به روزگـار جوانی، همواره در مجلس وعظ و

خطابه خود از اسماعیلیه بد می گفت و آنچه را پیش از او غزالی و دیگران در این باره رشته و بافته بودند می برید و می دوخت. حسن تأثیر مجلس وعظ او، برخی از متعصبان فرقه فاطمی را بر ضد او برانگیخت. روزی که در مسجد نماز فُرادا (تنها) می گذارد، یکی از فدائیان اسماعیلی همین که امام به سجده رفت پیش آمد و بر پشت کمرش نشست و دَم حربه تیزی را که در آستین داشت بر گردن امام فخر آشنا کرد و گفت: «اگر بعد از این، یک بار دیگر این حرفها را تکرار کنی با همین حربه کار ترا می سازم و تمام می کنم و اگر سکوت اختیار کنی بسا که هدایا و صِلات گرانبهایی از موارد مختلف، سالیانه به تو برسد». امام فخر بعد از آن خاموش شد و هر وقت مریدی از او باعث بر این که درباره اسماعیلیه خاموش است را می پرسید جواب می گفت: اینان برهان قاطع دارند! و منظورش از برهان قاطع، حربه برنده بود و می افزود که: «من همواره احساس قاطعیت برهان ایشان را می کنم (که آن تیزی دَمِ حربه باشد»).

مرحوم جلوه گفته بود: این فرقه هم با چنین تمهید مقدمه ای، داستان برهان قاطع اسماعیلیه را خواستند به روی من بکشند، ولی من هرگز این عمل ماجراجویی را برهان قاطع به حساب، بلکه بر زبان هم نیاورده ام.۱

پی نوشت:

۱. مجله گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، ص ۵۰۱ به بعد، مقاله استاد محیط طباطبایی.

بحثی در توبه نامه علی محمد باب

هیچ ادعایی ندارم و توبه می کنم!

باب در سه شهر با علمای عصر خود مستقیماً برخورد و احیاناً مناظره داشت: شیراز، اصفهان و تبریز.

الف) شیراز: شیراز برای باب (در دوران ادعای

«بابیت» ش) از همه جای ایران بـدتر بود۱ و مردم آنجا عموماً با او مخالف بودنـد.۲ حتی دوستان سابقش هم دشمنترین کسان شدند!۳ علت این امر، بیش از هر چیز، اقدام بـاب به تکـذیب آشـکار مـدعیات خود بود. بـاب (به اعتراف کاتب و دستیارش: سید حسـین یزدی) همهِ مدعیات خود را بالای منبر مسجد وکیل شیراز در حضور علما و مردم تکذیب کرد۴ و به تصریح نبیل زرنـدی (نویسـندهِ مشـهور بهائی): بر فراز منبر گفت: «لعنت خـدا بر کسـی که مرا باب امام بداند... لعنت خدا بر کسـی که مرا منکر امامت امیرالمؤ منین و سایر ائمه بداند».۵ پس از آن نیز در ابلاغیهِ معروف به ابلاغیهِ «الف»، ضـمن تصریح به جاودانگی احکام اسلام، از ادعای بابیت و نیابت خاصهِ امام عصر (ع) برائت جست.۶

ب) اصـفهان: باب در اصـفهان نیز با برخی از علمای شهر مناظره داشت و در آنجا هم حکیم جلوه (که با استادش: میرزا حسن نوری در مجلس حضور داشت) شاهـد طفرهِ بـاب از پاسـخ به سؤ الات علمی نوری بود.۷ (ایـام: گزارش جلوه، از زبان محیط طباطبایی، در صفحهِ قبل گذشت).

ج) تبریز: زمانی که باب را برای مناظره با علما، از زندان چهریق (اطراف ارومیه) به تبریز می آوردند، در سـر راه، مردم ارومیه (به اعتبـار «سـیادت» بـاب، و بویژه شایعـاتی که دربارهِ ارتباطش با امام عصـر «عـج» بر سـر زبانها بود) از وی به گرمی اسـتقبال کردند، و موج این احساسات، به تبریز نیز رسید. این مطلب، در منابع تاریخی (اعم از بابی و غیر آن) بازتاب یافته است.۸ حجه الاسلام نیّر، که خود و پدرش در جلسهِ گفتگوی علما با باب حضور

داشـتند، می نویسـد: اگر منـاظرهِ علمای تبریز با باب انجام نمی شـد و «پایهِ جهالت» وی «در آن مجمع بر عارف و عامی به آن وضوح منکشف نمی شـد، در همان روز تقریباً یک ثلث اهل آذربایجان از نفس شـهر و نواحی، مسـتعدّ این بودند که» به باب ایمان آورده و مطیع وی گردند و در راه او جهاد کنند.۹

امـا برغم این اقبـال اولیه، زمـانی که گفتگوی بـاب بـا علما پایان یافت، ورق کاملاً برگشت و به گواه خود بابیان: علما و مردم تبریز یکپـارچه با باب مخالف شدنـد. سـید حسـین یزدی (کاتب باب) که آن ایام در تبریز بود، در نامه به دایی باب (حسـنعلی شیرازی) نوشت: در تبریز، «کـلّ اهـل بلـد» از شـیخی و غیر شـیخی و حـاکم و محکوم و تابع و متبوع، همگی «متفق شدنـد در جحد [انکار] و عدم استماع به کلمات اهل حق [= بابیه] و کل، متفقاً مشتعل کردند نار انکار خود را» بر باب، و حتی در حق او خیالات بدی داشتند که از تهران فرمان رسید او را به زندان چهریق برگردانند و این جان باب را نجات داد.۱۰

علت، نـاگفته پیـدا است: بـاب در بحث بـا علمـای تـبریز، شـکست خورد و این امر، بی بنیـادی ادعـایش را بر همگـان آشـکار سـاخت. نکتهِ درخور ملاـحظه در آن منـاظره، این است که سؤ الاـت علمـا از باب، حتی به اعتراف منابع بهائی۱۱، پرسشهایی «سـطح پایین» بوده و «سـیر نزولی» داشـته است. پیـدا است که اگر باب از پاسـخ به سؤ الات اولیه درنمی مانـد، علما ناچار می شدند سطح سؤ الات را بالاتر برده و بدان روند «صعودی» بخشند.

بهرروی، باب پس از شکست مفتضحانه در بحث

با علما، چوبکاری شد و سپس عریضه ای خطاب به ولیعهد نوشت و در آن، ضمن برائت از از ادعای بابیت و دیگر ادعاها، اظهار توبه و استغفار کرد.

تلوّن در عقیده، تغییر در ادعا

تلون در عقیده و ادعا، از ویژگیهای شاخص علی محمد باب است که حتی منابع بابی و بهائی بدان اعتراف دارند. مرحوم حسین محبوبی اردکانی در تعلیقاتش بر «المآثر و الاثار» می نویسد:

باب «در ۱۲۶۰ ادعای ذکریّت کرد یعنی که مفسر قرآن است. در ۱۲۶۱ ادعای بابیت کرد یعنی وسیلهِ رابطه با امام زمان است. در ۱۲۶۲ ادعای مهدویت کرد یعنی امام زمان است. در ۱۲۶۳ ادعای نبوت کرد یعنی که پیغمبرم. در ۱۲۶۴ ادعای ربوبیت کرد یعنی که پروردگار عالمیانم. در ۱۲۶۵ ادعای الوهیت کرد. در ۱۲۶۶ تمام دعاوی خود را منکر شد و توبه کرد و توبه نامه نزد ولیعهد فرستاد ولی مریدانش کار او را دشوار ساختند. شورش و فتنه برپا نمودند و گرفتاریها برای دولت ایجاد کردند».۱ عبدالحسین آیتی (مبلغ مستبصر بهائی) نیز در جلد سوم کشف الحیل، خاطر نشان می سازد که: باب در ۱۲۶۰ق ادعای ذکریت (مفسر قرآن) و در ۶۱ ادعای بابیت و نایب خاص امام زمان و در ۶۲ داعیهِ مهدویت داشت و در ۶۳ نبوت و در ۶۴ ربوبیت و در ۶۵ مدعی الوهیت شد و در ۶۶ توبه نامه نوشت و به دار آویخته شد.

پی نوشت

۱- چهل سال تاریخ ایران در دورهِ پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الاثار)، به کوشش ایرج افشار، ۲/۶۲۹

توبه نامهِ باب

توبهِ باب از دعاوی خویش، از مسلّمات تاریخ است و نسخهِ اصلی این توبه نامه به خط وی، هم اینک در کتابخانهِ مجلس شورای ملی (بهارستان) موجود است و متن آن را حتی ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ برجستهِ بهائی)۱۲ در کتاب «کشف الغطاء» (چاپ تاشکند) آورده است.۱۳ گلپایگانی، پس از نقل گزارش ولیعهد به تهران راجع به مذاکرهِ علما

با باب که در آن به توبهِ باب اشاره شده، در ص ۲۰۴ می نویسد: «چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب است چنان به نظر می آید که به صورت دست خط مبارک را نیز محض تکمیل فایده درین مقام مندرج سازیم و موازنهِ آن را با الواحی که از قلم جمال قدم در سجن اعظم ببه جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت اولی البصائر واگذاریم».

فضل الله صبحی (منشی و کاتب عباس افندی که از بهائیت برگشت) درج توبه نامهِ باب در کشف الغطاء را امری «شگفت» می داند. چون به قول او: «بابیان و بهائیان نمی خواستند» این نوشته «پخش شود تا مردم ندانند که سید باب سخن خود را پس گرفته و از آنچه گفته بازگشت کرده» است.۱۴ متن توبه نامه، که کلیشهِ آن را در صفحهِ روبرو می بینید، چنین است:

«فداک روحی، الحمد لله کما هو اهله و مستحقّه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافّهِ عباد خود شامل گردانیده، فحمداً ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع راءفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش، عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم بر اعیان فرموده. اُشهِدُ الله و مَن عَبَده۱۵ که این بندهِ ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جلّ ذکره و شیوهِ رسول او و ولایه اهل ولایه اوست و لسانم مقرّ بر کلّ مانزل من عند

الله۱۶ است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شد غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان یُنسَب الیّ امر۱۷ و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصهِ حضرت حجه الله علیه السلام را محض ادعی [ادعا] مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط راءفت و رحمت خود سرافراز فرمایند. والسلام».

پی نوشت ها:

۱. ر.ک، نامهِ ملا عبدالکریم قزوینی (دستیار و کاتب باب) به دایی بزرگ وی، حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی (عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۲۷۷. ۲. ر.ک، نامهِ جالب سید ابوالقاسم، برادر زن باب، به دایی باب، سید محمد (همان، صص ۱۷۰۱۷۲).۳. ر.ک، نامهِ دایی کوچک باب (حسنعلی) به سید محمد (دایی بزرگ باب) پس از فرار باب از شیراز (عهد اعلی...، ص ۱۷۵).۴. در این باره ر.ک، از منابع بهائی: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ترجمهِ اشراق خاوری، لجنهِ ملی نشر آثار امری، تهران ۱۳۲۵۱۳۳۲۹ش / ۱۰۳ بدیع، ص ۱۳۸؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۱۶۷ و ۱۸۹۱۹۰ و نیز ص ۱۳۳ (اعتراف حسن موقر بالیوزی، از سران بهائیت)، و از منابع مسلمان: روضه الصفای ناصری، رضاقلی هدایت، تهران ۱۳۳۹، ۱۰/۳۱۱؛ فتنهِ باب، اعتضاد

السلطنه، تعلیقات دکتر نوایی، ص ۱۵. تکذیب باب در شیراز حتی در منابع خارجی معاصر واقعه (نظیر: تایمز لندن، ۱۹ نوامبر ۱۸۴۵ و خاطرات لیدی شیل، ترجمهِ دکتر حسین ابوترابیان، ص ۱۲۷) بازتاب یافته است. برای عبارت تایمز ر.ك، عهد اعلی...، صص ۱۲۸۱۲۹؛ کتاب حضرت رب اعلی، ح.م. بالیوزی، ص ۶۲، که هر دو از منابع بهائی است.۵. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ترجمهِ اشراق خاوری، لجنهِ ملی نشر آثار امری، تهران ۱۳۲۵۱۳۲۹ش / ۱۰۳ بدیع، ص ۱۴۱.۶. اسرار الاثار، فاضل مازندرانی، مؤ سسهِ مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ۱/۱۷۹.۷. مجلهِ گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، ص ۵۰۱ به بعد، مقالهِ استاد محیط. دربارهِ مذاکرات باب و علمای اصفهان، و نقد اظهارات منابع بهائی در این زمینه، ر.ك، بهائیان، محمدباقر نجفی، صص ۱۷۶۱۸۳.۸. در این باره از منابع بهائی، ر.ك، الکواکب الدریه، ۱/۲۲۳؛ عهد اعلی...، صص ۳۱۰۳۱۲ و ۳۱۴۳۱۷ و ۳۷۰؛ ادیان بابی و بهائی ۱۸۴۴۱۹۴۴، موژان مؤ من، ص ۷۴. از منابع دیگر نیز ر.ك، اظهارات ملا محمد تقی مامقانی (حجه الاسلام نیر) در رسالهِ «گفت و شنود سید علی محمد باب...»، چاپ حسن مرسلوند، ص ۴۰.۹. گفت و شنود...، صص ۲۵۲۶.۱۰. ر.ك، عهد اعلی...، صص ۳۳۷ ۳۳۸. نامهِ ملك قاسم میرزا، حاکم ارومیه، به امیرکبیر (۷ ربیع الاول ۱۲۶۵ق) که «بالمرّه بابی در آذربایجان نمانده» (همان، ص ۳۸۹) نیز مؤ ید همین امر است.۱۱. برای نمونه ر.ك، الکواکب الدریه، ۱/۲۲۴ ۲۲۵. ۱۲. الکواکب الدریه (از تواریخ مشهور بهائی) فصلی مستقل را به شرح حال میرزا ابوالفضل اختصاص داده (ج ۱، صص ۴۴۳۴۴۷) و از او با عنوان «بزرگترین مبلغ دانشمند و فاضل ارجمند در امر بهائی» یاد

می کنـد (همان: ص ۴۴۳).۱۳. عبـاس علوی، مبلغ دیگر این فرقه، نیز در «بیـان الحق»، موضوع توبهِ بـاب را تاءییـد کرده اسـت (بـاب کیست و سـخن او چیست؟، نورالـدین چهاردهی، ص ۲۶۶ و ۸۹ ۹۰).۱۴. اسـناد و مـدارک درباره بهائیگری (جلد دوم خاطرات صبحی)، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۹۷.۱۵. شاهد می گیرم خداوند و پرستندگان او را.۱۶. تمامی آنچه که از سوی خداونـد [بر پیامبر اکرم] نازل شـده. ۱۷. از خداونـد طلـب آمرزش، و بـه درگـاه او تـوبه می کنم از اینکه امری به من نسبت داده شود.

خاطرات یک نجات یافته

خاطرات یک نجات یافته

خانم مهناز رئوفی

در محیط بهائی رشد یافت، اما فسادها و تناقضـهایی که در کار همکیشان خود (بویژه سـران محفل بهائیت) دید،وی را بشدت از این مسلک بیزار کرد و این امر، همراه با مطالعه مستقیم درباره اسلام، باعث تشرف او به اسلام و تشیع گردید.

خـاطرات خانم رئوفی که اخیراً تحت عنوان «سایه شوم؛ خاطرات یک نجات یافته از بهائیت» توسط انتشارات کیهان نشـر یافته، حاوی نکات بسیار جالبی در افشای مواضع ضد اسلامی و ضد انقلابی تشکیلات بهائیت است.

با هم بخشهایی از آن را می خوانیم:

بهائیان دو دسته اند

فساد اخلاقی در بهائیت

در بهـائیت هر گونه تعصبی ممنوع است و این ریشه در سـیاست اسـتعمار دارد که بـا ترویـج این اعتقـاد، تعصب ملی، تعصـب دینی، تعصب وطنی و هر عرق و علاقه و غیرتی را از انسان می گیرد تا به راحتی بتوانـد بهره کشـی کنـد... خیلی از خانمها[ی بهائی] ... لباسـهای نازکی می پوشـیدند و منظره بسـیار کریه و زشتی به وجود می آوردنـد و روِ سای تشـکیلات چیزی به آنها نمی گفتند و آزادی مطلق داده بودند. دیگر کسی حق اعتراض نداشت.

بی بند و باران تشویق هم می شوند!

در جـامعه مسـلمانها، هر کس در رعایت حجاب و یا خلوت با اجنبی کوتاهی نمایـد مورد اعتراض و بازخواست افکار عمومی (و نه تشـکیلاتی) واقع شـده و بـا او برخورد می شود و در جـامعه بهـائی هر کس بی حجـابتر باشـد به اصـطلاح با کلاستر و با فرهنگ جلوه می کند و هر کس برای ایجاد ارتباط با اجنبی راحت تر و در واقع گسـتاخ تر باشد امروزی تر و در تشکیلات از عزت و احـترام بیشـتری برخـوردار خواهـد بـود. من در مقـایسه این دو جـامعه وقـتی به اعمـال و رفتـار بعضـی از مسـلمانان...، خصوصاً...به خلافکاران و معصـیت کاران، فکر می کردم، می دیدم آنها کسانی هستند که تربیت مذهبی نشده اند و از احکام و دسـتورات اسـلام سـرپیچی کرده اند... اما در بهائیان اگر اعمال خلافی سـر می زند برای این است که هیچ گونه مانع شرعی

ندارند. در واقع اسلام را نمی شود در اعمال مسلمانان جستجو کرد ولی بهائیت را در اعمال بهائیان می توان یافت؛ چون اگر اعمال نابجایی از افراد مسلمان سر می زند به علت بی توجهی به تعلیمات اسلام است.

دیگر به بهاء و عبدالبهاء ایمان ندارم!

خانم مهناز رئوفی در شرح گفتگوی خود با یک فرد بهائی (به نام آقای منطقی) در خانه خویش، در ایام ناراحتی شدید خود از سران محفل بهائیت می گوید:

در حالی که وسایلم را جمع می کردم چشمم به تابلوی عکس عبدالبهاء افتاد. با عصبانیت تابلو را برداشتم و بر زمین کوبیدم و با هر دو پا روی آن ایستادم و گفتم: تشکیلاتی که ارمغان اراجیف توست مرا بدبخت کرد... آقای منطقی لبخند تلخی زد و گفت: تو خیلی اشتباه کردی. اتفاقاً اعضای محفل حرفه ای ترین خلاف کاریهای دنیا هستند و کثیف ترین گناهان از آنان صادر می شود. خود

من شاهـد تعویض زنان محفل با همـدیگر بوده ام و به حـدی از آنان کثافتکاری و رذالت دیده ام که اگر پاکترین افراد عضـو محفـل شونـد هرگز به آنـان اعتمـاد نخواهم کرد. حرفهـای آقای منطقی برایم تازگی داشت او از غیرانسانی ترین اعمال که از اعضـای محفـل قبل از انقلاب سر می زد برایم گفت و ایرادهایی اساسـی از خود بهائیت گرفت... من مبهوت و متحیر به آقای منطقی نگـاه می کردم. او بـه چـه جراتی چنیـن چیزهـایی را می گفت به او گفتم: از این که طرد شویـد نمی ترسـید؟ گفت... تصـمیم داریم به خارج از کشور برویم و از دست بکن نکن های این تشـکیلات راحت شویم. گفتم پس چه کسی واقعاً بهائی است؟ همه که یـا از ترس بهـائی مانـده انـد یـا منفعتی را دنبـال می کننـد یـا مثـل شـما، ظاهراً بهائی هسـتند. پرسـیدم به بهاء و عبـدالبهاء چه؟ به آنهـا هم ایمـان نداریـد؟ عینکش را کمی بالاـتر برد، دستی بر محاسن خود کشـید و گفت: آدمهای زرنگی بوده اند؛ خوب توانستند چیزی مشابه با ادیان دیگر درست کنند. علاوه بر مقام و منزلت، پول خوبی هم به جیب زدند...!

ارتباط با علما ممنوع!

بهائیان فقط در صورتی با مسـلمانان رفت و آمد دارند که مطمئن باشند هیچ خطری آنها را تهدید نمی کند و ضمناً می توانند بهائیت را تبلیغ کننـد و باعث تبلیغ افکار بهائی گری شونـد. آنها فقط با افراد کاملًا بی سواد و عامی صـحبت می کردنـد و من هیـچ وقت ندیـدم که یک بهائی با یک عالم مسـلمان بنشیند و از بهائیت حرفی بزنـد؛ می دانسـتند که محکوم می شونـد. لذا اصلًا با عالمان و تحصیل کردگان و خصوصاً روحانیون هیچ گونه بحثی پیش نمی کشیدند.

شستشوی مغزی کودکان

[زمانی که] معلم مهـد کودک بهائیان شدم... برنامه هایی که به من می دادند تا به بچه ها بیاموزم کاملًا در راسـتای شسـتشوی مغزی آنهـا بـود و من... می دیـدم که چگونه از ۳ سالگی، کودکان را نسبت به اسـلام و مسـلمانان بـدبین می کردند و... مغز کوچـک آنهـا را بـا خرافـات و اوهـامی کـه ارمغـان... بهـاء و عبـدالبهاء بـود پر می کردنـد و چگـونه بـا آوردن مثالهـا و بیـان داسـتانهایی، آنـان را از خـارج شـدن از بهـائیت می ترساندنـد و بـا [وجود] این ترس و وحشتی که در دل کودکـان از انتخاب راهی به جز راه بهاء می انداختنـد و با وحشتی که آنان از طرد شـدن و اخراج شدن از خانه و خانواده داشـتند، شـعار بی اساس «تحرّ ی حقیقت» را سر می دادند و به ظاهر وانمود می کردند که بهائیان در پانزده سالگی پس از تحری حقیقت می توانند راه خود را انتخاب نماینـد...، در حالی که هیـچ کـدام از بهائیان حق نداشـتند... کتابهای سایر جوامع را مطالعه کنند، حق نداشـتند کتابهای ردیه را که بیشتر، بهائیان مسلمان شده آنها را نوشته بودند مورد مطالعه قرار دهند...

بگذار مردم با موشک باران صدام بمیرند!

در زمان جنگ [ایران و عراق] وقتی مردم کشـته می شدنـد، بهائیان با بی رحمی تمام می گفتند از این مسـلمانان هرچه کشـته شود کم است. خصوصـاً وقتی رادیوهـای خـارجی، آمـار شـهادت رزمنـدگان را در جبهه هـا به اطلاع مردم می رساندنـد... با ناسـزاگویی به رزمنـدگان ابراز مسـرت و خشـنودی می کردنـد. بهائیـان در زمان جنگ با کناره جویی از شـرکت در جبهه ها اعلام کردند که مخالف جنگ هسـتند و به بهانه عدم دخالت در سیاست از به دست گرفتن سلاح امتناع کردند و کوچکترین فعالیتی برای دفاع از کشور از خود نشان

ندادنـد... آنهـا که دائمـاً در کلاسـها و مجالس از عشق به عالم بشـریت دم می زدنـد، آنان که از الفت و محبت طوری سـخن سرایی می کردنـد که گویی برتر و مهربـانتر از همه اقشـار عالمنـد، در عمل نه تنها بویی از انسانیت و محبت نبرده بلکه درنـده خویی شان گُل می کند و از خبر شهادت جوانان عزیز این مرز و بوم اظهار خوشحالی و مسرت می کنند.

شادی در رحلت امام

[در جریـان] رحلت امـام(ره) ازدحـام جمعیت دل سـوخته و آن نمـایش حقیقی مراسم عزاداری در بـاور نمی گنجیـد. آن همه ایمان...، عشق... و... التهاب، انسان را وادار به حسـرت و غبطه می کرد. سـنگ در آن روز می گریست و من شاهد اشک بچه های برادرم بودم که قلبشان رئوفتر و پاکتر بود. قلب خودم از جا کنـده می شـد...، اما بهائیان وقتی به هم می رسـیدند این خبر ناگوار و این مصیبت گران مردم دلسوخته را به هم تبریک می گفتند و اگر جشن و پایکوبی نمی کردند از ترس مردم بود.

یک بسیجی، مرا آگاه کرد

با اشاره به گفتگویش با یک بسـیجی خـدمتگزار به نام مهـدی صالحی (که چنـدی پس از جنگ تحمیلی، هنگام خنثی سازی مین در شلمچه به شهادت رسید) می نویسد:

مهـدی ذهنیت مرا نسبت به اسـلام تغییر داد و طوری به تبلیغ اسـلام پرداخت که واقعاً منقلب شـدم و شک و تردیدم نسـبت به حقـانیت بهـائیت بیشتر شـد. آن روز... من به مطـالبی پی بردم که قبلاً از آنها بی اطلاع بودم و در اثر تبلیغات سوء تشـکیلات، عکس قضـیه در مغزم فرو رفته بود. عمـده مطـالب این که تشـکیلات اسـلام را برای مـا دینی کوچـک و عقب افتـاده که پر از خرافـات و اوهـام است معرفی کرده بود و من فهمیـدم که بهائیـان اعتقـادات خرافی بعضـی از مردم بی سواد و بی اطلاع را به عنوان اسـلام به ما معرفی کرده اند، در حالی که خود اسـلام دینی بسـیار جامع و کامل و بی نقص است که بسیار انسان ساز و تعالی بخش است.

خاطرات حسین فلا ح

یک نجات یافته دیگر

حسین فلا ح

حجت مسـلمانی من مسلمان شدن من چند دلیل داشت، اول این که بسیاری از دوستان من مسلمان بودند من هم دوست داشتم مثل آنها آزاد باشم. نه این که در چنبره و حصار تشکیلات بهائیت باشم. در دوران انقلاب من حدودا یازده، دوازده ساله بودم بعد از آن هم که جنگ پیش آمد مسـلمانان را می دیدم که چطور خالصانه به دین، ملت و وطن خود عشق می ورزند. من هم دوست داشـتم مثل آنها باشم، دوم این که سوالات زیادی در ذهنم نسـبت به بهائیت وجود داشت، افکار و عقایـد مسـلمانان با عقاید ما خیلی فرق داشت. رفتار مسلمان ها خیلی بهتر و آزادانه تر از ما بود. گرچه طبق تعالیم فرقه ای،ما خود را

برتر از آنها می دانستیم. با این وجود سوالاتی برایم پیش می آمد! لذا از مسوولانمان یعنی همان کسانی که جزء محفل (خادمین) بودند، می پرسیدم. عکس العمل آنها در مقابل سوالات جزیی من تند و پرخاشگرانه بود... همین سوالات مرا بیشتر تشویق می کرد که تحقیقات خود را دنبال کنم و عاقبت به همراه همسر سابقم پس از تحقیقات و مطالعات زیاد، پی به بطالت و ساختگی بودن بهائیت بردیم و مسلمان شدیم.

جرات ابراز ندارم

من با یکی از بهائیان همدان که حدود ۷۰ سال سن داشت بعد از مسلمان شدنم صحبت کردم. گفتم شما تاکنون خودت هم پی برده ای که بهائیت اعتقادی نیست که قبول داشته باشی، بطلان آن را می دانی پس چگونه تاکنون اقدامی نکرده ای؟ او دستش را روی قرآن گذاشت و گفت من خیلی وقت است که مسلمان شده ام در دل خود مسلمان هستم ولی جرات ابراز آن را ندارم. چون سنی از من گذشته است و می ترسم در این سن به امر تشکیلات بهائیت زن و بچه ام مرا رها کرده و آواره شوم... به همین خاطر نمی توانم مسلمانی خود را علنا اعلام کنم!

زمانی که آن پیرمرد گفت: مسلمان شده ام به دنبال آن کتاب مقدس بهائیان را آنچنان به زمین کوبید که من از ترس گفتم من که علنا هم مسلمانم جرات چنین کاری را ندارم چطور چنین کردی؟ در جواب گفت: من اصلا اعتقادی به بهائیت ندارم مجبورم در این سنین پیری به خاطر این که بچه هایم تنهایم نگذارند بسوزم و بسازم...

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹